ISSN-Print:2228 - 706X
ISSN-Online:2538 - 4341

تاریخ و فرهنگ

نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی

دوفصلنامه علمی

۱۱۳
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مطالعات اسلامی

تاریخ و فرهنگ

نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

دوفصلنامه علمی

پروانه انتشار: ۷۸۵۶۷

سال ۵۶ – شماره ۲– شماره پیاپی ۱۱۳–پاییز و زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد

شاپا چاپی: ۷۰۶X– ۲۲۲۸ **شاپا آنلاین:** ۴۳۴۱– ۲۵۳۸

مدیر مسئول و سردبیر: عبدالرحیم قنوات

مدیر داخلی: عباس اقدسی

کارشناس: شاه سمن شاهرخ شاهیان

ویراستار علمی: مرتضی دانشیار

ویراستار ادبی: مریم اورعی

مترجم چکیده ها به انگلیسی: مینا ملایی

صفحه آرا: حسین ذکاوتی زاده

نمونه‌خوان: مریم اورعی

نشانی: مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات شهید مطهری (ره)، کدپستی ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۵

تلفن: ۳۸۸۰۳۸۶۳(۵۱)۹۸+

نشانی اینترنتی :
https://jhistory.um.ac.ir/index.php/culture

این نشریه بر اساس نامه مدیر کل امور پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری شماره ۳/۱۱/۱۷۵۸ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۲۲، واجد اعتبار علمی پژوهشی شناخته شد.

هیئت تحریریه

محمد تقی ایمان‌پور

استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

احمد بادکوبه هزاوه

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

عبدالرحیم قنوات

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

سید جمال موسوی

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

مرتضی نورائی

استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

اندرو ج. نیومن

استاد ممتاز گروه مطالعات اسلامی و خاورمیانه دانشگاه ادینبرو انگلستان

دکتر محمدباقروثوقی

استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران

عبدالله همتی گلیان

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

این نشریه در پایگاه های زیر نمایه شده است:

- پایگاه استنادی علوم ایران **(ISC)**
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی **(SID)**
- مرکز منطقه ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری **(RICeST)**
- **Google Scholar**

بسم الله الرحمن الرحیم

راهنمای نویسندگان نشریه تاریخ و فرهنگ

نشریهٔ «تاریخ و فرهنگ» دو فصلنامهٔ علمی مربوط به تاریخ فرهنگ و تمدن در جهان اسلام است که مقالات نوآورانه با موضوعات تاریخ سیاسی و اقتصادی-اجتماعی، همچون تاریخ علم و آموزش، جغرافیای تاریخی، تاریخ‌نگاری، تاریخ تشکیلات و تاریخ هنر در سرزمین‌های اسلامی را تا سدهٔ اخیر به‌چاپ می‌رساند. پژوهشگرانی که تمایل به انتشار مقالهٔ خود در نشریه دارند، شایسته است نکات زیر را رعایت فرمایند:

1. هیئت تحریریه مقاله‌هایی را بررسی می‌کند که پیشتر در جای دیگر منتشر نشده باشند. همچنین نباید مقاله همزمان در نشریه‌ای دیگری در حال بررسی باشد. بدیهی است پس از تصویب مقاله، حق چاپ آن برای نشریه محفوظ است.
2. زبان نشریه فارسی است. در مواردی، و بنا به تشخیص هیئت تحریریه، مقاله‌های ارزندهٔ عربی و انگلیسی، در قالب شماره‌هایی خاص و با اعلام پیشین، منتشر خواهد شد.
3. حداکثر شمار واژگان مقاله ۷۵۰۰ است. این واژگان صرفاً شامل متن اصلی مقاله است. در موارد نادر و به تشخیص تحریریه، مقاله‌های خارج از این تعداد، ارزیابی خواهد شد.
4. چکیدهٔ مقاله شامل هدف پژوهش، پرسش اصلی، روش و یافته‌ها به دو زبان فارسی و انگلیسی است. حداکثر شمار واژگان چکیده ۱۸۰ واژه و شمار کلیدواژه‌ها بین ۴ـ۶ کلیدواژه است.
5. رعایت «دستور خط فارسی»[1] مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، الزامی است. پیشنهاد می‌شود نویسندگان محترم از «فرهنگ املایی خط فارسی»،[2] افزونهٔ «ویراستیار»، سامانهٔ برخط «ویراست لایو» و یا افزونهٔ «پاکنویس» استفاده کنند. عدم رعایت شیوه‌های نگارشی پیشنهادی می‌تواند موجب تأخیر جدی در چاپ، پرداخت هزینهٔ بیشتر و یا بازگرداندن مقاله به نویسنده در مرحلهٔ تولید شود.
6. نشریه در اصلاح، اختصار و ویرایش علمی و ادبی مقاله‌ها آزاد است.

---

[1] http://apll.ir/wp-content/uploads/2018/10/D-1394.pdf
[2] http://apll.ir/wp-content/uploads/2018/10/F-E-1394.pdf

7. جهت پیشگیری از هرگونه سوءرفتار علمی (خواسته یا ناخواسته)، تمامی مقاله‌های ارسالی، در نخستین مرحله توسط مشابه‌یاب «سمیم»[3] برای مقالات فارسی و سرویس‌های انگلیسی برای مقالات لاتین استفاده می‌شود. نشریه تنها آثاری را برای داوری ارسال می‌کند که میزان مشابهت کلی متن اصلی با آثار انتشاریافتهٔ پیشین حداکثر ۱۵ درصد باشد. توصیه می‌شود نویسندگان محترم، پیش از ارسال آثار، با مراجعه به سامانهٔ فوق، هرگونه مشابهت متن خود را بررسی کنند.
8. نشریه توصیه می‌کند از قلم استاندارد «IRLotus»، تولیدشده توسط شورای عالی اطلاع‌رسانی[4]، استفاده شود. قلم‌های فاقد پیشوند «IR» در فرایند تولید و فراداده‌های اثر اشکال فنی ایجاد می‌کند.
9. ارجاعات مقاله، مطابق با نظام شیکاگو و به روش **پانوشت و منابع** پایانی تنظیم شود.
10. نویسه‌گردانی در این نشریه، بر پایهٔ راهنمای جدول «IJMES»[5] است. توضیحات بیشتر در این صفحه[6] قابل مطالعه است. تمام منابع پایانی مقاله باید دقیقاً نویسه‌گردانی شود. نشریه مقالات پذیرفته‌شده را برون‌سپاری خواهد کرد و هزینهٔ نویسه‌گردانی بر عهدهٔ نویسنده است.

شیوهٔ ارجاعی نشریه: نظام شیکاگو «پانوشت-منابع»

در شیوهٔ «پانوشت-منابع» نویسنده باید توضیحات و ارجاعات خود را در پانوشت درج کند و اطلاعات کتابشناختی آثار را در منابع پایانی اضافه کند. استفاده از ارجاع درون‌متنی و یا یادداشت‌های پایانی و پی‌نوشت در این شیوه مجاز نیست.

1. اجزای اصلی در ساختار **پانوشت**
   a. قسمت‌های پانوشت با ویرگول جدا شود؛
   b. تنها نام خانوادگی صاحب اثر درج شود؛
   c. نام آثار کلان (مانند کتاب) مایل‌نویسی شود؛
   d. نام آثار خرد (مانند مقاله) در گیومه درج شود؛

---

[3] http://www.samimnoor.ir/view/fa/default
[4] http://earmin.com/files/Standard-IRFonts-eArmin.com.zip
[5] https://www.cambridge.org/core/services/aop-file-manager/file/57d83390f6ea5a022234b400/TransChart.pdf
[6] https://www.cambridge.org/core/journals/international-journal-of-middle-east-studies/information/author-resources/ijmes-translation-and-transliteration-guide

e. شمارهٔ صفحهٔ ارجاعی درج شود.

2. اجزای اصلی در ساختار **منابع**

a. قسمت‌های اصلی منابع با نقطه جدا می‌شود؛

b. نام خانوادگی و نام کوچک صاحب اثر به‌صورت کامل درج شود؛

c. نام آثار کلان (مانند کتاب) مایل‌نویسی شود؛

d. نام آثار خرد (مانند مقاله) در گیومه درج شود؛

e. مشخصات ناشر و سال نشر درج شود.

3. عدد ارجاعات در سراسر مقاله پیوسته است و شمارهٔ پانوشت‌های هر صفحه نباید از نو آغاز شود.

4. همهٔ اعداد توک (=بالانویسی‌شده) پس از علائم نگارشی درج شود.

5. در ارجاعات، ترجیحاً از «همان»، «همانجا» و «همو» استفاده نشود.

6. منابعی که در اصل به زبان فارسی و دارای چکیده انگلیسی هستند، بعد از برگرداندن به انگلیسی، با درج عبارت (in Persian with English abstract) در انتها مشخص شوند.

7. منابعی که در اصل به زبان فارسی هستند و چکیده انگلیسی ندارند، بعد از برگرداندن به انگلیسی، با درج عبارت (in Persian) در انتها مشخص شوند.

8. برای مقاله‌های منتشرشده که DOI دارند، آوردن DOI در پایان هر منبع الزامی است. DOI با آدرس دقیق ذکر شود.

نمونه‌های ارجاع:

توجه: اجزای اصلی پانوشت با ویرگول و اجزای اصلی منابع با نقطه جدا می‌شود.

کتاب:

✓ **پانوشت:** اسعدی، مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی‌زبان، ۱۲.

✓ **منابع:** اسعدی، مرتضی. مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی‌زبان. تهران: سمت، ۱۳۸۱.

مقاله:

✓ **پانوشت:** جعفرپور، «اثرگذاری آموزش‌های نوین مهندسی بر صنعت معدن در دوران قاجاریه»، ۲۳۰.

- ✓ **منابع:** جعفرپور، امیر. «اثرگذاری آموزش‌های نوین مهندسی بر صنعت معدن در دوران قاجاریه». تاریخ و فرهنگ ۵۲، ش. ۱۰۴ (بهار و تابستان ۱۳۹۹): ۲۲۳-۲۳۸.

مدخل:

- ✓ **پانوشت:** آذرنوش، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، «ابن بابک».
- ✓ **منابع:** درج اطلاعات مدخل در منابع پایانی اختیاری است. در صورت لزوم، اینگونه درج شود: آذرنوش، آذرتاش. «ابن بابک». در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.

فصلی از کتاب:

- ✓ **Footnote:** Kennedy, "The Coming of Islam to Bukhara", in *Living Islamic History*.
- ✓ **Bibliography:** Kennedy, Hugh. "The Coming of Islam to Bukhara". In *Living Islamic History: Studies in Honour of Professor Carole Hillenband*, edited by Yasir Suleiman, 77-91. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2010.

فهرست مندرجات

عنوان **صفحه**

نمود مؤلف در اسطوره‌پردازی صائب تبریزی ۱۱
دکتر مژده مخلصی
گونه‌شناسی و طبقه‌بندی شمشیرهای موزه بزرگ خراسان ۳۱
دکتر حسن نامی – فرزانه فروزان نیا – دکتر سید ابراهیم رایگانی – محمدصادق داوری
بررسی ظرفیت‌های اقتصادی هنر و صنایع‌دستی در عصر تیموریان(۷۷۱-۹۱۳ق) ۵۵
دکتر معصومه سمائی دستجردی – دکتر وحید عابدین پور جوشقانی
نگاهی به تاریخچه و تطول اچمیادزین و کارکرد آن در دوره حکومت قاجار براساس منابع تاریخی ۸۳
دکتر محمدرضا علم – دکتر آرسن آواکیان – عباس اقبال مهران
بررسی تطبیقی اقدامات فرهنگی و اقتصادی محمدعلی میرزا دولتشاه و امامقلی میرزا عمادالدوله درکرمانشاه ۱۰۵
قباد رده – دکتر محمدقربان کیانی – دکتر محمد شیخ احمدی – دکتر سجاد دادفر
ترجمهٔ «جواهرالعجایب: زنان فرهیخته و شاهدخت‌های سیاست‌مدار در ایالت‌های عصر متقدم صفوی» ۱۲۹
کوثر حبیب کاظمی
نقد و معرفی کتاب زندگانی‌های محمد[ص] ۱۵۷
لیلی عبدی

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۹

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

سخن نشریه

به نام پروردگار مهربان

چندی است که در نشریه‌های وزارت عتف، مطالب «ترجمه»، اگر نگوییم بی‌فروغ، دست‌کم کم‌فروغ شده است. لایه‌های سیاست‌گذاری را باید کاوید و عللی برای این موضوع جُست که خارج از توان این یادداشت است، ولی مرور برخی از پندارها بایسته است.

گفته‌اند که شاید «ذهنیتِ سیاسی» به عوام‌گرایی بینجامد. از این گفته درمی‌یابیم که «ذهنیت»، الزاماً بر پایهٔ پژوهش و داده‌های تحلیل‌پذیر شکل نمی‌گیرد، و به‌سادگی نمی‌توان آن را به «عینیت» آراست. «ذهنیت» ممکن است مدعایی پردامنه باشد با جلوه‌ای فراگیر، لیکن تُنک است و بی‌پایه.

در موضوع ترجمه، و به‌ویژه «ترجمهٔ علمی»، چند سالی است که برخی از ما به «ذهنیتِ پژوهشی» دچار شده‌ایم. این ذهنیت، ابزاری خودکار شده با وظیفهٔ برچسب‌زنی‌های دوگانه‌ساز: «پژوهشی» و «غیرپژوهشی». درست همین «ذهنیت» سبب شده نوشته‌هایی را «پژوهشی» بدانیم، برخی را «ترویجی» و شماری را خارج از این دایره. گذشته از اینکه واژهٔ «ترویجی» چطور همه‌گیر شده، وقت آن است که از خود بپرسیم چرا، برای نمونه، یک مقالهٔ کم‌مایه، به قلم دانشجویی نوآموز را ترویجی می‌دانیم، ولی برگردان مقاله‌ای به قلم اندیشمندی متخصص را خارج از شمول ترویجِ علم می‌پنداریم. مگر نه آن است که علم، و ترویج و تولید آن، بر شانهٔ پژوهش‌های پیشین شکل می‌گیرد؟ چگونه می‌توان بدون آگاهی از مسیرهای پیموده‌شده در ساحت علم، و پیشینهٔ علوم گوناگون، به‌ویژه در سایر زبان‌ها، مرزهای علم را شناخت و در گسترش آن سهمی داشت؟ ترجمهٔ دقیق علمی، و صدالبته نقد دقیق و علمی ترجمه، نه‌تنها شور اندیشهٔ بالنده و پویایی نقد سازنده را شکل می‌دهد، بلکه سرآغاز شناخت نقطه‌ای است که بر آن ایستاده‌ایم و آنچه برای پیمودن، پیش چشمان ماست.

نشریهٔ علمی تاریخ و فرهنگ، با حمایت سردبیر محترم، از این شماره به بعد مطالبی را در شکل «آزاد» منتشر خواهد کرد. محتوای این بخش آزاد، ممکن است یک برگ سند و توضیح آن، نقدی کوتاه، یافته‌ای روشی، پیشنهادی علمی، گزارشی از پژوهشی «درحال‌انجام»، یا برگردانی از نوشته‌ای علمی باشد. هرآنچه که سنجه‌های علمی را پاس بدارد، ولی در چارچوب آیین‌نامه‌هایِ رسمی نگنجد، در قالب آزاد چاپ خواهد شد. فرصت را مغتنم شمرده و از همهٔ اندیشمندان و نویسندگان ارجمند دعوت می‌شود آثار ارزشمند خود را به نشریه ارسال فرمایند.

امید است این کار، گامی کوچک در عمومی‌سازی علم و ترویج آن، در پیوند با جامعه، و رفتن به سوی مخاطبانی فرهیخته، خارج از حلقه‌های کوچک دانشگاهی باشد. در کنار سهم سترگ نشریه‌هایی وزین که خارج از مجامع دانشگاهی منتشر می‌شود، نشریهٔ تاریخ و فرهنگ نیز می‌کوشد تأثیری به‌سزا در شناسایی، ترویج و نقد آثار علمی داشته باشد.

نشریهٔ تاریخ و فرهنگ

بیست‌ودوم بهمن‌ماه ۱۴۰۳

دانشگاه فردوسی مشهد

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.11-30

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 24-05-2024 Revise Date: 19-10-2024 Accept Date: 30-12-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88216.1308 Article type: Research Article

Authorial Presence in the Mythography of *Ṣā'ib Tabrīzī*

Dr. Mojde Mokhlesi

PhD Graduate, Comparative and Analytical History of Islamic Art, Faculty of Theoretical Sciences and Advanced Art Studies, University of Art, Tehran, Iran

Email: mojde.mokhlesi@gmail.com

Abstract

Ṣā'ib Tabrīzī, the great poet of the Isfahan school of poetry, gives special consideration to myths and employs numerous legendary figures to express his concepts and notions. Aside from the conventional manner of mythography, he adopts a different and unusual approach to mythical allusion and regards myths and legends from an unconventional point of view. This different attitude can be chiefly related to the different perception and understanding he has of his own status and of the surrounding reality. The present article, using grounded theory as its research methodology, examines the manners in which this different perception is exhibited through the poet's mythography and discusses the self-referentiality and self-reflexivity lain in that. The research has found Sā'ib's mythical allusions to be manifestations of his realistic, humanistic, personal perspective and the results portray him as a self-conscious and reflective poet who does not approve of pure mythology and tries to intriduce alterations to it.

Keywords: mythography, allusion, self-reference, *Ṣā'ib Tabrīzī*, Isfahan school of poetry (Indian style)

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۳۰ - ۱۱

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

شاپا چاپی x ۷۰۶ -۲۲۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88216.1308

نمود مؤلف در اسطوره‌پردازی صائب تبریزی

دکتر مژده مخلصی

دانش آموختهٔ دکتری تاریخ تطبیقی و تحلیلی هنر اسلامی، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

Email: mojde.mokhlesi@gmail.com

چکیده

صائب تبریزی، شاعر بزرگ مکتب اصفهان، در خلق اشعار خویش توجهی ویژه به اسطوره‌ها داشته و از بسیاری از شخصیت‌های اساطیری برای بیان مفاهیم و مضامین خود بهره برده است. او در کنار شیوهٔ معمول و مرسوم اسطوره‌پردازی، رویکردی متفاوت را نیز در تلمیح‌آوری در آثار خود به نمایش می‌گذارد. وی از زاویه‌ای نامتعارف به اساطیر نگریسته و طرزی دیگر را در پرداختن به آن‌ها برگرفته است. بخش عمدهٔ این نوع نگاه را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. نوشتار حاضر، با اتخاذ نظریه‌پردازی داده‌بنیاد به‌عنوان روش تحقیق، انحاء بروز این دریافت متفاوت را در اسطوره‌پردازی صائب می‌کاود و چگونگی خودارجاعی و بازنمایی شاعر به‌عنوان آفرینندهٔ اثر را در این شیوهٔ پرداختن به اسطوره‌ها به بررسی می‌نشیند. این پژوهش، تلمیحات صائب را نمایندهٔ خودآگاهی شاعر دانسته و اسطوره‌پردازی او را نمودی از نگاه فردی و ویژهٔ وی یافته است، نگاهی متأمل و آمیخته با واقع‌گرایی و انسان‌مداری که افسانهٔ محض را نپسندیده و نپذیرفته، و سعی در تغییر آن دارد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره‌پردازی، تلمیح، خودارجاعی، صائب تبریزی، مکتب شعر اصفهان (سبک هندی).

مقدمه

بهره بردن از اسطوره‌ها به منظور بیان مضامین شعری همواره یکی از دست‌افزارهای شاعر بوده و در واقع «مجاز و رمز و اسطوره را بر روی هم عناصر اصلی بیان در هنر شعر دانسته‌اند». در شعر فارسی، این دست‌افزار که «یک سوی صور خیال شاعران را تشکیل می‌دهد و از عناصر پراهمیتی است که خیال شاعران در ترکیب و تصرف آن زیبایی‌ها و هنر به وجود آورده، در دوره‌های مختلف – هم از نظر مواد و هم از نظر نوع برداشت شاعران– تحولاتی یافته است».[۱]

شاعر عصر صفوی نیز به‌نوبهٔ خود اسطوره‌پردازی کرده و از این طریق به آفرینش مضامین تازه دست یازیده است. صائب تبریزی (حدود ۱۰۰۰–۱۰۸۶ق)، به‌عنوان مهم‌ترین نمایندهٔ مکتب شعر اصفهان که شعرش از سوی صاحب‌نظران حائز بالاترین جایگاه در این مکتب معرفی شده،[۲] توجهی عمده و ویژه به اسطوره‌ها داشته، آن‌ها را به وفور در مضمون‌آفرینی به کار گرفته، و از شمار بسیاری از شخصیت‌های اسطوره‌ای نام آورده است. افزون بر آنکه شکل متداول و مرسوم تلمیح به این داستان‌ها و شخصیت‌ها در اشعار او آمده است، شیوه‌ای متفاوت و نامتعارف در اسطوره‌پردازی وی دیده می‌شود. بروز این تفاوت در طرز بهره‌وری شاعر از اسطوره‌ها می‌تواند گویای ظهور دگرگونی در دیدگاه و اندیشهٔ او باشد.

هدف از پژوهش حاضر بررسی این طرز متفاوت و نامرسوم و بیان چگونگی بازنمایی شاعر به‌عنوان آفرینندهٔ اثر در این شیوهٔ پرداختن به اسطوره‌هاست و این پرسش‌ها مطرح‌اند: این نگاه متفاوت به اسطوره‌ها به چه ترتیب در اشعار صائب نمود یافته، و این نمود متفاوت دربردارندهٔ چه دلالت‌هایی است؟ روش انجام پژوهش، نظریه‌پردازی داده‌بنیاد[۳] است که یکی از مهم‌ترین راهبردهای پژوهش کیفی برشمرده می‌شود. در این شیوه بر مبنای داده‌ها، نظریه تولید می‌گردد. نتایج از برگرفتن مفاهیم و نظام‌مندسازی مقولات مترتب بر آن‌ها حاصل آمده‌اند که نهایتاً دستیابی به نظریه‌ای منسجم را در پی داشته است. روش انتخاب نمونه‌ها برای ارائه در متن، غیراحتمالی و هدفمند است و تلاش بر آن بوده تا مواردی که به بهترین شکل پاسخ‌گوی پرسش‌های پژوهش‌اند، ذکر شوند. به منظور پرداختن به مبحث مورد نظر، پس از شرحی

---

۱. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۳۶–۲۳۷.

۲. ذبیح‌الله صفا شعر صائب را اوج کمال «شیوهٔ نو در سخنوری» خوانده و «قدرت شگفت‌انگیز» او را در «تخیل و ایجاد تصویرهای ذهنی بدیع با استفاده از عالم مجاور خود» یادآور شده است (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۷۹/۵) و شفیعی کدکنی اظهار داشته که «دورهٔ کمال» یا «نمونهٔ نسبتاً طبیعی و زیبای این گونه شعرها را در دیوان صائب می‌توان جست» (شفیعی کدکنی، شاعر آینه‌ها، ۳۰).

3. Grounded theory.

برای آگاهی بیشتر در باب این روش، ر.ک: استراوس و کربین، مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریهٔ زمینه‌ای؛ و دانایی‌فرد و امامی، «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده‌بنیاد».

مختصر در باب اسطوره‌پردازی در شعر و طرز اسطوره‌پردازی صائب، ذیل دو عنوان به شیوهٔ نامتعارف بهره‌وری از اساطیر نزد وی پرداخته شده است: هم‌ذات‌پنداری با اسطوره‌ها، و مخالف‌خوانی در برابر اسطوره‌ها.

حضور اسطوره‌ها در شعر صائب مورد توجه چند تن از پژوهشگران بوده است. در این راستا می‌توان از پنج مقاله و یک پایان‌نامه سخن گفت: غلامحسین ده‌بزرگی در مقالهٔ «اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی در دیوان صائب تبریزی»، با آوردن نمونه‌هایی از ابیات، به مضمون‌بندی‌های صائب با استفاده از اسطوره‌های مذهبی پرداخته است. منوچهر اکبری در مقاله‌ای با عنوان «جمال یوسف در آینهٔ خیال صائب»، حضور یوسف پیامبر در غزل‌های صائب را محل توجه قرار داده و با بیان مرحله به مرحلهٔ داستان یوسف، ابیاتی از دیوان را که در باب هر مرحله سروده شده به‌عنوان نمونه ذکر کرده است. محمد حکیم‌آذر در مقالهٔ «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی» منحصراً بر مخالف‌خوانی صائب در برابر خضر و عناصر داستانی او متمرکز شده است. او نگاه انتقادی صائب نسبت به خضر را ذیل یازده عنوان مطرح کرده و برای هر یک نمونه ابیاتی آورده است. مقالهٔ «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن» اثر محمد خاکپور، اشارات و تلمیحات شاعر را به چهار بخشِ سامی، ایرانی، یونانی، و چینی تقسیم کرده و با آوردن نمونه اشعاری از هر یک، از دست‌کاری و تصرف در آن‌ها سخن گفته است. در نهایت، مقالهٔ «کارکرد عرفانی عناصر اسطوره‌ای، دینی و ملی در غزل‌های صائب تبریزی» به قلم شهربانو بابایی، عبدالله طلوعی آذر و فاطمه مدرسی ضمن ارائهٔ شرحی کوتاه از عرفان و مراحل و مدارج آن، نمود مفاهیم عرفانی را در خلال اسطوره‌پردازی در ابیاتی از صائب نشان داده است. اما عاطفه امیری‌فر در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود با عنوان تجلی اسطوره در دیوان صائب تبریزی، ضمن تقسیم‌بندی اسطوره‌ها به سه دستهٔ ملی، تاریخی و عرفانی، از هر دسته شخصیت‌هایی را به‌عنوان نمونه برگزیده و پس از عرضهٔ شرحی مفصل از خاستگاه، مشخصات، داستان‌ها و روایات موجود در منابع مختلف در باب هر یک از آن‌ها، از نگاه صائب به وجوه مختلف این شخصیت‌ها سخن گفته و ازجمله به مخالف‌خوانی وی در برابر اسطوره‌ها اشاره کرده و نمونه ابیاتی آورده است. او این نگاه تازهٔ صائب نسبت به شخصیت‌های اسطوره‌ای و جایگاه آن‌ها را وسیله‌ای برای آفرینش مضامین تازه و تأکید بر مفاهیم تعلیمی دانسته است.

اگرچه سه مورد از این پژوهش‌ها به شیوهٔ خلاف عادت صائب در اسطوره‌پردازی اشاره داشته‌اند، اما هیچ کدام از رویکرد خودارجاعانهٔ وی و چگونگی نمود شاعر در این شیوهٔ اسطوره‌پردازی سخن نگفته‌اند. این پژوهش بنا دارد تا ضمن تبیین انحاء بروز نگاه متفاوت صائب نسبت به اسطوره‌ها، دلالت‌های این نگاه متفاوت را بسنجد و چگونگی خودارجاعی و بازنمایی مؤلف در این طرز تلمیح‌آوری را بررسی کند.

۱- اسطوره‌پردازی در شعر

شفیعی کدکنی اساطیر هر ملت را «یادگار ذهن‌های شاعری» می‌داند که «در طول زمان، با نیروی خلاق خیال خود، هر یک از جوانب حیات انسانی را به رمزی شاعرانه بدل کرده‌اند». به تعبیر کدکنی، این اساطیر «نسل به نسل روایت شده است و با گذشت روزگار، در هالهٔ خیال شاعرانهٔ نسل‌های مختلف متبلور شده است». او در ادامه به‌درستی اظهار می‌کند که «بی‌گمان دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی، در نگرش و طرز تلقی شاعران از گونه‌های مختلف اساطیر، تأثیری غیرقابل‌انکار دارد» و همچنین است «نقش هیأت حاکمه» در این امر، ضمن آنکه «میزان هنرمندی و قدرت تخیلِ» شاعران نیز در این زمینه تأثیری بسزا دارد.[٤]

کدکنی «حوزهٔ مفهومی اسطوره را تا حد رمزها و اشارات نیمه‌تاریخی» می‌گستراند، به شکلی که «مواردی از رمزهای اسطوره‌مانند را، که در دورهٔ تاریخی نیز به وجود آمده، اما در خیال مردم و به‌ویژه شاعران، رنگ افسانه‌ای به خود گرفته» دربرگیرد.[٥] او با این گسترش، اساطیر را به دو دستهٔ سامی و ایرانی تقسیم می‌کند[٦] و همچنین به امکان ایجاد «تقسیم‌بندی‌های دیگری» چون «اساطیر برخاسته از محیط اسلامی و یا اساطیری که از دورهٔ قبل از اسلام وجود داشته و از خصایص نژاد سامی است» اشاره می‌ورزد که می‌تواند تا «تقسیم‌بندی‌هایی از نظر شیعی و سنی» ادامه یابد.[٧]

«مسألهٔ بهره‌مند شدن شاعر از اساطیر، در باب ویژه‌ای با عنوان تلمیح» در کتب فن بلاغت قدیم مطرح شده و در تعریف آن چنین آمده که «این است که شاعر در خلال شعر خویش به داستانی یا شعری یا مثلی اشارت کند و به گونهٔ رمز و نشانه‌ای آن را بیاورد».[٨] اشاره به داستان‌های اسطوره‌ای در آثار شاعران مختلف رنگ و بویی متفاوت دارد و نوع و شیوهٔ تلمیح‌آوری و طرز تلقی شاعر از اسطوره‌ها می‌تواند بر دیدگاه و اندیشهٔ او دلالت کند.

۲- طرز صائب در اسطوره‌پردازی

غزل‌های صائب تبریزی سرشارند از تلمیح به شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای.[٩] در این اشعار اساطیر

---

٤. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۳۴-۲۴۲.

٥. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۳۷-۲۳۸، ۲٤۱. او به «اهمیت نقش هیأت حاکمه» در طرز تلقی عامهٔ مردم از اساطیر» نیز اشاره می‌کند که چگونه «توانسته از موجودات طبیعی و عادی دو سه قرن پیش چهره‌های افسانه‌ای و خیالی به وجود آورد، شاه عباس جنت‌مکان و شب‌گردی‌ها و کرامات او»؛ ر.ک: شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۰.

٦. تقسیم‌بندی دیگر او شامل دو گونهٔ اسطوره‌های غنایی و اسطوره‌های قهرمانی و حماسی است. ر.ک: شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۱.

٧. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۱.

٨. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۳.

٩. محمود فتوحی در مدخل «سبک هندی» در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی به محسوس بودنِ «جای خالی اسطوره» در شعر این سبک اشاره می‌کند و از میزان اندکِ «بازتاب نمودهای قومی، اساطیری، تاریخی و اعتقادی» در ادبیات عصر تیموری و صفوی می‌گوید. اما لازم به ذکر است که این «جای خالی» به هیچ

نژاد سامی بیش از اساطیر نژاد ایرانی مورد توجه بوده‌اند و حضورشان بس پررنگ‌تر است. این امر با در نظر گرفتن فضای جامعه و حکومت مذهب‌گرای صفوی (حک. ۹۰۷-۱۱۳۵ق) دور از انتظار نیست، اما نوع پرداختن صائب به اسطوره‌ها بسیار درخور توجه است. او علاوه‌بر نگاه معمول و شیوهٔ مرسوم اسطوره‌پردازی، از زوایایی نامتعارف به اساطیر نگریسته و طرز تلمیح‌آوری متفاوتی اتخاذ کرده است و به گفتهٔ صحیح محمد حکیم‌آذر، «تعداد ابیاتی که در آن‌ها از زاویهٔ مخالف به اشخاص معروف نگریسته، آن‌قدر زیاد است که می‌توان آن را یک ویژگی سبکی به حساب آورد».[۱۰]

بخش عمده‌ای از این نگاه ویژه را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. این درک و دریافت متفاوت به دو نحو در اسطوره‌پردازی صائب نمود یافته است: نخست آنکه در بسیاری از ابیات، او خود را از خلال اسطوره‌ها بازنمایی می‌کند و به‌نحوی با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری نشان می‌دهد، و دوم آنکه نوعی داوری نامتعارف و مخالف‌خوانی در برابر این داستان‌ها در اشعار وی دیده می‌شود.

۳- هم‌ذات‌پنداری با اسطوره‌ها (با تأکید بر دو اسطوره: یوسف پیامبر و فرهاد سنگ‌تراش)

از شماری از ابیات صائب و تمثیلات و تشبیهاتی که در آن‌ها آمده چنین برمی‌آید که او با شخصیت‌های حاضر در اشعار هم‌ذات‌پنداری می‌کرده و خود را در جایگاه ایشان می‌نشانده است. صائب در اسطوره‌پردازی‌هایش خود را به‌کرات بازنمایی می‌کند، آنچه می‌تواند ذیل عنوان «خودفرافکنیِ زمینه‌مند»[۱۱] گنجانده شود، نوعی از خودارجاعی که در آن هنرمند خویشتن را به موضوع اثر مبدل می‌کند و نقش شخصیت‌های اساطیری را به خود می‌گیرد.

در آثار ابیاتی حاکی از هم‌ذات‌پنداری صائب با شخصیت‌های اسطوره‌ای مختلف دیده می‌شود، اما در این بخش بر نگاه هم‌ذات‌پندارانهٔ او با دو شخصیت اسطوره‌ای ــــ یکی سامی و دیگری ایرانی ــــ تمرکز

روی ناظر به کمّیت حضور شخصیت‌های اساطیری در اشعار نیست و همانا کیفیت متفاوت پرداختن به اساطیر است که از بروز دگرگونی در نگاه و اندیشهٔ هنرمند این عهد حکایت دارد. چنان‌که پیشینهٔ پژوهش نیز نشان می‌دهد، میزان حضور اسطوره‌ها، دست‌کم در شعر صائب، بس چشمگیر بوده و مورد توجه شمار قابل‌ملاحظه‌ای از پژوهشگران واقع شده است.

۱۰. حکیم‌آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۲.

11. contextual autoprojection.

این مفهوم از جانب استویکیتسا در کتاب زایش تابلو در باب رسانهٔ هنری نقاشی مطرح شده است: «مؤلف با چهرهٔ مبدل حالتی از خودموضوعیت‌بخشی است که در هنر قرون وسطای متأخر و رنسانس شایع‌ترین بود. نقاش نقش شخصیتی را بازی می‌کند که در یک ایستوریا حضور دارد» (استویکیتسا، زایش تابلو، ۳۶۲-۳۶۳).

خواهد شد و در پایان نمونه ابیاتی از این نوع نگاه نسبت به سایرین خواهد آمد.

۳-۱- صائب و یوسف

در میان شخصیت‌های اسطوره‌ای، صائب بیشترین توجه را به یوسف پیامبر مبذول داشته و بیشترین تلمیحات را به او و داستانش اختصاص داده است.[۱۲] بخش قابل‌توجهی از این تلمیحات صبغهٔ هم‌ذات‌پنداری دارد و صائب مکرراً خود را در جایگاه یوسف نهاده است. در اشعار پیشینیان عموماً ممدوح و معشوق به یوسف منسوب می‌شدند؛ برای مثال، پرشمارند ابیاتی از مولوی که در آن‌ها وی خود را جای یعقوب، و معشوق (شمس) را برابر یوسف گذارده است.[۱۳] اما خود را به‌کرات هم‌ترازوی نماد حسن[۱٤] و عزیزی نهادن و بهره‌گیری از اضافات تشبیهیِ «یوسفِ ما» و «یوسفِ من» می‌تواند بر دیدگاه شاعر نسبت به خویشتن خویش اشاره کند، هر چند که این امر عمدتاً برخاسته از وجود تشابه در جنبه‌هایی از سرگذشت این دو شخصیت باشد. در این بخش به تفکیک موضوع، ضمن شرح این وجوه اشتراک، گزیده ابیاتی که حاکی از هم‌ذات‌پنداری صائب با یوسفند آمده است.

۳-۱-۱- علاقهٔ پدر به فرزند و مخالفت با عزم سفر شاعر

امیری فیروزکوهی در شرح‌حالی که از صائب در مقدمهٔ کلیات وی آورده، به پرورش صائب تحت حمایت «پدر و دودمانی اصیل و ثروتمند» و بهره‌مندی او «از مواظبت و مراقبت پدر و سعی بلیغ وی در راه تربیت پسر و رسانیدن او به مدارج کمال» اشاره کرده است.[۱۵] عشق و علاقهٔ پدر به صائب و مخالفت وی با عزم سفر شاعر را، که یادآور داستان یوسف است،[۱٦] در اشعار می‌توان بازجست:

- سنگین شد از کنار پدر خواب راحتم/ چون ماه مصر سیلی اخوانم آرزوست[۱۷]
- عزیزی خواری و خواری عزیزی بار می‌آرد/ در آغوش پدر از چاه و زندان بیش می‌لرزم[۱۸]
- به که در غربت بود پایم به زندان ای پدر/ یک قدم بی‌چاه در صحرای کنعان تو نیست[۱۹]

---

۱۲. توجه صائب به یوسف و وفور تلمیحات به داستان او را در اکثریت قریب به اتفاق غزل‌ها می‌توان دید، تا حدی که خواننده با گشودن دیوان او و خواندن تنها چند غزل می‌تواند حضور پررنگ این اسطورهٔ دینی را دریابد.

۱۳. برای نمونه‌هایی از این ابیات، ر.ک: پورنامداریان، داستان پیامبران در کلیات شمس، ۷۵۴، ۷۹۰-۷۹۳.

۱٤. عبدالحسین زرین‌کوب در وصف خصوصیات ظاهری صائب چنین آورده: «مردی بوده است لاغر، کشیده‌بالا و سیه‌چرده» (زرین‌کوب، با کاروان حله، ۲۹۹).

۱۵. امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۲-۲۳.

۱٦. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸.

۱۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۵۹.

۱۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۱.

۱۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۵۳.

۳-۱-۲- عدم شناخت قیمت واقعی در وطن و قدر و منزلت در عین بی‌قدری

محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان چنین می‌آورد که «مولانا صائب در اوایل شباب» پس از سفری زیارتی به مکه و مدینه و سپس سیاحتی در سرزمین عثمانی، به اصفهان بازمی‌گردد، اما «چون قبل از ورود، بعضی از ارباب غرض در نزد شاه عباس [حک. ۹۹۶-۱۰۳۸ق] از وی سعایت‌ها کرده بودند، مولانا صائب دلگیر گشته» و عزم سفر هند می‌کند.[۲۰] اگرچه امیری فیروزکوهی با این گفته مخالفت ورزیده و صحت آن را مردود دانسته،[۲۱] اما به استناد اشعار به نظر می‌رسد که قول تربیت صحیح بوده و این شرایط در کنار سایر انگیزه‌ها،[۲۲] علتی برای عزیمت شاعر فراهم آورده است. صائب در ابیاتی به عزلت خود در وطن، وجود حسودان، نداشتن خریدار و بی‌بها بودنش اشاره کرده و از بی‌قدری خود با وجود سزاواری‌اش در شاعری شکوه ورزیده است،[۲۳] حکایاتی که قرابت دارند با به چاه افکندن یوسف به دست برادران حسود، بیرون آوردن او از چاه به دست کاروانیان، و فروش یوسفِ بی‌خریدار به نرخی ناچیز؛[۲۴] آنچه به نظر می‌رسد هم‌ذات‌پنداری صائب را با این شخصیت در پی داشته است. ابیات زیر نمونه‌هایی از این نوع نگاه شاعر عرضه می‌دارند:

- چهرهٔ نوخط ما روی مه کنعانی است/ که کبود از اثر سیلی اخوان گشته است[۲۵]
- عزلت ما اختیاری نیست صائب! در وطن/ پرده‌پوشی یوسف ما را به غیر از چاه نیست[۲۶]
- هر قدم چاهی است از چشم حسودان پر ز تیغ/ دامن از خاک وطن چون ماه کنعان چیدنی است[۲۷]
- رتبهٔ افکار صائب را چه می‌داند حسود؟/ بهره‌ای از حسن یوسف نیست چشم کور را[۲۸]
- خودفروشی با کمال بی‌نیازی مشکل است/ آب شد تا یوسف ما روی در بازار کرد[۲۹]

---

۲۰. تربیت، دانشمندان آذربایجان، ۳۲۷.

۲۱. امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۳-۲۴.

۲۲. ازجمله استقبال و حمایت گشاده‌دستانهٔ شاهان گورکانی از شعر پارسی و رواج سفر شاعران به هند. امیری فیروزکوهی به دعوت ظفرخان از صائب نیز اشاره می‌کند (امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴).

۲۳. صائب در ابیات پرشماری از ناشناخته ماندن قدر خود در وطن گلایه کرده، اما آنچه در متن این بخش آمده ابیاتی است که بیانگر رویکرد هم‌ذات‌پندارانهٔ او با یوسف است. برای نمونه به این ابیات نظر کنید: «در غریبی می‌نماید فکر صائب خویش را/ نکهت گل تا بود در گلستان معلوم نیست»؛ «از صفاهان چون برآید، جوهرش ظاهر شود/ هست همچون مغز، صائب در صفاهان زیر پوست»؛ «در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتهی/ عیب صائب این بود کز زمرهٔ اسلاف نیست»: این بیت، همچون بیت نخستِ آمده در متن این بخش، اشاره به جوانی صائب در این دورهٔ بی‌قدری دارد.

۲۴. سورهٔ یوسف، آیات ۱۵، ۱۹، ۲۰.

۲۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۵۷.

۲۶. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۵۵.

۲۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۰۴.

۲۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۳۴.

- سهل است اگر گوهر ما را نخریدند/ یوسف به زر قلب درین شهر گران است[۳۰]
- امان نداد کسادی که سر برون آریم/ بهای یوسف ما در حریم چاه شکست[۳۱]
- در چه افکنده است باز از قیمت نازل مرا/ کاروانی گر خلاص از قید چاهم کرده است[۳۲]
- نمی‌آییم چون یوسف به چشم هر خریداری/ بحمدالله متاع ما ندارد روی بازاری[۳۳]
- نیست از یوسف بجز حسرت نصیب مفلسان/ از بهای خویش بر خاطر گرانم خلق را[۳٤]
- به سیم قلب شدم قانع و ز بی‌قدری/ بهای یوسف من بار بر عزیزان است[۳۵]
- یوسف ما در ترازو چند باشد همچو سنگ؟/ ای به همت از زلیخا کمتران، غیرت کنید[۳٦]

۳-۱-۳- جلای وطن و به عزیزی رسیدن در غربت

به هر ترتیب، صائب در جوانی «در سال ۱۰۳۴ از شهر اصفهان به عزم سفر هند حرکت کرده و به هرات و کابل رفت. در کابل به دیدار میرزا احسن‌الله ... مشهور به ظفرخان ... که از طرف سلطان هند حکمران آنجا بوده است رسیده و از این مرد که خود شاعر و ادیب و بسیار ادب‌دوست بوده است اکرام و احترام و نوازش کلی یافت».[۳۷]

صائب به همراه ظفرخان (۱۰۱۳-۱۰۷۳ق) در مراسم جلوس شاه‌جهان (حک. ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) شرکت جست و به واسطهٔ قطعه‌ای که سروده بود، صلهٔ درخور توجهی دریافت کرد و مورد عزت و کرامت این پادشاه سلسلهٔ گورکانی (حک. ۹۳۲-۱۲۷۴ق) واقع شد.[۳۸] او «که در اصفهان از این همه نام و کام بی‌نصیب بود، در دربار شاه‌جهان آسایش یافت».[۳۹] شاعر در ابیاتی این عزت در غربت را به بیان آورده

---

۲۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۱.

۳۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۰۵۰.

۳۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۸۸۰.

۳۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۷۲.

۳۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۳۲۸۸.

۳٤. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۳.

۳۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۸۴۶.

۳٦. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۳۶۰.

۳۷. امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۳. این دو بیت، اولی سرودهٔ ظفرخان و دومی از صائب، می‌توانند بیانگر رابطهٔ این دو شخصیت باشند: «طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست/ تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است»؛ «میان این‌همه نازک‌طبیعتان صائب!/ منم که شعر ظفرخان‌پسند می‌گویم». محمد قهرمان در مقدمهٔ دیوان کلیم همدانی از موقعیت صائب «پس از بازگشت از هند و کشمکش‌های دو کشور بر سر قندهار» گفته است که موجب شده تا «با تصرف در ابیاتی» رنگ علاقه به هند را در بعضی ابیات و نیز «نام ظفرخان» را «از مقاطع برخی غزل‌ها» بزداید. (قهرمان، مقدمه بر دیوان کلیم همدانی، بیست و سه). صائب به امر شاه عباس دوم، مثنوی‌ای در بحر متقارب اندر فتح قندهار سروده است.

۳۸. محمد قهرمان نیل صائب به این مرتبه نزد شاه‌جهان را مردود دانسته (قهرمان، برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی، ۱۶)، اما به هر ترتیب او در هند حائز مقام و جایگاه درخوری که انتظارش را داشت، دست‌کم نزد ظفرخان، رسیده و از آن ابراز خشنودی کرده است.

۳۹. زرین‌کوب، با کاروان حله، ۲۹۸.

است[۴۰] که برخی از آن‌ها به‌سبب قرابت این رخداد با داستان یوسف و عزیزی او در مصر،[۴۱] صبغهٔ هم‌ذات‌پنداری دارند:

- زمین پاک غریبی عزیز کرد مرا/ اگرچه یوسف من از وطن به خواری رفت[۴۲]
- زین بیشتر کبوتر چاه وطن مباش/ بر تخت مصر رو، به عزیزی قرار گیر[۴۳]
- نظر به جوش خریدار نیست یوسف را/ کلام صائب ما بی‌نیاز تحسین است[۴۴]
- خواهی شوی عزیز، ز چاه وطن برآی/ یوسف بهای آب به کنعان نداشته است[۴۵]
- شد یوسف آن‌که رشتهٔ حبّ‌الوطن گسیخت/ آمد برون ز چاه، کسی کاین رسن گسیخت[۴۶]

۳-۱-۴- سختی درد هجران و عزم پدر برای بازگرداندن فرزند

«در سال ۱۰۳۹ که صائب و ظفرخان جزء ملتزمین رکاب شاه‌جهان در برهان‌پور اقامت داشتند به صائب خبر رسید که پدرش از ایران به اکبرآباد هندوستان آمده و منتظر است تا او را ملاقات و با خود به ایران ببرد».[۴۷] این بخش از سرگذشت صائب نیز با یوسف نزدیک است،[۴۸] اما در این مورد پدر هجران‌کشیدهٔ صائب شخصاً اقدام کرده و برای بازگرداندن فرزند راهی هندوستان شده است. صائب در استجازه از ظفرخان برای ترک هند، ابیاتی سروده است که در آن میان این بیت که ضمن آن پدر را سپاس گفته به چشم می‌خورد: «هفتادساله والد پیری است بنده را/ کز تربیت بود به منش حق بی‌شمار».[۴۹] هر چند که کسب اجازهٔ صائب برای رجعت به وطن محض رضای پدر نبوده و چنان‌که در منابع ذکر شده[۵۰] و از اشعار صائب نیز برمی‌آید، شاعر پس از گذشت مدتی از اقامت در هند و کسب عزت و مقام در آن دیار، دلتنگ وطن بوده و هوای بازگشت در سر داشته است.[۵۱] ابیات زیر گویای هم‌ذات‌پنداری صائب با یوسف در این

---

۴۰. ازجمله نظر کنید به این ابیات: «هند را چون نستایم که درین خاک سیاه/ شعلهٔ شهرت من جامهٔ رعنایی یافت»؛ «بلندنام نگردد کسی که در وطن است/ ز نقش، ساده بود تا عقیق در یمن است».

۴۱. سورهٔ یوسف، آیات ۵۴-۵۷.

۴۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۰۴.

۴۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۲۸۸.

۴۴. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۸۵۶.

۴۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۶۴.

۴۶. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۱۲.

۴۷. امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴.

۴۸. سورهٔ یوسف، آیات ۹۳-۹۹.

۴۹. امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴.

۵۰. برای مثال، ر.ک: امیری‌فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۵؛ زرین‌کوب، با کاروان حله، ۲۹۸.

۵۱. ازجملهٔ این اشعار است غزلی با مطلع «خوشا روزی که منزل در سواد اصفهان سازم/ ز وصف زنده‌رودش خامه را رطب‌اللسان سازم» که سراسر در فراق اصفهان سروده شده است. (دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۰)، و غزلی با مطلع «چشم طمع ندوخته حرصم به مال هند/ پایم به گل فروشده از برشکال هند» که

موضوع‌اند:

- بند و زندانِ گرامی‌گهران از جاه است/ یوسف ما به عزیزی چو رسد در چاه است[۵۲]
- دل آگاه نگردد به عزیزی خرسند/ بر سر تخت همان یوسف ما زندانی است[۵۳]
- یوسف افتاد گر از مکر زلیخا در بند/ مصر از جوش خریدار به من زندان است[۵٤]
- یوسفی را که به یعقوب بود روی نیاز/ زین چه حاصل که خریدار ز صد جا برخاست؟[۵۵]
- مصر را شوق وطن گشت به یوسف زندان/ گرچه از چاه حسد خاک وطن خالی نیست[۵٦]

۳-۲- صائب و فرهاد

به میزانی بسیار کم‌تر از یوسف، صائب خویشتن را در جایگاه فرهاد نهاده و در تشبیه تفضیلی، خود را با او قیاس و نسبت به وی اعلام برتری کرده است. البته این رویکرد صائب ناظر به عاشقیِ این اسطورهٔ غنایی نیست و به نظر می‌رسد علت آن هنرمند بودن فرهاد و نسبتی است که میان پیشهٔ این دو برقرار است؛ چرا که می‌فرماید:

- می‌شود نام بزرگان از هنرمندان بلند/ طرف شهرت بیستون از تیشهٔ فرهاد بست[۵۷]

صائب خامهٔ خود را برتر از تیشهٔ فرهاد می‌داند و به‌نوعی از جانب خود و حرفه‌اش نسبت به این هنرمند سنگ‌تراش اعلام برتری می‌کند:

- گشت صائب! رزق ما از خامهٔ معنی‌نگار/ بهره‌ای کز نقش شیرین تیشهٔ فرهاد داشت[۵۸]
- شد دل سنگین او سنگ فسان ناله‌ام/ کوهکن را تیشه گر از سختی خارا شکست[۵۹]
- کوهکن کیست که با ما طرف بحث شود؟/ بیستون سنگ کم پلهٔ رسوایی ماست[٦۰]

سراسر در شکوه‌پردازی از هند، به‌ویژه آب و هوای آن دیار است و در بیتی از آن می‌گوید: «چون موج می‌پرد دلم از بهر زنده‌رود/ آبی نمی‌خورد دلم از برشکال هند» (دیوان صائب تبریزی، ۲۰۳۷). نیز این ابیات: «شوق وطن ز دل به عزیزی نمی‌رود/ در صلب گوهر آب روان در کشاکش است»؛ «جان غربت‌زده را زود به پابوس وطن/ می‌رساند نفس برق‌سواری که مراست».

۵۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۵۲.

۵۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۷۸.

۵٤. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۳۹.

۵۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۰۵.

۵٦. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۹۸.

۵۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۰۶.

۵۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۶۱.

۵۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۱۴.

٦۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۱۴.

- بیستون را تیشه‌ام در حملهٔ اول گداخت/ نیست با من نسبتی فرهاد سنگین‌دست را[۶۱]
- بود صائب! تیغ کوه بیستون بی آب و تاب/ این شرار از تیشهٔ من در دل خارا گرفت[۶۲]

او در ابراز بی‌کسی خود از فرهاد مایه می‌گذارد:

- من که دارم سنگ بردارد ز پیش راه من؟/ یار غاری کوهکن چون تیشهٔ فولاد داشت[۶۳]
- کیست تا شوید غبار از صفحهٔ خاطر مرا؟/ جوی شیرین پیش دست خویشتن فرهاد داشت[۶۴]

صائب عاشقی مفرط و خانمان‌سوز فرهاد (و مجنون) را نپسندیده و او را «نونیاز عشق» خوانده است:

- نونیاز عشق چون فرهاد و مجنون نیستیم/ طفل ما مشق جنون بر تختهٔ گهواره کرد[۶۵]

و اینک نمونه ابیاتی که صائب در آن‌ها خود را، غالباً در تشبیه تفضیلی، در جایگاه سایر شخصیت‌های اسطوره‌ای نشانده است:

- بعد ازین دوران شهرت از سفالین جام ماست/ تا به کی در دور باشد نام جام جم؟ بس است[۶۶]
- شعله نتوانست پیچیدن سیاوش را عنان/ شهپر توفیق صائب، همت مردانه است[۶۷]
- موسی ما صائب! از سیر و سفر آسوده است/ کز دل سنگین خود آماده کوه طور ماست[۶۸]
- در شکرزار قناعت برده‌ام چون مور راه/ سیرچشمی خاتم دست سلیمان من است[۶۹]
- خضر را می‌کند از چشمهٔ حیوان دلسرد/ از دم تیغ شهادت دم آبی که مراست[۷۰]
- می‌سپارند به هم دست به دست اطفالم/ شور مجنون خجل از گرمی بازار من است[۷۱]
- چشمه‌ای را که سکندر به دعا می‌طلبید/ شبنم سوختهٔ چهرهٔ گلزار من است[۷۲]
- ز اهل همت کم شود خم‌خانهٔ گردون تهی/ گر فلاطون رفت از عالم، فلاطونش منم[۷۳]

---

۶۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۳.
۶۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۸۵.
۶۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۶۲.
۶۴. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۶۲.
۶۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۷۱.
۶۶. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۰۷.
۶۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۹۴.
۶۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۴۸۲.
۶۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۴۷.
۷۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۱۰.
۷۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۴۶.
۷۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۴۶.
۷۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۶۲۱.

۴- مخالف‌خوانی در برابر اسطوره‌ها

صائب در مواردی به مخالف‌خوانی در برابر اسطوره‌ها و نمادها برخاسته و به سرزنش ایشان پرداخته، یا داستان‌ها را به نقد و پرسش کشیده و تغییرشان را خواستار است.[۷۴] محمد حکیم‌آذر، ضمن آنکه این شیوه را ویژگی سبکی صائب خوانده است، از بروز نگاهی تازه[۷۵] نزد او سخن می‌گوید و چنین اظهار می‌دارد: «صائب تبریزی به خاطر داشتن همین نگاه تازه، در رویارویی با شخصیت‌های داستانی دریچه‌ای نو گشوده و با نظری متفاوت به داستان زندگی و تاریخ حیات آن‌ها نگریسته است. این نگرش، با رنگ انتقادی خاص خود، حقایق مرسوم و متداول داستان‌های معروف قرآنی و اساطیری را تأمل‌پذیرتر از گذشته کرده است. گاه صائب خط قرمزی را که در شرع و عرف برای این شخصیت‌ها تعریف شده است، می‌شکند و پا را حتی از دایرهٔ انتقاد فراتر می‌نهد».[۷۶]

این نوع مواجهه با اسطوره‌ها با آنچه شفیعی کدکنی «نوعی احترام نسبت به عناصر اسطوره» در دورهٔ سامانیان (حک. ۲۶۱-۳۸۹ق) خوانده[۷۷] در تقابل است، همچنین با تشبیه‌های تفضیلی و «نقد ملیح» نسبت به اسطوره‌ای همچون خضر در آثار شاعرانی چون سعدی و حافظ که «محافظه‌کاری را با کنایات آمیختند» تا «از طریق قیاس، اهمیت موضوعی را که در سر دارند اثبات کنند»، اما «هیچ‌گاه کار را به ترک ادب شرعی نکشانیدند» و از «قدر و قیمت» این اسطورهٔ دینی نکاستند.[۷۸]

بررسی این نوع نگاه صائب نشان می‌دهد که بیشتر مخالفت‌های او ناظر به اعمال غیرواقعی یا خلاف غرور و فضیلت انسانی شخصیت‌هاست. در واقع باز هم به نظر می‌رسد که او خویشتن را در جایگاه اسطوره‌ها می‌نهاده و تصمیم متفاوتی را که خود در صورت قرار گرفتن در شرایط مشابه اتخاذ می‌کرده است

---

۷۴. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مواجههٔ صائب با اسطوره‌ها صرفاً محدود به مخالف‌خوانی در برابر داستان‌ها و شخصیت‌ها نیست و او همچنین در ابیات خود مضامینی تازه را در ستایش اسطوره‌ها خلق کرده است که البته به‌ویژه در مورد دو شخصیت فرهاد و خضر این ابیات به‌مراتب کم‌شمارترند. برای مثال، نظر کنید به این موارد: «نیست دلگیری ز کوه بیستون فرهاد را/ عشق چون مشاطه گردد، سنگ خارا هم خوش است»؛ «حسن هیهات است رنج عشق را ضایع کند/ کوهکن از کار شیرین مزد کار خویش یافت»؛ «سبز چون خضر ز چشم گهرافشانِ خودند/ چشم تر چشمهٔ حیوان سحرخیزان است»؛ «ز فکر تشنه‌لبان خضر آب سیر نخورد/ وگرنه سیری از آب حیات ممکن نیست»؛ و در نهایت این مضمون‌بندی زیبا با تلمیح به داستان حضرت یوسف: «از جور روزگار نداریم شکوه‌ای/ این گرگ را به قیمت یوسف خریده‌ایم».

۷۵. او از چیستی این نگاه تازه سخنی نگفته است.

۷۶. حکیم‌آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۲.

۷۷. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۳. او در ادامه از «نوعی بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی نسبت به اسطوره‌های ایرانی» در دورهٔ بعد سخن گفته و چنین افزوده است که در این رویداد «بی‌گمان نفوذ سیاسی نژاد ترک، عامل اصلی بود و از سوی دیگر گسترش یافتن دین... چرا که این‌ها یادگارهای گبرکان بود و عنوان اساطیرالاولین داشت» (شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۳-۲۴۴). نیاز به توضیح نیست که رویکرد صائب هیچ نسبتی با این نگاه شاعران دورهٔ یادشده ندارد.

۷۸. حکیم‌آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۴. او این ابیات را نمونه آورده است، از سعدی: «لب‌های تو خضر اگر بدیدی/ گفتی لب چشمهٔ حیات است»؛ از حافظ: «آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست/ روشن است این که خضر بهره سرابی دارد».

به بیان می‌آورد. این امر از یک‌سو نشان از میزان اشتغال ذهنی صائب با شخصیت‌های داستان‌ها دارد و از سوی دیگر گویای آن است که این شاعرِ واقع‌گرا دربارهٔ اسطوره‌ها می‌اندیشیده و ضمناً خویشتن را در مقامی می‌دیده است که فعل و سرنوشت دیگری را که خود مناسب می‌پنداشته برای این اشخاص رقم بزند، یا آنان –حتی اساطیر دینی – را شماتت کند.[۷۹]

صائب به‌طور ویژه نسبت به فرهاد بسیار نامهربان است و به نظر رویکرد او را خلاف عزت انسانی می‌بیند؛ شاید حتی صحبت رقابت رشته‌های هنری هم در میان باشد!

صائب کنش فرهاد را کودکانه و غیرواقعی می‌داند:

- سخت طفلانه است جوی شیر آوردن ز سنگ/ کوهکن بیهوده جان را در سر این کار کرد[۸۰]

او نه‌تنها کندن کوه را کاری گزاف و بیهوده و مایهٔ بدنامی انگاشته، بلکه ضمن کاربرد صنعت تشخیص، کوهِ آزرده‌دل از سنگ‌تراشی را در قتل فرهاد برحق خوانده است:

- تا تواند آدمی هموار کردن خویش را/ در شکست بیستون چون کوهکن باشد چرا؟[۸۱]
- از شغل دلخراش تو بدنام گشت عشق/ نقشی دگر بر آب زن ای کوهکن! بس است[۸۲]
- پیش ازین از ننگ صنعت، عشق فارغبال بود/ کوهکن در عاشقی این آب را در شیر کرد[۸۳]
- به انتقام دل پرخراش، جا دارد/ که بیستون کمر قتل کوهکن بندد[۸٤]
- می‌کشد سنگ انتقام خویش از آهن‌دلان/ شد سر فرهاد شق از تیشه بر خارا زدن[۸۵]

او ضمناً به‌ظرافت، صداقت فرهاد در عاشقی را به واسطهٔ همین کنش زیر سؤال برده است:

- بیستون بتخانهٔ چین شد ز سعی کوهکن/ این‌قدر عاشق دماغ کار هم می‌داشته است؟[۸٦]

صائب فرجامِ خلاف غرور انسانی فرهاد را نپسندیده و سرنوشت دیگری را برای او خواهان است:

- تیشه را بایست اول بر سر خسرو زدن/ جوهر مردانگی در طینت فرهاد نیست[۸۷]
- در شهادتگاه وحدت عاشقان از یک سرند/ آن که بر سر تیشه زد، قصد سر پرویز داشت[۸۸]

---

۷۹. این بیت در شماتت عیسی درخور توجه است: «کیست از دوش کسی باری تواند برگرفت؟/ گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است».

۸۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۱.

۸۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۱.

۸۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۳۶.

۸۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۳.

۸٤. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۷۸۷.

۸۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۹۲۸.

۸٦. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۶۱.

۸۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۲۹.

صائب رویکردی مشابه را در قبال خضر اتخاذ کرده و به انحاء گوناگون بر وی و داستانش تاخته است. محمد حکیم‌آذر در مقالهٔ خود منحصراً بر رویارویی صائب با خضر متمرکز شده و این هنجارگریزی را ذیل یازده عنوان گنجانده و ابیاتی را در هر بخش آورده است.[۸۹] بنابراین در این مقال برای پرهیز از تکرار، به‌اختصار به مواجههٔ صائب با خضر اشاره می‌شود.

مخالف‌خوانی صائب در برابر خضر عمدتاً حول محور بی‌مروتی و نوشیدن آب حیات و عمر جاودانِ خلاف واقعیت انسانی او می‌گردد. وی با نگاهی واقع‌گرا، داستان خضر را از پایه و اساس افسانه می‌خواند:

- می‌کنم سیراب اول همرهان خویش را/ این نمک بر زخم خضر بی‌مروت می‌زنم[۹۰]
- بی رفیقان آب خوردن می‌دهد خجلت ثمر/ خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است[۹۱]
- نیست چون خضر گرانجان که خورد تنها آب/ آب حیوان مروت به جگر دارد عشق[۹۲]
- صلای آب حیوان می‌زند تیغ جوانمردش/ چرا چون خضر کم‌همت به عمر جاودان سازم؟[۹۳]
- ما ازین هستیِ ده‌روزه به جان آمده‌ایم/ وای بر خضر که زندانی عمر ابد است[۹٤]
- پوست بر تن خضر را از زهر منت سبز شد/ حفظ آب روی خود از آب حیوان خوشترست[۹۵]
- حرفی است این‌که خضر به آب بقا رسید/ زین چرخ دل‌سیه دم آبی ندید کس[۹٦]
- خضر و سیر ظلمت و آب حیات افسانه است/ تازه شد هر کس شراب کهنه در مهتاب زد[۹۷]

بخش‌هایی از داستان یوسف و برخی اعمال شخصیت‌های آن نیز مورد انتقادانـد. صائب یوسف را به‌سبب آنکه از برادران خود «روی دست» خورده است سرزنش می‌کند:

- خون خود یوسف درون چاه کنعان می‌خورد/ این سزای آن‌که روی دست اخوان می‌خورد[۹۸]

او رویکرد یوسف در مواجهه با زلیخا را در محکمهٔ عشق محکوم دانسته است:

---

۸۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۶۳.
۸۹. حکیم‌آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی».
۹۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۶۰۸.
۹۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۹۲.
۹۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۴۹۷.
۹۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۰.
۹٤. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۷۱۸.
۹۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۴۹۶.
۹٦. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۲۳۴۴.
۹۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۸۳.
۹۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۸۱.

- دامن کشیدن از کف عشاق سهل نیست/ یوسف ازین گناه به زندان نشسته است[۹۹]
- بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق/ یوسف از دامان پاک خود به زندان می‌شود[۱۰۰]
- بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عفو/ ای عزیزان جرم یوسف پاکدامانی بس است[۱۰۱]

زلیخا نیز از نگاه صائب ارادهٔ لازم را نداشته و فاقد «جوهر مردانگی» است:

- نبود جوهر مردانگی زلیخا را/ وگرنه دامن یوسف چرا گرفت و گذاشت؟[۱۰۲]

شنیدن بوی یوسف از پیرهن و بینا شدن یعقوب از این طریق، هم خلاف غرور انسانی است و هم ناقض یگانگی عاشق و معشوق:

- نامه از قاصد دل مغرور ما نگرفته است/ غیرت ما بوی یوسف از صبا نگرفته است[۱۰۳]
- بوی پیراهن غباری از دل ما برنداشت/ جذبه‌ای خواهم که یوسف را به کنعان آورد[۱۰۴]
- خوش است وصل که بی‌پرده جلوه‌گر گردد/ به بوی پیرهن از چشم ما غبار نرفت[۱۰۵]
- هرچه جز معشوق باشد پردهٔ بیگانگی است/ بوی یوسف را ز پیراهن شنیدن مشکل است[۱۰۶]
- هرکه قانع شد به بوی گل، ز گل در پرده ماند/ بوی پیراهن حجاب یوسف سیمین‌تن است[۱۰۷]

این طرز نگاه صائب تنها شامل حال شخصیت‌های اسطوره‌ای نبوده است و نمادهای کهن ادبی نیز از آن بی‌نصیب نمانده‌اند. برای مثال، او آزادگی سرو را به پرسش کشیده و ضمن نخوت‌کیش خواندن پرندهٔ سعادت، بر استخوان‌خواری هما انگشت نهاده و خجستگی بالش را غیرواقعی توصیف کرده است:

- تا به گردن زیر بار منت نشو و نماست/ سرو از بار تعلق در چمن آزاد نیست[۱۰۸]
- به طوق فاخته دارد علاقهٔ خلخال/ فسانه‌ای است که سرو از تعلق آزادست[۱۰۹]
- تا نخوت سعادت، بیرون رود ز مغزش/ با سگ شریک روزی کردند از آن هما را[۱۱۰]

---

۹۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۶۳.
۱۰۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۳۲۴.
۱۰۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۱۰.
۱۰۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۸۹۹.
۱۰۳. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۶۳.
۱۰۴. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۱۱۷۶.
۱۰۵. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۰۶.
۱۰۶. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۲۴.
۱۰۷. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۵۳۴.
۱۰۸. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۶۲۹.
۱۰۹. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۸۲۲.
۱۱۰. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۴۰۳.

- کم خون به سایهٔ علم عشق می‌خوریم؟/ حرفی است این‌که بال هما را سعادت است[۱۱۱]

نتیجه‌گیری

اسطوره‌پردازی که یکی از عناصر اصلی شعر است، از حیث میزان کاربرد و مواد و تلقی شاعران، در دوره‌های مختلف دگرگونی‌هایی را تجربه می‌کند. صائب تبریزی، شاعر بزرگ مکتب اصفهان، اسطوره‌ها را به وفور در مضمون‌آفرینی به کار می‌گیرد و چنان‌که از فضای حکومت صفوی انتظار می‌رود، حضور اسطوره‌های دینی در غزل‌های او پررنگ‌تر است. صائب علاوه‌بر نگاه مرسوم و شیوهٔ معمول بهره‌وری از اساطیر، رویکردی نامتعارف را در تلمیح‌آوری در آثار خود به نمایش می‌گذارد. مسلماً بروز این رویکرد نشانگر ظهور نگاهی تازه نزد شاعر است. بررسی ابیاتی که نمایندهٔ این رویکرد نامتعارف‌اند نشان می‌دهد که بخش عمدهٔ این نگاه متفاوت را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. او این درک متفاوت را به دو شیوه در تلمیحات خود به نمایش گذاشته است. شیوهٔ نخست نوعی خودارجاعی از طریق اسطوره‌پردازی است. وی با شخصیت‌های اسطوره‌ای هم‌ذات‌پنداری کرده، خود را در جایگاه ایشان نشانده، و نقش آنان را به خود گرفته است. در واقع او از این طریق خویشتن را به موضوع اثر مبدل کرده است، آنچه می‌تواند ذیل عنوان خودفرافکنیِ زمینه‌مند گنجانده شود. این رویکرد صائب بیش از همه ناظر به شخصیت یوسف -نماد حسن و عزیزی - است، که در نمایش نگاه شاعر نسبت به خویشتن خویش اهمیتی دوچندان دارد و از مرتبه‌ای که او برای خود قائل است حکایت می‌کند.

افزون بر آن، این شاعر مکتب اصفهان خود را پروانهٔ دخل و تصرف در اسطوره‌ها اعطا کرده است. او دست‌بسته تسلیم اسطوره‌ها نیست و در برابر آن‌ها به مخالف‌خوانی برمی‌خیزد. بیشتر مخالفت‌های وی ناظر به اعمال غیرواقعی یا خلاف غرور و عزت انسانی شخصیت‌هاست. در حقیقت او از داستان‌های اسطوره‌ای که زاده و پروردهٔ آگاهی جمعی و قومی‌اند، برداشتی شخصی عرضه می‌دارد و دیدگاه فردی و واقع‌گرایانهٔ خود را در برابر خصایل، کردارها، و همچنین سرگذشت اساطیر اظهار و ابراز می‌کند و نسخه‌ای تازه از نمایش را با نقش‌آفرینی آنان به روی صحنه می‌برد. صائب خویشتن را در مقامی می‌بیند که نمادها را زیر سؤال ببرد، داستان‌ها را به نقد و پرسش بکشد، شخصیت‌ها را سرزنش کند و سرنوشت دیگری را که خود مناسب می‌پندارد برای ایشان رقم بزند. او در این کار چنان به راه افراط می‌رود که گاه حرمت

۱۱۱. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۱۸.

شخصیت‌ها، حتی اساطیر دینی، را خدشه‌دار می‌سازد.

صائب تبریزی با تلمیحاتش حضور خویش را در اثر بازتاب می‌دهد. اسطوره‌پردازی او علاوه‌بر آنکه گویای خودآگاهی شاعر است، نگاه ویژه و فردی وی را به نمایش می‌گذارد، نگاهی متأمل که از دریچهٔ واقع‌گرایی و انسان‌مداری به اسطوره‌ها افکنده شده است. او افسانهٔ محض را نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد و با خود چنین می‌گوید:

- صائب! به ذوق زمزمهٔ ما کجا رسد؟/ گوشی که از شنیدن افسانه پر شده است[۱۱۲]

فهرست منابع

قرآن کریم، سورهٔ مبارکهٔ یوسف.

استراوس، آنسلم و جولیت کربین. مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریهٔ زمینه‌ای. ترجمهٔ ابراهیم افشار. تهران: نی، ۱۳۹۵.

استویکیتسا، ویکتور. زایش تابلو: فرانقاشی در آغاز دوران مدرن. ترجمهٔ فریده فرنودفر. تهران: گیلگمش، ۱۴۰۰.

اکبری، منوچهر. «جمال یوسف در آینهٔ خیال صائب». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش. ۱۶۰ (زمستان ۱۳۸۰): ۷۷-۹۹.

امیری‌فر، عاطفه. تجلی اسطوره در دیوان صائب تبریزی. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور قزوین، دانشکدهٔ زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۱.

امیری فیروزکوهی، سیدکریم. مقدمه بر کلیات صائب تبریزی. تهران: خیام، ۱۳۳۳.

بابایی، شهربانو؛ طلوعی آذر، عبدالله و فاطمه مدرسی. «کارکرد عرفانی عناصر اسطوره‌ای، دینی و ملی در غزل‌های صائب تبریزی». عرفان اسلامی ۱۶، ش. ۶۲ (زمستان ۱۳۹۸): ۶۹-۸۷.

پورنامداریان، تقی. داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران: سخن، ۱۳۹۴.

تربیت، محمدعلی. دانشمندان آذربایجان. تدوین غلامرضا طباطبایی‌مجد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.

حکیم‌آذر، محمد. «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی». ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ۲، ش. ۲ (بهار ۱۳۸۵): ۳۹-۵۶.

خاکپور، محمد. «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی ۳۵، ش.۱ (بهار ۱۳۹۶): ۷۵-۹۲.

دانایی‌فرد، حسن و سیدمجتبی امامی. «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده‌بنیاد». اندیشه

۱۱۲. صائب، دیوان صائب تبریزی، ۹۷۲.

مدیریت ۱، ش. ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸٦): ٦۹-۹۷.

https://doi.org/10.30497/smt.2007.104

ده‌بزرگی، غلامحسین. «اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی در دیوان صائب تبریزی». هنر و مردم، ش. ۱۸۲ (آذر ۱۳۵۶): ۳۰-۲۶.

زرین‌کوب، عبدالحسین. با کاروان حلّه؛ مجموعهٔ نقد ادبی. تهران: علمی، ۱۳۷۹.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. شاعر آینه‌ها. تهران: آگه، ۱۳۹۶.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگه، ۱۳۹۶.

صائب، محمدعلی. دیوان صائب تبریزی، به‌تصحیح محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.

صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس، ۱۳۹۲.

فتوحی، محمود. «سبک هندی»، در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۷.

قهرمان، محمد. برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی. تهران: سمت، ۱۳۸۳.

قهرمان، محمد. مقدمه بر دیوان کلیم همدانی. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm. Sūrah-yi Mubārak-yi Yūsuf.

Akbarī, Manūchir. "Jamāl Yūsuf dar Āynah-yi Khīyāl Ṣā'ib ". *Majalah-yi Dānishkadah-yi Adabīyāt va ʻUlūm Insānī University of Tehran*, no. 160 (winter 2001/1380): 77-99.

Amīrī Fīrūzkūhī, Sayyid Karīm. *Muqaddamah bar Kulīyāt Ṣā'ib Tabrīzī.* Tehran: Khayām, 1954/1333.

Amīrīfar, ʻĀṭifah. "Tajalī Usṭūrah dar Dīwān Ṣā'ib Tabrīzī". Master Thesis, Payam Noor University of Qazvin, Dānishkadah-yi Zabān va Adabīyāt Fārsī, 2012/1391.

Bābāyī, Shahrbānū; Ṭulūʻī Āẕar, ʻAbd Allāh va Fāṭimah Mudarisī. " Kārkird ʻIrfānī ʻAnāṣur Usṭūrah-ī, Dīnī va Millī dar Ghazal-hā-yi Ṣā'ib Tabrīzī". *ʻIrfān-i Islāmī* 16, no. 62 (winter 2020/1398): 69-87.

Dānāyīfard, Ḥasan va Sayyid Mujtabā Imāmī. "Istirātizhī-hā-yi Pazhūhish Kiyfī: Taʾammulī bar Naẓarīyahpardāzī Dādah Bunyād". *Andīshih Mudīrīyat 1,* no. 2 (autumn and winter 2007/1386): 69-97.

Dihbuzurgī, Ghulām Ḥusayn. "Ishārih-ī bi Usṭūrih-hā-yi Maẕhabī dar Dīwān Ṣā'ib Tabrīzī". *Hunar va Mardum*, no. 182 (Āẕar 1977/1356): 26-30.

Futūḥī, Maḥmūd. "Sabk Hindī", dar *Dānishnāmah Zabān va Adab Fārsī,* zir naẓar Ismāʻīl Saʻādat. Tehran: Farhangistān Zabān va Adab Fārsī bā Hamkārī Intishārāt-i Sūkhan, 2018/1397.

Ḥakīmāẕar, Muḥammad. "Hanjārshikanī dar Shiʿr Ṣāʾib Tabrīzī". *Adabīyāt-i ʿIrfānī va Usṭūrah Shinākhtī* 2, no. 2 (spring 2006/1385): 39-56.

Khākpūr, Muḥammad. " Pazhūhishī dar Talmīḥāt Shiʿr Ṣāʾib va Taṣarufāt vī dar ān". *Sabkshināsī Naẓm va Naṯr Fārsī* 35, no. 1 (Spring 2018/1396): 75-92.

Pūrnāmdārīyān, Taqī. *Dāstān Payāmbarān dar Kulīyāt Shams*. Tehran: Sūkhan, 2016/1394.

Qahramān, Muḥammad. *Barguzīdah Ashʿār Ṣāʾib* va *Dīgar Shuʿarāʾ-yi Maʿrūf Sabk Hindī*. Tehran: Samt, 2004 / 1383.

Qahramān, Muḥammad. *Muqaddamah bar Dīwān Kalīm Hamadānī*. Mashhad: Āstān Quds-i Rażavī, 1990/1369.

Ṣafā, Ẕabīḥ Allāh. *Tārīkh-i Adabīyāt dar Irān*. Tehran: Firdaws, 2013/1392.

Ṣāʾi*b*, Muḥammad ʿAlī. *Dīwān-i Ṣāʾib-i Tabrīzī*. ed. Muḥammad Qahramān. Tehran: ʿIlmī va Farhangī, 2012/1391.

Shafiʿī Kadkanī, Muḥammad Riżā. *Ṣuvar Khayāl dar Shiʿr Fārsī*. Tehran: Āgah, 2017/1396.

Shafiʿī Kadkanī, Muḥammad Riżā. *Shāʿir Āynah-hā*. Tehran: Āgah, 2017/1396.

Stoichiță, Victor. *Zāyish Tāblū: Farā Naqāshī dar Āghāz Dawrān Mudirn*. Translated by Farīdah Farnūdfar. Tehran: Gīlgamish, 2021/1400.

Strauss, Anselm va Juliet Corbin. *Mabānī Pazhūhish Kiyfī: Funūn va Marāḥil Tawlīd Naẓarīyah-yi Zamīnah-ī*. Translated by Ibrāḥīm Afshār. Tehran: Niy, 2016/1395.

Tarbīyat, Muḥammad ʿAlī. *Dānishmandān Āẕarbāyijān*. Tadvīn Ghulāmriżā Ṭabāṭabāyī Majd. Tehran: Vizārat Farhang va Irshād-i Islāmī, 1999/1378.

Zarrīnkūb, ʿAbd al- Ḥusayn. *Bā Kāravān Ḥillah; Majmūʿah-yi Naqd Adabī*. Tehran: ʿIlmī, 2001/1379.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.31-53

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 12-06-2024 Revise Date: 18-11-2024 Accept Date: 31-12-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88483.1311 Article type: Research Article

Typology and Classification of Swords in Khorasan Grand (*Khurāsān-i Buzurg*) Museum

Dr. Hasan Nami (Corresponding Author), Assistant Professor, department of archeology, faculty of literature and humanities, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran

Email: hasannami@neyshabur.ac.ir

Farzane Forouzan Nia, MA Student, department of archeology, faculty of literature and humanities, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran

Dr. Seyed Ebrahim Rayegani, Associate Professor, department of archeology, faculty of literature and humanities, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran

Mohammad Sadegh Davari, PhD Candidate, Prehistoric Studies, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Abstract

The formation and development of civilization from prehistoric times up to now is largely indebted to the discovery of metal. As early as the sixth and fifth millennia BCE, humans used metal to craft tools and weapons, and the practice persists to this day. As human knowledge advanced, the role of metal in shaping developments in agriculture, transportation, arts, and industries became more significant. Making weapons and metal arms is considered as a branch of metallurgy. However, due to the limited archeological research in the area, no focused research has been conducted on the weaponry of the *Khurāsān* region. With the establishment of the *Khurāsān* Museum, some of the metal weapons stored in the National Museum of Iran were transferred to this museum, most of which were seized from antiquities smugglers and therefore lacking in scientific documentation regarding their history and dating. The present study aims at establishing a relative chronology and understanding the cultural contexts of the analyzed swords. These objects are some of the cultural materials that lack proper documentation, therefore making scientific study and chronological analysis a necessity. The present study initially introduces, and then describes and classifies the swords in this collection of weaponry. Finally, the study employs the comparative approach to evaluate the dating and cultural context of the swords. The findings reveal the existence of five distinct classes of metal swords, with their relative chronology ranging from the Iron Age to the late historical period (according to comparative analysis). These objects are composed of bronze, iron, or a combination of both metals, and their structure and appearance resemble those of objects discovered in north-central, north-western, and western regions of the Iranian plateau. However, a lack of in-situ archeological research has made attributing these objects to specific regions a challenging task.

Keywords: *Khurāsān* museum, weaponry, Iron Age, Bronze Age, comparative study.

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۵۳ - ۳۱

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶ x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۱

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88483.1311

گونه‌شناسی و طبقه‌بندی شمشیرهای موزه بزرگ خراسان

دکتر حسن نامی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران

Email: hasannami@neyshabur.ac.ir

فرزانه فروزان نیا

دانشجوی کارشناسی ارشد گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران

دکتر سید ابراهیم رایگانی

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران

محمدصادق داوری

دانشجوی دکتری رشته پیش ازتاریخ، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

چکیده

تکوین و توسعه تمدن‌ها از دوره پیش از تاریخ تاکنون، تا حد زیادی مدیون کشف فلز است. انسان هزاره ششم و پنجم ق.م. از فلز برای ساخت ابزار و سلاح استفاده می‌کرد که این عمل تا عصر حاضر نیز تداوم یافته است. با افزایش اطلاعات بشر، نقش فلزات در تحولات کشاورزی، حمل‌ونقل، هنر و صنایع اهمیت یافت. سلاح‌سازی و یا ساخت جنگ‌افزارهای فلزی، یکی از زیرشاخه‌های فلزگری محسوب می‌شود و تاکنون مطالعه‌ای متمرکز بر رزم‌افزارهای منطقه خراسان به دلیل کمبود مطالعات باستان‌شناسی در این منطقه، صورت نگرفته است. درحالی‌که با تأسیس موزه خراسان، برخی از جنگ‌افزارهای فلزی در مخزن موزه ملی ایران، به این موزه منتقل شد که در حال حاضر در مخزن موزه خراسان است و اغلب این اشیاء از قاچاقچیان عتیقه کشف شده و تاریخچه و گاه‌نگاری علمی برای آن وجود ندارد. موضوع پژوهش حاضر، گاه‌نگاری نسبی و شناخت بستر فرهنگی شمشیرهای مطالعاتی است. این اشیاء بخشی از مواد فرهنگی است که فاقد شناسنامه بوده و مطالعه علمی و بررسی گاه‌نگاری آن یکی از ضروریات است. به همین دلیل در پژوهش حاضر، ابتدا شمشیرهای این مجموعه رزم‌افزار، معرفی، توصیف، گونه‌شناسی شده و سپس با اتخاذ رویکرد مطالعه تطبیقی، جهت ارزیابی گاه‌نگاری و بستر فرهنگی‌شان، مورد مطالعه قرار گرفته است. نتایج به‌دست آمده بیانگر وجود پنج گونه متفاوت شمشیر فلزی است که گاه‌نگاری نسبی آن بر اساس مطالعه تطبیقی متعلق به عصرآهن تا اواخر دوره تاریخی است. جنس این اشیاء مفرغ، آهن و ترکیبی از این دو فلز است و از نظر فرمی و ظاهری شباهتی با نمونه‌های به‌دست‌آمده از مناطق شمال مرکزی، شمال غرب و غرب فلات ایران دارد که به‌خاطر نداشتن بستر باستان‌شناختی برجا، انتساب این اشیاء به منطقه‌ای خاص، چالش‌هایی را به همراه دارد.

کلیدواژه‌ها: موزه خراسان، رزم‌افزار، عصرآهن، عصر مفرغ، مطالعه تطبیقی.

مقدمه

انسان‌ها در جوامع بشری پیش از تاریخ، با استفاده از فلز همواره به انعکاس خلاقیت‌های ذهنی و باورداشت‌های جامع عصر خود مبادرت ورزیده‌اند. رشد جوامع و پیشرفت صنایع همگام با افزایش جمعیت در شیوه معیشتی موجب شده است، تا فناوری فلزکاری نیز، برای پاسخ‌گویی به نیازها، مسیر تحول، پیشرفت و تکامل خود را طی کند.[۱] آشنایی با فن و هنر فلزکاری در تحقیقات باستان‌شناسی اهمیت فراوانی دارد. یکی از مهم‌ترین علل آن این است که فلزات جزء اسناد و مدارکی هستند که همواره می‌توانند از لحاظ هنری، مردم‌شناسی و باستان‌شناسی مورد توجه قرار بگیرند.[۲] کشف فلز سبب تحولات اجتماعی و اقتصادی از دوره پیش از تاریخ تاکنون شده است.[۳] این در حالی است که کشف فلز یک جنبه منفی نیز داشته و آن ساخت سلاح و جنگ‌افزار بوده که سبب تهاجم و دگرگونی‌های زیادی شده است. مهم‌ترین ویژگی فلز که آن را از سایر مواد متمایز و برتر نموده، خاصیت استحکام و رنگ و جلا، قابلیت چکش‌کاری، قابلیت تورق، مفتول شدن، قابلیت ذوب و استفاده مجدد، استقامت در مقابل ضربه، فشار و عوامل مخرب جوی مثل دمای زیاد، برودت و رطوبت است. همه این ویژگی‌ها موجب شده است که بشر از فلز به‌عنوان یکی از مواد اصلی در ساخت ابزار و اشیاء مورد نیاز زندگی‌اش در طول هزاران سال، استفاده کند.[۱]

کاوش‌های کنترل شده در ایران نشان می‌دهد که جنگ‌افزارهای متنوعی که بیشتر از مفرغ ساخته شده است، در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق.م مورد استفاده بوده است؛ اما نمونه‌هایی که اغلب مربوط به قرن ۸ و ۹ ق.م است در ساخت آن از آهن استفاده شده است.[٤] بیشتر جنگ‌افزارها از قبرستان یا از طریق حفاری‌های غیرمجاز به دست آمده است و بیشتر این اشیاء در قبور مردان دیده شده است. به‌این‌ترتیب باید از اهمیت سلاح و رزم‌افزار در سیر تکوین و تحول جوامع بشری یاد نمائیم؛ به همان میزان که شناسایی استقرارگاه اهمیت دارد، مطالعه رزم‌افزار و سلاح نه‌تنها به‌عنوان وسیله یا ابزار دفاع یا حمله بلکه به‌عنوان یکی از لازمه‌های حیات جهت امر شکار برای بقای انسان پیش از تاریخ و دوران تاریخی اهمیت شایان توجهی دارد. یکی از رزم‌افزارهای مهم شمشیر است که در طی ادوار مختلف از آن استفاده شده و در هر

---

۱. توحیدی، فن و هنر فلزکاری در ایران، ۱.

۲. کالمایر، مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان و کرمانشاه، ۱۵.

۳. احسانی، هفت هزارسال هنر فلزکاری در ایران، ۵۱.

٤. طلایی، عصر مفرغ ایران، ٤۹.

دوره از جنس و تکنیک خاصی در ساخت آن استفاده شده است. شمشیر نوعی سلاح سرد است که از یک تیغه بلند و تیز تشکیل شده است. در کتاب برهان قاطع چنین آمده است: «وجه تسمیه آن شم+شیر است که دم و ناخن شیر باشد».[۵] در زبان‌های اروپایی عبارت شمشیر، برای تیغ‌های بسیار خمیده ایرانی به کار می‌رود؛ اما واژه پارسی شمشیر خود کاربرد کلی دارد و به هر نوع تیغی صرف‌نظر از میزان انحنای آن اطلاق می‌شود و ریشه این کلمه (شمشر، شفشر و شوفشر، در پارسی میانه و پهلوی) است. چنین به نظر می‌رسد که نسخه قدیم‌تر آن در پارسی میانی(شفشر) است.[٦] شمشیرهای مورد بررسی در این پژوهش شامل ۱۸مورد است که از این مجموع ١٤ مورد با تیغه کامل و ٤ مورد با تیغه شکسته است. مقایسه گونه‌شناسانه و همچنین مطالعه تطبیقی این اشیاء جهت ارائه گاه‌نگاری نسبی، می‌تواند گامی‌مؤثر در راستای بهره‌گیری از اطلاعات موجود در رابطه با بستر تاریخی، اجتماعی و سیاسی این اشیا باشد.

اصلی‌ترین پرسش پژوهش حاضر درک گاه‌نگاری نسبی و بستر فرهنگی شمشیرهای موزه خراسان است که بر اساس مطالعات تطبیقی انجام شده و به‌صورت فرض‌های پیشنهادی دارای ۵ گونه است که متعلق به عصر مفرغ، عصر آهن و دوره تاریخی هستند و بر اساس سبک‌شناسی مشابه با نمونه‌های به‌دست‌آمده از مناطق شمال مرکزی، شمال غرب و غرب ایران است. با توجه به گوناگونی فرم شمشیرهای مطالعاتی فرض بر آن است که علاوه‌بر تنوع فرم، تنوع در تکنیک و جنس نیز متعلق به دوره‌های فرهنگی مختلف اعم از عصر مفرغ، عصرآهن و دوره تاریخی از هخامنشی تا دوره ساسانی است و با توجه به اینکه از بافت برجای باستان‌شناختی به دست نیامده است، هرگونه متعلق به منطقه فرهنگی خاصی از ایران است که به‌عنوان اشیاء موزه‌ای کنار هم یک مجموعه را تشکیل داده است. پژوهش پیشرو، ارزیابی تعدادی شی بدون بافت فرهنگی است که اغلب از قاچاقچیان عتیقه کشف و یا اطلاعات محوطه، منطقه، و دوره فرهنگی آن مشخص نیست؛ به همین منظور با اتکا به مطالعه تطبیقی هرگونه از این آثار با نمونه‌های به‌دست‌آمده از مناطق و محوطه‌های مختلف که از بافت باستان‌شناختی مشخصی به دست آمده، می‌کوشیم یک طبقه‌بندی نسبی برای هر اثر ارائه دهیم. بدیهی است ارائه اطلاعات گاه‌نگارانه صرفا به‌صورت نسبی و بر اساس مشاهدات حاصل از مقایسه سبکی انجام خواهد گرفت، تا بتوان به ارتباط احتمالی میان داده‌های موجود در موزه خراسان با دیگر سایت‌های باستانی ایران دست یابیم. بنابراین در

۵. برهان، فرهنگ فارسی برهان قاطع، «شمشیر».

٦. معین، فرهنگ فارسی، ٥٤.

کنار مباحث گونه‌شناسانه و همچنین گـاه‌نگـاری داده‌هـای پـژوهش؛ سـیر گـردآوری آن‌هـا فاقـد هرگونـه اطلاعاتی است که از محدودیت‌های پژوهش محسوب می‌شود.

پیشینه پژوهش

با شروع کاوش‌های گسترده در ایـران بـه‌ویـژه کـاوش در گورسـتان‌ها، جنگ‌افزارهـای متنـوعی در منـاطق فرهنگی ایران کشف شد که اغلب آن‌ها مورد مطالعـه قـرار گرفتـه اسـت. منطقـه خراسـان بـه‌دلیـل فقـدان مطالعات باستان‌شناسی تا اواخر دهه ۸۰ شمسی، کمتر مورد توجه قرار گرفته بـود و شـواهدی از ایـن نـوع اشیاء در کاوش‌های محدود این منطقه گزارش نشده بود و امروزه نیز مقادیر بسیار کمـی از جنگ‌افزارهـا در کاوش‌های خراسان شناسایی شده است. با احداث موزه باسـتان‌شناسـی خراسـان (مـوزه بـزرگ خراسـان) مقـادیری از اشـیاء فرهنگـی از مـوزه ملـی ایـران بـه ایـن مجموعـه اهـدا و منتقـل شـد کـه بخشـی از آن، جنگ‌افزارهای فلزی است که از قاچاقچیان عتیقه ضبط شده و فاقد بافت برجا و مشخصی هستند و امروزه در این موزه نگهـداری می‌شـود. بـااین‌حـال در گذشـته، مطالعـاتی در رابطـه بـا جنگ‌افزارهـای مختلـف به‌دست‌آمده از دیگر مناطق فرهنگی ایران انجام شده است که در بخش مطالعـه تطبیقـی، اسـاس پـژوهش حاضر محسوب می‌شود که شامل پایان‌نامه‌ای تحت عنوان سیر تحول سلاح در دوران‌های تاریخی ایران از ابتدای دوره هخامنشیان تا پایان دوره ساسانیان است که در آن اشاره می‌کند «بشر اولیه برای تأمین امنیـت و غذا از طریق شکار از ابزاری به نام اسلحه استفاده می‌نمود که شواهد آن از روزگـاران بسـیار قـدیم بـر روی نقوش برجسته، مهرها، آجرهای لعاب‌دار و دیگر اشیاء برای ما به یادگار مانده است».[۷] همچنین می‌توان به پایان‌نامه‌ای با عنوان معرفی و تقسیم‌بندی انواع جنگ‌افزارهای عصر آهن ایران: شمال، شمال غرب و غـرب از ۱۵۰۰ ق.م تا ۵۵۰ ق.م[۸] اشاره کرد. کتاب جنگ‌افزارها و جوشن‌های ایرانـی نیـز از دیگـر پژوهش‌هـای مرتبط محسوب می‌شود که نویسنده کوشیده علاوه‌بر بررسی جنگ‌افزارها و جوشن‌های ایرانی، نگـاهی بـر هنر و صنعت و هویت ایران پیش از اسلام و هنر فلزکاری در ایران در عصر برنز تا پایان دوره قاجار بر مبنای تعدادی از اشیاء موجود در موزه‌های ایران بپردازد.[۹] علاوه‌براین در شماره ۲۴ مجلهٔ مطالعات پارسـه (سـال هفتم) نیز مقالاتی در مورد رزم‌افزارهای فلزی منتشر شده که شـامل مقـالات «تحلیـل سنجشـی آلیاژهـای

۷. مرتضوی، سیر تحول سلاح در دوران‌های تاریخی ایران از ابتدای دوره هخامنشیان تا پایان دوره ساسانیان.

۸. معرفی و تقسیم‌بندی انواع جنگ‌افزارهای ایران (شمال، شمال غرب و غرب از ۱۵۰۰ تا ۵۵۰ق.م).

9. Moshtagh Khorasani, “Arms and armor from Iran: The bronze age to the end of the Qajar period”.

مسی رزم‌افزارهای ایران باستان(یک مجموعه خصوصی در ایالات متحده آمریکا)»[۱۰] همچنین «فن شناخت و بررسی آسیب در شمشیر مفرغی- آهنی به‌دست‌آمده از کاوش‌های منطقه تول تالش»[۱۱] و «گسترش شمشیرهای ساسانی(برپایه سکه‌ها، آثار زرین و سیمین و نقش برجسته)»[۱۲] که اساس مطالعه تطبیقی و گونه‌شناسی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

۱- گونه‌شناسی نمونه‌ها

۱-۱- گونه اول: شمشیرهای دسته فیل‌گوش

۱-۱-۱- شمشیر شمارهٔ ۱

این اثر، یک شمشیر دو فلزی مفرغی- آهنی است که تیغه از جنس آهن به‌صورت چکش‌کاری شده و دسته از جنس مفرغ و به شیوه ریخته‌گری ساخته شده است. دسته به شکل دو دایره متصل به یک منحنی تشکیل شده است که به دسته گوش مانند یا فیل‌گوش معروف است. بر روی دسته آن، تزیینات هندسی از نوع نوارهای موازی (شیار) برآمده بر روی انحنای ته دسته و بین دو پره گوش مانند وجود دارد. طول دسته این اثر ۲۰ سانتی‌متر، طول تیغه ٦۰ سانتی‌متر و عرض تیغه به طور یک نواخت ۳ سانتی‌متر است. وزن این شمشیر ۲ کیلوگرم است و روی تیغه آن پوسیدگی و خوردگی و زنگ‌زدگی سبب وجود خلل و فرج‌هایی اعم از پریدگی شده است.

۱-۱-۲- شمشیر شمارهٔ ۲

این اثر یک شمشیر دو فلزی مفرغی- آهنی است که تیغه از جنس آهن به‌صورت چکش‌کاری شده و دسته از جنس مفرغ و به شیوه ریخته‌گری ساخته شده است. دسته به شکل دو دایره متصل به یک منحنی تشکیل شده است که به دسته گوش مانند یا فیل‌گوش معروف است. بر روی دسته آن، تزئینات هندسی از نوع نوارهای موازی (شیار) برآمده بر روی انحنای ته دسته و بین دو پره گوش مانند و دایره‌های برجسته کوچک و متصل در انتهای پره‌های گوش مانند دسته است. طول دسته شمشیر ۲۰ سانتی‌متر، طول تیغه۵۲ سانتی‌متر و عرض تیغه به طور یکنواخت ۲ سانتی‌متر است. وزن این شمشیر ۱ کیلوگرم است. تیغه دچار پوسیدگی و خوردگی است.

---

۱۰. نبیل، «تحلیل سنجشی آلیاژهای مسی رزم‌افزارهای ایران باستان(یک مجموعه خصوصی در ایالات متحده آمریکا)»، ٦۳-۷۸.

۱۱. بخشنده فرد، محمدی و بخشنده فرد، «فن شناخت و بررسی آسیب در شمشیر مفرغی- آهنی به‌دست‌آمده از کاوش‌های منطقه تول تالش»، ۷۹-۹٦.

۱۲. مشتاق خراسانی و اکبرزاده، «گسترش شمشیرهای ساسانی (برپایه سکه‌ها، آثار زرین و سیمین و نقش برجسته)»، ۱۲۷-۱٦٦.

تصویر۱ - طرح و عکس شمشیر شمارهٔ ۱ و ۲ گونه موسوم به فیل‌گوش

تصویر۲ - نمونه‌های مشابه گونه فیل‌گوش

۱-۲- گونه دوم: شمشیرهای دسته دیسکی(دو دسته)

۱-۲-۱- شمشیر شمارهٔ ۳

این اثر یک شمشیر دو فلزی مفرغی- آهنی است که تیغه از جنس آهن به روش ریخته‌گری و دسته نیز از جنس مفرغ و روش ریخته‌گری ساخته شده است. یک برجستگی نوار مانند در میانه دو طرف تیغه از نوک تا انتهای تیغه وجود دارد. دسته این شمشیر از دو دیسک فلزی در ابتدا و انتهای دسته تشکیل شده که دلیل آن سهولت در نگه داشتن شمشیر بوده و این نوع به دسته دیسکی معروف است. انتهای دسته دارای یک دیسک بزرگ و ابتدای دسته(محل اتصال به تیغه) دارای یک دیسک کوچک‌تر است. این شمشیر فاقد تزیینات است و طول تیغه آن۵۰ سانتی‌متر، طول دسته ۲۵سانتی‌متر و عرض تیغه ۱/۵ سانتی‌متر است. وزن شمشیر ۱ کیلوگرم است، شمشیر دچار پوسیدگی، خوردگی و زنگ‌زدگی در قسمت تیغه و دسته شمشیر نیز دارای خوردگی و پریدگی است.

۱-۲-۲- شمشیر شمارهٔ ٤

این شمشیر به‌صورت دو فلزی از جنس مفرغ - آهن به شیوه ریخته‌گری(هم تیغه و هم دسته) که تیغه از جنس آهن و دسته از جنس مفرغ ساخته شده است. این اثر از نوع شمشیرهای دسته دیسکی است به‌طوری‌که دسته آن دارای دو دیسک فلزی یکی در انتها و یکی در میانه دسته است که یک دسته دو قسمتی را ایجاد کرده که بتوان در مواقع ضروری و حس سنگینی شمشیر، آن را با دو دست گرفت. محل اتصال دسته و تیغه نیز توسط یک فلنج مفرغی به هم متصل شده که دارای دو سوراخ احتمالا پرچ جهت استحکام یا روکشی تزیینی است. تیغه این شمشیر شکسته و تنها ٦ سانتی‌متر از آن باقی است که دارای فرمی دایره‌ای است که قطر آن ۳ سانتی‌متر است. تیغه و دسته دچار خوردگی و پوسیدگی است.

۱-۲-۳- شمشیر شمارهٔ ۵

این اثر تنها یک دسته شکسته شمشیر از جنس مفرغ و از نوع دسته دیسکی دو قسمتی و مشابه نمونه شمارهٔ ٤ است که از میانه دسته شکسته شده است. دو دیسک فلزی در انتها و میانه دسته جهت نگهداری آسان‌تر شمشیر وجود دارد که دیسک انتهایی کوچک و دیسک میانی بزرگ‌تر است. این دسته شمشیر فاقد تزیین است و وزن آن ۵۰۰ گرم است که به روش ریخته‌گری ساخته شده است. این دسته شمشیر دارای شکستگی، پوسیدگی و خوردگی است.

تصویر۳ - نمونه‌های شمارهٔ ۲-۱، ۲-۲ و ۲-۳ گونه موسوم به دسته دیسکی و دو دسته

تصویر٤ - نمونه شمشیرهای دو دسته یا دسته دیسکی در موزه ملی ایران و مجموعه خصوصی[۱۳]

13. Moshtagh Khorasani, "Arms and armor from Iran: The bronze age to the end of the Qajar period", 417.

مشتاق خراسانی و اکبرزاده، «گسترش شمشیرهای ساسانی(برپایه سکه‌ها، آثار زرین و سیمین و نقش برجسته)»، ۱۳٤.

۱-۳- گونه سوم: شمشیرهای دسته زنگوله‌ای

۱-۳-۱- شمشیر شمارهٔ ٦

این اثر یک دسته شمشیر شکسته از جنس مفرغ است که انتهای آن یک قطعه فلز زنگوله‌ای (مخروطی) شکل قرار دارد. انتهای آن (زنگوله) دارای تزیینات کنده شامل نقوش هندسی و ۸ دایره برجسته دورتادور بدنه قطعه زنگوله و بین نوارهای موازی ایجاد و یک گل لوتوس بر روی برآمدگی قسمت تحتانی قطعه زنگوله شکل ایجاد شده است. شیوه ساخته دسته اصلی شمشیر به روش ریخته‌گری و قطعه زنگوله‌ای احتمالا به شیوه چکش‌کاری ساخته و به روش لحیم‌کاری به دسته افزوده شده است. طول دسته شمشیر ١٦ سانتی‌متر و وزن این دسته شمشیر ۱۳۰ گرم است.

۱-۳-۲- شمشیر شمارهٔ ۷

این اثر یک شمشیر تک فلزی است که دسته و تیغه از جنس آهن و به شیوه ریخته‌گری ساخته شده است. انتهای دسته این شمشیر یک کلاهک فلزی زنگوله‌ای (مخروطی) شکل وجود دارد که در میانه مخروط دارای دو شیار برجسته همچنین ابتدا و انتهای دسته شمشیر، شیارهای هندسی دیده می‌شود. طول دسته شمشیر ۱۲ سانتی‌متر، طول تیغه٤٢ سانتی‌متر، عرض تیغه در انتهای آن ۳ سانتی‌متر است که هرچه به نوک تیغه مثلثی نزدیک می‌شود، از عرض یا پهنای تیغه کاسته می‌شود. وزن شمشیر ۳ کیلوگرم است و تیغه دارای خوردگی، لبه‌های شکسته و دسته و تیغه دارای زنگ‌زدگی است.

۱-۳-۳- شمشیر شمارهٔ ۸

این اثر نیز از نوع شمشیرهای دسته زنگوله‌ای است. حد فاصل اتصال دایره به حجم زنگوله‌ای شیارهای موازی وجود دارد. در قسمت اتصال دسته به تیغه که دارای مقطعی لوزی شکل است دو فرورفتگی مستطیل شکل وجود دارد. جنس تیغه و دسته شمشیر از آهن و با تکنیک ریخته‌گری ساخته شده است. طول دسته شمشیر ۱۲ سانتی‌متر، طول تیغه٤٢ سانتی‌متر، عرض تیغه ۳ سانتی‌متر و وزن این شمشیر۲ کیلوگرم است.

۱-۳-٤- شمشیر شمارهٔ ۹

این شمشیر نیز از نوع دسته زنگوله‌ای است. جنس تیغه و دسته شمشیر آهنی و با تکنیک ریخته‌گری یک مرحله‌ای ساخته شده است. طول دسته شمشیر ۱۰ سانتی‌متر، طول تیغه٤٧ سانتی‌متر، عرض تیغه ۲ سانتی‌متر و وزن این شمشیر ۲ کیلوگرم است. تیغه آن دارای پوسیدگی و خوردگی و روی دسته و تیغه زنگ‌زدگی وجود دارد. انتهای تیغه نیز حدود ۳ سانتی‌متر خم شده است.

تصویر۵ - طرح و عکس شمشیرهای گونه سوم (دسته زنگوله‌ای)

تصویر۶ – شمشیر دسته زنگوله‌ای به‌دست آمده از گور(O.8: 213) گورستان صرم متعلق به عصرآهنIII [۱۴]

۱۴. پوربخشنده، گزارش توصیفی مقدماتی دومین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی گورستان صرم کهک- قم، ۶۱.

۱-٤- گونه چهارم: شمشیرهای صلیبی (دسته صلیبی)

۱-٤-۱- شمشیرهای شمارۀ ۱۰- ۱٦

این مجموعه تعداد ٥ عدد شمشیر صلیبی شکل است، به‌طوری‌که یک زائده آهنی در دسته وجود دارد که با چوب، فلز و یا عاج روکش می‌شده است. شمشیرهای صلیبی این مجموعه (نمونه ۱۰-۱٤) به‌صورت تکنیک ریخته‌گری یک‌پارچه ساخته شده، در همه موارد جنس تیغه و دسته آهنی است و روی تیغه و دسته همه پوسیدگی، خوردگی و زنگ زدگی وجود دارد. طول دسته ۱۳ سانتی‌متر و طول تیغه۷٤ سانتی‌متر و عرض تیغه ۲ سانتی‌متر و وزن آن ۱ کیلوگرم است. محافظ دسته‌های شمشیر به شکل لوزی و بیضی بوده که در محل اتصال دسته به تیغه قرار دارد و وجود این محافظ‌ها تاییدی بر دسته صلیبی بودن این شمشیرها است.

جدول - ویژگی‌های فنی شمشیرهای دسته صلیبی

شماره نمونه	طول دسته	طول تیغه	عرض(پهنا) تیغه	وزن تیغه
۱۰	۱۳ سانتی‌متر	۷٤ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱۱	۱۳ سانتی‌متر	۱۸ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱۲	٦/٥ سانتی‌متر	٤٥ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱۳	٥ سانتی‌متر	٤۸ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱٤	۱۰ سانتی‌متر	۱٦ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱۵	٥ سانتی‌متر	٤۲ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم
۱۶	۱۰ سانتی‌متر	٤۷ سانتی‌متر	۲ سانتی‌متر	۱ کیلوگرم

تصویر۷- طرح و عکس نمونه‌های ۱۰- ۱۶گونه موسوم به دسته صلیبی

تصویر۸ - نقش نمونه شمشیرهای صلیبی با دسته P شکل و ساده قبه دار بر روی سکه، نقش برجسته و نقوش آثار زرین و سیمین دوره ساسانی[۱۵]

۱۵. مشتاق خراسانی و اکبرزاده، «گسترش شمشیرهای ساسانی(برپایه سکه‌ها، آثار زرین و سیمین و نقش برجسته)»، ۱۴۱.

۱-۵- گونه پنجم: شمشیرهای فلنجی

۱-۵-۱- شمشیر شمارهٔ ۱۷

ابتدای دسته به‌صورت کلاهکی توپی شکل بزرگ است که توسط دو منحنی بیضی شکل یا هلالی شکل کوچک در انتهای دسته، به تیغه متصل شده است. به طور عمومی به این نوع شمشیرها، دسته فلنجی می‌گویند. جنس تیغه و دسته آهنی و دسته و تیغه با تکنیک ریخته‌گری مجزا ساخته شده که پس از آن دسته به تیغه به روش پرچ آهنی و لحیم‌کاری و قرار گیری تیغه بین شیار دسته، تکمیل شده است. طول دسته شمشیر ۸ سانتی‌متر، طول تیغه٦٧ سانتی‌متر، عرض تیغه ۲ سانتی‌متر و وزن آن ۲ کیلوگرم است.

تصویر۹- طرح و عکس شمشیر شمارهٔ ۱۷

۱-۵-۲- شمشیر شمارهٔ ۱۸

این نمونه یک شمشیر فلنجی بوده که شامل یک دسته مفرغی است که به روش ریخته‌گری با فرم مدور ایجاد شده و درون خود دارای بخشی میخی شکل از انتهای تیغه آهنی است که درون این دسته مفرغی فرو رفته است. این دسته شمشیر دارای تزیینات حکاکی شده هندسی است و انتهای آن باریک است به‌طوری‌که به احتمال زیاد یک شی تزیینی در انتهای دسته نصب می‌شده است. محل اتصال دسته به تیغه نیز شامل یک نیم دایره است که بیانگر گونه فلنجی است. طول دسته ۱۵ سانتی‌متر، عرض محل اتصال به تیغه (پهنای فلنج) ۳ سانتی‌متر و وزن آن ۲۰۰ گرم است.

تصویر ۱۰ - طرح و عکس شمشیر شمارهٔ ۱۸

بحث و تحلیل

پایان عصر مفرغ (۱۵۰۰-۳۵۰۰ ق.م) و آغاز عصر آهن (۵۵۰-۱۵۰۰ق.م) فناوری ساخت اشیاء فلزی ازجمله انواع سلاح را متحول کرده و علاوه‌بر مفرغ از فلز آهن نیز توأمان استفاده شده است. فلزگران از انعطاف مفرغ و مقاومت آهن برای ساخت انواع جنگ‌افزار سود جستند. در مجموعه رزم‌افزار موجود در موزه بزرگ خراسان، تعداد ۱۸ شمشیر و دسته شمشیر موجود است که از نظر گونه‌شناختی به ۵ گونه متفاوت تقسیم می‌شود که هر گونه نیز زیرشاخه متفاوتی دارد. در این پژوهش اساس گونه‌شناسی فرم و شکل دسته شمشیرها است که بر اساس مطالعه تطبیقی، گاه‌نگاری نسبی برای هر گونه ارائه شده است.

گونه اول: شمشیرهای دسته فیل‌گوش(گوشی شکل): نمونه‌های مشابه با این نوع نمونه در موزه‌های ایران، هیروشیما، موزه بریتانیا و موزه بنیاد مستضعفان وجود دارد[۱۶] و از بستر برجای باستان‌شناختی، نمونه مشابه این گونه از کاوش‌های تول تالش گیلان[۱۷] به دست آمده است. (تصویر ۲، شمارهٔ ۸). شمشیر

۱۶. حاجی‌تبار و حاجی، «گونه‌شناسی شمشیرهای موسوم به فیل‌گوش در عصرآهن II ایران بر اساس مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان»، ۴۳.

Simpson & La Niece, «New light on old swords from Iran»; Hisashi et al, "Bronze-Hilted Iron Swords from Western Asia at the Department of Archaeology, Hiroshima University".

17. Khalatbari, Archaeological Investigations in Talesh, Gilan-1, Excavations at Toul e Gilan.

گوشی‌شکل غالبا از دو فلز آهن و مفرغ شکل گرفته است و تیغه از آهن به شیوه چکش‌کاری پرداخته شده و تزیینات دسته از مفرغ به شیوه ریخته‌گری و قالب‌ریزی ساخته شده است.[۱۸] از شمال، شمال غرب، زاگرس مرکزی و دو محوطه سیلک کاشان و صرم قم در شمال مرکزی اشیاء دو فلزی یافت شده و این پراکندگی با فنون همگون نشان از عمومیت فن ساخت اشیاء دو فلزی در عصر آهن II داشته است و افزون بر آن محدود به ساخت و پرداخت ادوات رزم به‌ویژه شمشیر و خنجر استفاده است.[۱۹] برخی نیز رزم‌افزارهای دو فلزی را منحصر به عصرآهن II می‌دانند.[۲۰] ساخت اشیاء دو فلزی مختص به شمشیرهای فیل‌گوش نبوده و بسیاری از اشیاء کاربردی و تزیینی و آیینی را با این شیوه تولید کرده‌اند. فرایند ساخت این نوع شمشیر مشابه با دیگر گونه‌های مطالعه شده در این پژوهش این گونه بوده که آهن با روش چکش‌کاری گرم پرداخت شده و با حرارت مکرر در کوره و کوبیدن به شکل مورد نظر درمی‌آمد؛ درحالی‌که دسته‌ها بنا به ماهیت، صرفا از طریق قالب شکل گرفته است.[۲۱] استفاده از آهن به دلیل کاهش منابع مس و قلع نبوده[۲۲] بلکه به‌خاطر کارایی ادوات جنگ و استحکام و برندگی بیشتر آن است.[۲۳] از نظر گاهشناختی اغلب پژوهشگران شمشیرها و خنجرهای فیل‌گوش را متعلق به دوره عصرآهنII دانسته‌اند که نمونه بارز آن نمونه به‌دست آمده از کاوش تول تالش گیلان است که مربوط به بازه زمانی ۱۰۰۰ تا ۹۰۰ ق.م است.[۲٤] ساخت دو فلزی آن نشان دهنده مراحل اولیه استفاده از آهن در دوره عصرآهنII است.[۲۵] دو شمشمیر فیل‌گوش موجود در موزه بریتانیا آزمایش شده است و به آغاز هزاره اول ق.م تاریخ‌گذاری شده است.[۲٦]

گونه دوم: شمشیر دسته دیسکی(دو دسته): نمونه مشابه این گونه، شمشیری است منسوب به دوره ساسانی که متعلق به قرن سوم و اوایل قرن چهارم پ.م است و در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود (تصویر ٤). شمشیر ساسانی موزه ملی دو فلزی است که جنس دسته مفرغ و جنس تیغه آهن است و تیغه

---

۱۸. کالمایر، مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان و کرمانشاه، ۲۰۳.

Moshtagh Khorasani, "Arms and armor from Iran: The bronze age to the end of the Qajar period", 391.

۱۹. طلایی، عصرآهن ایران، ۱۰، ۴۹ ، ۶۱؛ حاجی‌تبار و حاجی، «گونه‌شناسی شمشیرهای موسوم به فیل‌گوش در عصرآهن II ایران بر اساس مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان»، ۴۴-۴۵.

۲۰. ملازاده، «تاریخچه پیدایش فن تولید آهن و کاربرد آن در ایران»، ۱٦۷-۱٦٤.

۲۱. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۹.

۲۲. ماسکارلا، «شمال‌غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن»، ۲۱.

۲۳. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۹، ۲۰.

۲٤. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۷، ۱۸.

25. Pigott, The Question of Iron I in Western Iran, 220.

مدودسکایا، ایران در عصرآهن۱، ۱۲۴.

26. Simpson & La Niece, "New light on old swords from Iran", 100.

حاجی‌تبار و حاجی، «گونه‌شناسی شمشیرهای موسوم به فیل‌گوش در عصرآهن II ایران بر اساس مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان»، ۴۹.

آهنی آن با تکنیک گرمادهی متناوب و چکش‌کاری و دسته با تکنیک ریخته‌گری ساخته شده است. تیغه‌ای بلند دارای یک تقویت‌کننده و همچنین یک دنده مرکزی در وسط تیغه از ابتدا تا انتها است. دو دیسک روی دسته قرار دارد که دسته آن را به دو قسمت تقسیم کرده که برای تحمل وزن بتوان با دو دست آن را حمل کرد یا نگه داشت. ماسکارلا این نوع شمشیرها را منسوب به تمدن ساسانی می‌داند. شمشیر موجود در موزه ملی ایران باستان، از نظر جنس و نوع ساخت آن، مشابه شمشیر مطالعاتی موزه بزرگ خراسان است و تنها فرق این دو، در طول و وزن آن‌ها است. مشتاق خراسانی و اکبرزاده بر اساس نقوش سکه‌های ساسانی، نقش برجسته‌ها و نقوش آثار زرین و سیمین دوره ساسانی، این‌گونه شمشیر را متعلق به دوره ساسانی دانسته و به‌عنوان گونه «دودسته» تقسیم می‌کنند و نمونه‌های نقش شده این شمشیر را در نقش برجسته شاپور در تنگ چوگان کازرون که دو دسته از سربازان شمشیرهای دو دسته در دست دارند و نقش برجسته سراب قندیل بهرام دوم با شمشیر دو دسته نقش شده است و همچنین در نقش برجسته طاق بستان، شاپور سوم یک شمشیر دو دسته در دست دارد که می‌توان مشاهده کرد.[۲۷]

گونه سوم: شمشیرهای دسته زنگوله‌ای: این گونه شمشیر هم تک فلزی از جنس آهن و هم دو فلزی با تیغه آهنی و دسته مفرغی ساخته می‌شده که در مجموعه مطالعاتی هر دو نوع وجود دارد. تیغه آهنی با تکنیک گرمادهی متناوب و چکش‌کاری تولید می‌شده و دسته مفرغی نیز با شیوه ریخته‌گری و نقش‌اندازی بوژکاری شده ایجاد شده که نهایتا با پرچ و لحیم به تیغه متصل شده است. در نمونه تک فلزی، با توسعه در ذوب فلز آهن، گونه تک فلزی(آهنی) به شیوه ریخته‌گری یک پارچه تولید شده است که با قالب‌های دو قسمتی ساخته می‌شده است. نمونه این گونه به‌صورت تک فلزی و تزیین قبه با مفرغ، از بستر باستان‌شناختی برجا از گورستان صرم قم و متعلق به عصرآهنIII به دست آمده است.[۲۸] تعداد دو شمشیر از دو گورستان صرم به دست آمده که تیغه و دسته از جنس آهن و تزیینات انتهایی قبه از جنس مفرغ بوده و قبضه آن به شکل زنگوله‌ای است که از چند تکه قالب‌ریزی شده ساخته شده و با روش پرچ، دسته، قبه و تیغه به یکدیگر متصل شده است. از نظر گونه‌شناسی این دو شمشیر مشابه با نمونه‌های مجموعه رزم‌افزار مطالعاتی است و تنها تفاوت آن در شیوه ساخت و قالب‌ریزی چند تکه است. این نوع شمشیر از نظر فرم و تکنیک و با استناد به مطالعه تطبیقی شاخص عصر آهنIII نوار غربی کویر مرکزی ایران است. این گونه شمشیر علاوه‌بر گورستان صرم، از قبرستان B سیلک نیز به دست آمده که مشابه با نمونه به‌دست آمده از

۲۷. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۵.

۲۸. دولتی و همکاران، «معرفی، گونه‌شناسی و گاهنگاری نسبی اشیاء فلزی گورستان صرم»، ۳۱.

گور شماره N.1: 201-2 گورستان صرم است.[۲۹]

گونه چهارم: شمشیرهای دسته صلیبی: نمونه این نوع شمشیر را اغلب در نقوش دوره ساسانی و بر روی سکه‌ها، نقوش برجسته و نقوش آثار زرین و سیمین قابل مشاهده است. در نقش برجسته بهرام دوم و همسرش بر کمر شاپور شمشیر بلند و ساده‌ای قرار دارد. در نقش برجسته دارابگرد و در نقش برجسته پیروزی اردشیر بابکان بر امپراطوری روم، بر پشت سر اردشیر سربازان پیاده نظام با لباس ساسانی و شمشیرهای دسته صلیبی و بلند بر کمربند دارند. در نقش برجسته تنگ چوگان بیشاپور، صحنه تاج‌ستانی بهرام اول و پیروزی او بر دشمن، بهرام اول شمشیر بلند و دسته صلیبی بر کمرمتصل کرده است. در نقش رجب، صحنه تاج‌ستانی اردشیر بابکان از خدای بزرگ اهورامزدا، پشت سر اردشیر، سربازان پیاده‌سوار حک شده‌اند که شمشیرهای بلند با دسته صلیبی بر کمر آویزان کرده‌اند و در نقش سرآب بهرام، نقش برجسته بهرام دوم درباریان همگی شمشیرهای بلند و دسته صلیبی بر کمرهایشان نقش شده است. در یک گچ‌بری زیبا نیز یزدگرد اول با ردیفی از سربازان نقش شده که همگی یک شمشیر بلند با دسته صلیبی، آویزان از کمر دارند که هر دو دست خود را بر روی دسته قرار داده‌اند.[۳۰] این در حالی است که شمشیرهای دسته صلیبی مطالعه شده در این مجموعه فاقد روکش دسته بوده که ممکن است از جنس چوب، مفرغ، نقره، طلا و یا حتی عاج بوده باشد. درحالی‌که حتی ممکن است دسته این نوع شمشیرها ساده نبوده و طبق گونه‌شناسی ارائه شده از شمشیرهای ساسانی، دارای دسته P شکل بوده باشد که نمونه مشابه آن شمشیر ساسانی با دستهP شکل در موزه ملی ایران است که از خراسان رضوی به دست آمده و نمونه دیگر آن بشقاب نقره‌ای ساسانی با نقش شکار است که شکارگر بر کمر خود یک شمشیر دستهP شکل آویزان کرده و با تیر و کمان در حال شکار شیر است. علاوه‌بر این شمشیر دسته صلیبی از نقش نبرد شاپور اول ساسانی با رومیان در بشقاب دوره ساسانی وجود دارد که بیانگر استفاده شمشیرهای دسته صلیبی در این دوره است که به وفور در نقوش دوره ساسانی قابل مشاهده است. علاوه بر این نمونه‌هایی از شمشیرهای صلیبی فاقد دسته مشابه با نمونه‌های مطالعاتی موزه خراسان از گورستان املش نیز به دست آمده که متعلق به عصر آهن III است.[۳۱]

گونه پنجم: شمشیرهای دسته فلنجی: این گونه شمشیر دارای نمونه‌های مشابه در یکی از

۲۹. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۴، ۲۸.

۳۰. سرافراز و آورزمانی، سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، ۲۶۰-۲۹۱.

۳۱. ر.ک: پانوشت شمارهٔ ۱۵.

مجموعه‌های خصوصی آمریکا[۳۲] و نمونه‌هایی است که از بستر باستان‌شناختی برجا از کاوش‌های تپه مارلیک به دست آمده است[۳۳] و تنها تفاوت نمونه‌های مارلیک با نمونه‌های مطالعاتی موزه خراسان، در شکل تیغه شمشیرها است که نمونه مارلیک و مجموعه خصوصی آمریکا دارای تیغه مثلثی شکل هستند و نمونه‌های مطالعاتی موزه خراسان تیغه یکپارچه دارد و در نوک تیغه شکل قوسی به خود می‌گیرد. حوزه پراکنش و استفاده شمشیرهای دسته فلنجی، شمال و شمال غرب فلات ایران است و از نظر گاهشناختی، متعلق به دوره عصرآهن II وIII است. این گونه هم به‌صورت دوفلزی و هم تک فلزی ساخته شده که هر دو گونه در مجموعه مطالعاتی موزه خراسان وجود دارد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد شمشیرهای مجموعه رزم‌افزار موزه بزرگ خراسان از نظر گونه‌شناسی به ۵ گونه متفاوت است. شیوه اصلی ساخت در شمشیرهای مطالعاتی به‌طور عمده، تکنیک ریخته‌گری، حرارت‌دهی متناوب و شکل‌دهی به شیوه چکش‌کاری و همچنین استفاده از تکنیک‌های جزئی لحیم‌کاری و پرچ جهت اتصال تیغه، قبه، محافظ و تزیینات دسته است. از نظر گاهشناختی و با استفاده از مطالعه تطبیقی بر اساس شواهد و نمونه‌های مشابه و به‌دست آمده از بسترهای باستان‌شناختی برجا، این مجموعه متعلق به دوره عصرآهنII، عصرآهنIII و دوره تاریخی به‌ویژه دوره ساسانی است. از نظر شکلی و ظاهری و همچنین آسیب‌های وارده اغلب موارد دارای آسیب فراوان است. از نظر جایابی منطقه‌ای نیز شمشیرهای عصر آهنی را می‌توان به فلات مرکزی اعم از گورستان B سیلک، گورستان صرم، شمال مرکزی و شمال غرب اعم از املش، مارلیک، تول تالش، اردبیل، لرستان و نیمه غربی ایران دانست و شمشیرهای ساسانی را نیز به طور فراگیر از نمونه‌های مورد استفاده این دوره در سراسر ایران برشمرد؛ این در حالی است که انتساب هر گونه به منطقه‌ای خاص چالش‌هایی را به همراه دارد. چرا که ممکن است با کاوش‌های جدیدتر در مناطق مختلف ایران، حوزه پراکنش هر نمونه تغییر کند. تزیینات به‌کاررفته در نمونه‌های مطالعاتی مجموعه شمشیرهای موزه خراسان، از نوع هندسی است که با تکنیک حکاکی، گوژکاری و قلم‌زنی ساخته شده و محل ایجاد نقوش تزیینی بر روی دسته شمشیرها بوده است. لذا تیغه کلیه شمشیرها فاقد نقش است. از نظر کارکردی با مطالعه آسیب‌های وارده به تیغه شمشیرها، برخی نمونه‌ها کارکردی مبارزاتی و

۳۲. نبیل، ریچارد. «تحلیل سنجشی آلیاژهای مسی رزم‌افزارهای ایران باستان(یک مجموعه خصوصی در ایالات متحده آمریکا)». مجله مطالعات باستان‌شناسی پارسه ۷، ش. ۲۴ (۱۴۰۲): ۶۳-۷۸.

33. Negahban, *Weapons from Marlik,* 46-55.

نمونه‌های واقعی استفاده شده در جنگ را داشته و برخی از نمونه‌ها با توجه بـه تیغـه کوتـاه و بـدون آسـیب ضربه و دسته منقوش، کارکردی تشریفاتی داشته‌اند. در نهایت از آنجایی که هرگونه اظهار نظر در ارتباط بـا تفکیک این شمشیرها بر اساس نوع کارکرد، مستلزم آزمایش‌ها و عکس‌برداری بر روی تیغه و دسته این آثار است، امیدواریم با مساعد شدن زمینه مطالعه کیفی و آزمایشگاهی بتوان، اطلاعات کامل‌تری از ایـن آثـار منتشر نمود و در دسترس محققان و پژوهشگران قرار داد.

فهرست منابع

احسانی، محمد تقی. هفت هزار سال هنر فلز کاری در ایران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

بخشنده فرد، حمیدرضا؛ محمدی، ثریا و هومان بخشنده فرد.«فن شـناخت و بررسـی آسـیب در شمشـیر مفرغـی- آهنی به‌دست‌آمده از کاوش‌های منطقه تول تالش». مجله مطالعات باستان‌شناسی پارسـه ۷، ش. ۲۴(۱۴۰۲): ۷۹- ۹۶.

http://dx.doi.org/10.30699/PJAS.7.24.79

برهان، محمد حسین بن خلف. «شمشیر». در فرهنگ فارسی برهان قاطع، تهران: نیما، ۱۳۷۹.

پوربخشنده، خسرو. گزارش توصیفی مقدماتی دومین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی گورستان صـرم کهـک- قـم. آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی(منتشرنشده)، ۱۳۸۱.

توحیدی، فائق. فن و هنر فلز کاری در ایران. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۴.

حاجی‌تبار، مجید و میترا حاجی.«گونه‌شناسی شمشـیرهای موسـوم بـه فیـل‌گوش در عصـرآهن II ایـران بـر اسـاس مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان». پژوهش‌نامه ایران باستان ۱، ش.۱(۱۴۰۱): ۴۱-۶۶.

https://doi.org/10.22034/ais.2022.146348

دادرس، ناهید. معرفی و تقسیم‌بندی انواع جنگ‌افزارهای عصرآهن ایران (شمال، شمال غرب و غـرب از ۱۵۰۰ق.م تا ۵۵۰ ق.م). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی روح الله شیرازی. دانشکده ادبیات و علـوم انسـانی، دانشـگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۲.

دولتی، مریم؛ عسگرکافی، فرناز و پریسا نکویی. «معرفی، گونه‌شناسـی و گاهنگـاری نسـبی اشـیاء فلـزی گورسـتان صرم». مجله پیام باستان‌شناس ۱۳، ش.۲۵(۱۳۹۵): ۲۹-۴۹.

سرافراز، علی اکبر و فریدون آورزمانی. سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱.

طلایی، حسن. عصر مفرغ ایران. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱.

طلایی، حسن. عصر آهن ایران. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۷.

کالمایر، پتر. مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان و کرمانشاه. ترجمـهٔ محمـد عاصـمی. تهـران: انتشـارات سـازمان

میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷٦.

ماسکارلا، اسکاروایت. «شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن». ترجمهٔ علی‌اکبر وحدتی. مجله باستان‌پژوهی۱۲(۱۳۸۳): ٦۲-۷٤.

مدودسکایا، یانا. ایران در عصر آهن۱. ترجمهٔ علی‌اکبر وحدتی. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸٤.

مرتضوی، مهدی. سیر تحول سلاح در دوران‌های تاریخی ایران از ابتدای دوره هخامنشیان تا پایان دوره ساسانیان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی محمد رحیم صراف. تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵.

مشتاق خراسانی، منوچهر و داریوش اکبرزاده. «گسترش شمشیرهای ساسانی (برپایه سکه‌ها، آثار زرین و سیمین و نقش برجسته)». مجله مطالعات باستان‌شناسی پارسه ۷، ش. ۲٤ (۱٤۰۲): ۱۲۷-۱٦٦.

http://dx.doi.org/10.30699/PJAS.7.24.127

معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳٦۱.

ملازاده، کاظم. «تاریخچه پیدایش فن تولید آهن و کاربرد آن در ایران». مجله پژوهش‌های تاریخی۳ (۱۳۸۷): ۱۷۷-۱۹۹.

نیبل، ریچارد. «تحلیل سنجشی آلیاژهای مسی رزم‌افزارهای ایران باستان(یک مجموعه خصوصی در ایالات متحده آمریکا)». مجله مطالعات باستان‌شناسی پارسه ۷، ش. ۲٤ (۱٤۰۲): ٦۳-۷۸.

http://dx.doi.org/10.30699/PJAS.7.24.63

Moshtagh Khorasani, Manouchehr. "Arms and armor from Iran: The bronze age to the end of the Qajar period." *(No Title)*, 2006.

Negahban, E. O. *Weapons from Marlik.* Berlin: Dietrich Reimer Verlag, 1995.

Khalatbari, M.R. Archaeological Investigations in Talesh, Gilan-1, Excavations at Toul e Gilan, General office of Iranian Culture Heritage Organization of Gilan, 2004.

Hisashi, N. O. J. I. M. A., A. R. I. M. A. T. S. U. Yui, F. U. J. I. I. Masahiro, M. U. R. A. T. A. Susumu, I. C. H. I. K. A. W. A. Hakuhiro, F. U. J. I. I. Shohei, and M. O. R. I. M. O. T. O. Naoto. "Bronze-Hilted Iron Swords from Western Asia at the Department of Archaeology, Hiroshima University." *広島大学大学院文学研究科考古学研究室紀要* 8 (2016): 1-31.

Simpson, St John, and Susan La Niece. "New light on old swords from Iran." *British Museum technical research bulletin* 4 (2010): p-95.

Pigott, V. C. "The Question of Iron I in Western Iran", in Mountains and Lowlands: Essays in the

Archaeology of Greater Mesopotamia, ed. L. D, 1977.

Transliterated Bibliography

Bakhshandahfard, Ḥamīd Riżā; Muḥammadī, Surayā va Hūmān Bakhshandahfard. "Fan Shinākht va Barrasī Āsīb dar Shamshīr Mafraghī-Āḥanī bi Dast Āmadih az Kāvush-hā-yi Manṭaqah Tul Tālish". *Majallah-yi Muṭāli'āt Bāstānshināsī Pārsih* 7, no. 24 (2023/1402): 79-96.

Burḥān, Muḥammad Ḥusayn ibn Khalaf. "Shamshīr". Dar *Farhang Fārsī Burḥān Qāṭi'*, Tehran: Nīmā, 2000/1379.

Calmeyer, Peter. *Mafragh-hā-yi Qābil Tārīkhguzārī Luristān va Kirmānshāh*. translated by Muḥammad 'Āṣimī. Tehran: Intishārāt-i Sāzimām-i Mīrās Farhangī Kishvar, 1997/1376.

Dādras, Nāhīd. *Mu'arifī va Taqsīmbandī Anwā' Jang Afzār-hā-yi 'Aṣr Āhan Irān (Shumāl, Shumāl Gharb va Gharb az 1500 BC tā 550 BC)*. Master Thesis, Supervisor Rūḥ Allāh Shīrāzī. Dānishkadah-yi Adabīyāt va 'Ulūm Insānī, University of Sistan and Baluchestan, 2014/1392.

Dawlatī, Maryam; Askgarkāfī, Farnāz va Parīsā Nikūyī. "Mu'arifī, Gūnihshināsī va Gāhnigārī Nisbī Ashyā ' Filizī Guristān Ṣarm". *Majallah-yi Payām Bāstānshināsī* 13, no. 25 (2016/1395): 29-49.

Ḥājī Tabār, Majīd va Mītrā Ḥājī. "Gūnihshināsī Shamshīr-hā-yi Mawsūm bi Fīl Gūsh dar 'Aṣr Āhan II Irān bar Asās Majmū'ah-yi Mūzah-hā-yi Bunyād Mustaż'afān". *Pazhūhishnāmah Irān-i Bāstān* 1, no. 1 (2022/1401): 41-66.

Iḥsānī, Muḥammad Taqī. *Haft Hizār Sāl Hunar Filizkārī dar Irān*. Tehran: Intishārāt-i 'Ilmī va Farhangī, 1989/1368.

Medvedskaia, I. N. *Irān dar 'Aṣr Āhan 1*. translated by 'Alī Akbar Vaḥdatī. Tehran: Sāzimām-i Mīrās Farhangī va Gardishgarī, 2006/1384.

Mu'īn, Muḥammad. *Farhand Fārsī*. Tehran: Amīr Kabīr, 1982/1361.

Mulāzādah, Khāẓim. "Tārīkhchih Piydāyish Fan Tavlīd Āhan va Kārburd ān dar Irān". *Majallah-yi Pazhūhish-hā-yi Tārīkhī* 3 (2008 /1387): 177-199.

Murtażavī, Mahdī. *Sayr-i Taḥavvūl Silāḥ dar Dawrān-hā-yi Tārīkhī Irān az Ibtidā-yi Dawrah-yi Hakhānanishīyān tā Pāyān Dawrah-yi Sāsānīyān*. Master Thesis, Supervisor Muḥammad Raḥīm Ṣarāf. Tehran: Dānishkadah-yi Adabīyāt va 'Ulūm Insānī, Tarbiat Modares University, 1996/1375.

Muscrella. O. W. "Shumāl Gharb Irān dar Guzar az 'Aṣr Mafragh bi Āhan". translated by 'Alī Akbar

Vaḥdatī. *Majallah-yi Bāstānpazhūhī* 12 (2004/1383): 62-74.

Mushtāq Khurāsānī, Manūchihr va Dāryūsh Akbarzādah. "Gustarish Shamshīr-hā-yi Sāsānī (bar Pāyih-yi Sikkah-hā, Āsār Zarīn va Sīmīn va Naqsh Barjastah". *Majallah-yi Muṭāli'āt Bāstānshināsī Pārsih* 7, no. 24 (2023/1402): 127-166.

Nable, R. "Taḥlīl Sanjishī Ālīyāzh-hā-yi Misī Razmafzār-hā-yi Irān Bāstān (Yik Majmū'ah-yi Khuṣūṣī dar United States of America". *Majallah-yi Muṭāli'āt Bāstānshināsī Pārsih* 7, no. 24 (2023/1402): 63-78.

Pūrbakhshandah, Khusrū. Guz*ārish Tūṣīfī Muqaddamātī Dūvumīn Faṣl-i Kāvsuh-hā-yi Bāstānshinākhtī Guristān Ṣarm Kahak-Qum*. Ārshīw Pazhūhishkadah-yi Bāstānshināsī (Muntashir Nashudih), 2003/1381.

Sarafrāz, 'Alī Akbar va Āvarzamānī, Farīdūn. *Sikkah-hā-yi Irān az Āghāz tā Dawrān Zandīyah*. Tehran: Intishārāt-i Samt, 2013/1391.

Ṭalāyī, Ḥasan. *'Aṣr Āhan Irān*. Tehran: Intishārāt-i Samt, 2009/1387.

Ṭalāyī, Ḥasan. *'Aṣr Mafragh Irān*. Tehran: Intishārāt-i Samt, 2013/1391.

Tawhīdī, Fā'iq. Fan va Hunar *Filizkārī dar Irān*. Tehran: Intishārāt-i Samt, 2015/1394.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.55-82

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 08-08-2024 Revise Date: 28-10-2024 Accept Date: 30-11-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.89275.1321 Article type: Promotional Article

Analyzing the Economic Capacities of Arts and Handicrafts During the Timurid Era (771-913 A.H./1392-1507 A.D.)

Dr. Masoomeh Samaei Dastjerdi, Department of Islamic Education, Farhangian University, P.O.Box 14665-889, Tehran, Iran

Dr. Vahid Abedinpoor Josheghani (Corresponding Author), Department of Islamic Education, School of Medicine, Isfahan University of Medical Sciences, Isfahan, Iran

Email: vahidabedy@med.mui.ac.ir

Abstract

The Timurid era marks an important and transformative period in the history of Iranian art. Both the quantity and the quality of artistic and handcrafted activities from the era underscore the need to explore the economic potential within this field. These capacities can be analyzed in three categories: production, commerce and employment, and income generation. The most significant aspects of the production category in this field are the establishment and construction of centers and institutions focused on the production of artistic and handcrafted goods, along with the diversity and variety of goods available in the market. In addition, the growing population of skilled workers in arts and handicrafts, coupled with the flourishing of related sectors such as agriculture, commerce, and transportation fostered greater employment opportunities and generated income. The commerce of artistic and handcrafted goods resulted in increased inter-city trade and decreased export of raw materials. The current study examines these developments employing a historical approach and using the narrative explanatory method.

Keywords: Timurid era, arts, handicrafts, economic capacities

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۸۲ - ۵۵

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶ x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۰

نوع مقاله :ترویجی

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.89275.1321

بررسی ظرفیت‌های اقتصادی هنر و صنایع‌دستی در عصر تیموریان(۷۷۱-۹۱۳ق)

دکتر معصومه سمائی دستجردی

گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی۸۸۹-۱٤٦٦٥، تهران، ایران

دکتر وحید عابدین پور جوشقانی (نویسنده مسئول)

گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی،دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، اصفهان، ایران

Email: vahidabedy@med.mui.ac.ir

چکیده

دورهٔ تیموریان مقطعی مهم و همراه با تحول در تاریخ هنر ایران بـه شـمار مـی‌رود. حجـم کمـی و کیفـی فعالیـت‌هـای هنـری و صنایع‌دستی صورت گرفته در این دوره، ضرورت واکاوی ظرفیت‌های اقتصادی در این زمینه را آشکار می‌سازد. ظرفیت‌هـایی کـه در سه بخش تولید، تجارت و اشتغال و درآمدزایی قابل تبیین هستند. شکل‌گیری و ساخت مراکز و نهادهایی بـا محوریـت تولیـد آثار هنری و صنایع‌دستی و تعدد و تنوع آثار و محصولات عرضه‌شـده در بازارهـا، مهـم‌تـرین وجـوه بخـش تولیـد در ایـن زمینـه محسوب می‌شوند. همچنین افزایش جمعیت شاغلین دارای مهارت هنری و صنایع دستی و رونق فعالیت‌های مرتبط با آن اعـم از کشاورزی، تجارت و حمل‌ونقل، بستر افزایش اشتغال و درآمدزایی را فراهم نمود. تجارت آثار هنری و صنایع‌دسـتی نیـز نتـایجی نظیر افزایش مبادلات بین شهری و کاهش صادرات مواد اولیه را به همراه داشت. مواردی که در پژوهش حاضر با رویکرد تـاریخی و با روش تبیین روایی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: تیموریان، هنر، صنایع‌دستی، ظرفیت‌های اقتصادی.

مقدمه

ادوار تاریخی ایران معمولاً با تغییرات و گاه با تحولاتی همراه بوده‌اند که بر دیگر بخش‌های جامعه نیز تأثیر قابل‌توجهی نهاده‌اند. تحولاتی که سایر بخش‌های اجتماعی را به خود مرتبط و از خود متأثر ساخته‌اند. هنر و صنایع‌دستی در دورهٔ تیموریان به دلیل بروز و ظهور تغییرات و تحولات کالبدی و فرمی و نوآوری‌های محتوایی از یک‌سو و تعدد و تکثر آثار از نظر کمّی از سوی دیگر، موقعیت «هژمونیک» نسبت به دیگر مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یافت. چنان‌که به یکی از عناصر و ابعاد متمایز کننده این دوره تاریخی از دیگر ادوار قبل و بعد از خود مبدل گردید.

اگرچه بین هنر و صنعت تفاوت ماهوی و ظاهری وجود دارد؛ اما بین هنر و صنایع‌دستی در این زمان تاریخی، تفاوتی ملموس نیست. کاربرد ظرایف هنری در صنایع‌دستی و کاربردی شدن آثار هنری به‌مثابه صنایع‌دستی، ترکیب متنوع اما واحدی از این دو را به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر روح و روحیه هنری در دست‌ساخته‌های صنعتگران و بالعکس وجود ارزش‌های کاربردی آثار هنری به منظور رفع نیازمندی‌های اجتماعی، تجلی وفاق هنر و صنایع‌دستی در عصر تیموری‌اند. کتاب‌آرایی و صحافی نمونه‌ای از هنر- صنعت یا صنایع‌دستی این زمان است که از ترکیب هنرهای نقاشی، خوشنویسی، طلاکوبی، معرق‌چرم، تذهیب و تشعیر در ترکیب با صنعت مقواسازی و چرم‌دوزی تولید می‌شد. به این ترتیب دارا بودن وجوه هنری (فرم‌ها، طرح‌ها و نقش‌مایه‌های تزئینی) عامل تمایز بین صنایع‌دستی و سایر صنایع فاقد ویژگی مذکور است. لازم به ذکر است که در دوره مورد نظر واژه «صنعت» مترادف با «صنایع‌دستی» است. به عبارتی «صنعت» در عصر تیموری همراه با وجوه هنری یا بدون آن‌ها به صنایع‌دستی اشاره دارد.

در مورد پیشینه تحقیق، تاکنون آثاری با عناوین مختلف در مورد هنرمندان و صنعتگران دورهٔ تیموریان به نگارش در آمده است. در این زمینه می‌توان به آثاری اشاره نمود که توسط معصومه سمائی و وحید عابدین پور در این حوزه به نگارش درآمده‌اند. کتاب هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان، مقالهٔ «جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان»، مقالهٔ «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری» و مقالهٔ «تبیین موقعیت ناهمگون هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان» ازجمله آثار شاخص این دو نویسنده در این حوزه است. ویژگی اصلی این آثار، ماهیت و رویکرد اجتماعی داده‌های ارائه شده در آن‌ها، توجه به نقش و جایگاه قشر هنرمندان و صنعتگران در ساختار اجتماعی این دوره و استفاده از مفاهیم و اصطلاحات اجتماعی نظیر جایگاه، خاستگاه، قشر، طبقه و تعامل اجتماعی است. تمایز مهم مقاله حاضر با تحقیقات مذکور، رویکرد اقتصادی داده‌های ارائه شده در آن، بررسی ظرفیت‌های اقتصادی هنر و صنایع‌دستی به‌عنوان محصولاتی با بازدهی اقتصادی و استفاده از مفاهیم،

کلیدواژه‌ها و اصطلاحات اقتصادی نظیر تولید، تجارت، اشتغال و درآمدزایی است.

افزون بر این، تحقیقات دیگری با موضوع تجارت و اقتصاد در عصر تیموری انجام گرفته که فقدان توجه یا عدم تمرکز به مقوله هنر و صنایع‌دستی آن‌ها را از مقاله حاضر متمایز می‌سازد. تألیفات و مقالات محسن رحمتی با عنوان «حیات اقتصادی خراسان در عصر سلطان حسین بایقرا» و امیرتیمور رفیعی با عنوان «اقتصاد خراسان بزرگ در عهد تیموری» و حمید حاجیان‌پور و جوکار با عنوان «اقتصاد شهری یزد در دوره تیموریان» از این قبیل تحقیقات‌اند. شهرام فرحناکی نیز از معدود نویسندگانی است که در مقالهٔ «وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر عهد تیموریان» عمدتاً به معرفی صنایع این دوره منحصراً در ناحیه خراسان بزرگ پرداخته است. وی همچنین در مقاله‌ای دیگر عوامل مؤثر بر تجارت را در این زمان و همین ناحیه بررسی می‌کند. عدم توجه به آثار هنری به‌عنوان محصولاتی با بازدهی اقتصادی و عدم بررسی وضعیت صنعت در سایر شهرهای ایران در این دوره، وجه تمایز اصلی آثار این نویسنده با پژوهش حاضر است.

۱- تولید

تولیدات هنری و صنایع‌دستی در این دوره را می‌توان از چند منظر دسته‌بندی نمود: یکی به لحاظ نوع محصول که شامل ۱. منسوجات ۲. ظروف و اشیاء ۳. نسخه‌های خطی و کتاب‌آرایی ٤. هنر و صنایع وابسته به معماری بودند. دیگری به لحاظ کیفیت که به دو دسته تولیدات عامه‌پسند یا بازاری و تولیدات اشراف‌پسند یا درباری تفکیک می‌شدند که دسته اول در بازارهای داخلی و دسته دوم عموماً در مراکز وابسته به دربار تولید می‌شدند. به عبارتی تولیدات درباری وجوه هنری بیشتری نسبت به تولیدات بازاری داشتند.[۱] ورود اجباری یا اختیاری هنرمندان سایر نقاط نظیر چین، شام، شامات و عثمانی به قلمرو تیموریان،[۲] دسته‌ای دیگر از این تولیدات که مورد پسند بازارهای جهانی بودند را به دسته‌بندی فوق می‌افزاید.

از لحاظ کیفیت، ظرافت و زیبایی، تفاوت و تمایز بارزی میان تولیدات مزبور وجود داشت. این تفاوت تا حدود زیادی به میزان شهرت، ثروت، قدرت و شأن و منزلت اجتماعی مصرف‌کنندگان (متقاضیان) بستگی داشت. نگاهی به فهرست آثار تولیدی و مورد استفاده در دربار و مقایسه آن‌ها با آثاری که توسط سایر اقشار جامعه مورد استفاده قرار می‌گرفت، این تفاوت را به‌خوبی آشکار می‌سازد. ظروف مرصّع، جامه‌ها و پارچه‌های ابریشمی و زربفت، کُتبی با جلدها و اوراق مرصّع و معرّق، قالی‌های ابریشمی و

۱. یزدی، ظفرنامه، ۸۸۲/۱.

۲. کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ۲۸۵.

الوان، همه از وجود و کاربرد اشیای تجمّلی در دربار حکایت دارند.[۳] این در حالی بود که در شهرهای مختلف به منظور استفاده عموم و مشتریان غیردرباری، آثاری تولید می‌شدند که به لحاظ کیفیت در درجه پایین‌تری قرار داشتند. چنان‌که در دوره حاکمیت ابراهیم سلطان در شیراز، نسّاخان و کاتبان بی‌نام و نشانی وجود داشتند که نسخ و کتب دارای کیفیت نازل و ارزان قیمتی را برای طالبان علم از مردم عادی تولید می‌نمودند. نمونه دیگر ظروف مسی فاقد مرصع‌کاری بودند که مشتریان غیردرباری داشتند.[٤]

به کارگیری مواد اولیه و مصالح گران‌قیمت در تولیدات درباری و اشراف‌پسند، عامل دیگری در تمایز آن‌ها با سایر آثار تولیدی به شمار می‌رفت. به همین سبب هم هنرمندان و صنعتگرانی که در کارگاه‌های سلطنتی یا در خانه فرد حامی فعالیت می‌کردند، تحت کنترل قرار داشتند.[۵] این کنترل در مورد هنرها و صنایعی چون زرگری که مواد اولیه آن‌ها کمیاب‌تر و گران قیمت‌تر بودند، شدت می‌یافت، بدان خاطر که از تولید آثار تقلبی جلوگیری شود. دقت و ظرافت به کار رفته در این آثار نیز معمولاً فرایند تولید را طولانی می‌نمود. این دقت و ظرافت را در طلاکوبی‌ها و مهرکوبی‌های به‌کاررفته در جلدی مربوط به سال ۸۳۹ق با ٤۳۰۰۰ مهر طلاکوبی به‌کاررفته می‌توان مشاهده نمود.[٦]

کارگاه‌ها و کتابخانه‌های سلطنتی از مراکز اصلی تولید به‌ویژه تولید آثار هنری این دوره بودند.[۷] در این کتابخانه‌ها افزون بر نگهداری کتب، فعالیت‌های آموزشی و تولیدی نیز صورت می‌گرفت. این کتابخانه‌ها دارای بخشی به‌عنوان کارگاه بودند که این کارگاه‌ها خود به دو بخش صورت‌خانه و کتابت‌خانه تفکیک می‌شدند. کتابت نسخه‌ها، ترتیب و تنظیم مرقّعات، کتیبه‌نویسی برای عمارات، نگارگری نسخه‌ها و تذهیب و تجلید آن‌ها برخی از فعالیت‌هایی بود که در این کارگاه‌ها صورت می‌گرفت.[۸]

شکل ۱: نمودار بخش‌های تولیدی کتابخانه‌های سلطنتی در دورهٔ تیموریان

۳. واصفی، بدایع‌الوقایع، ۲۵۷/۲؛ شامی، ظفرنامه، ۸۰؛ جعفری، تاریخ جعفری، ۵۸.

٤. کنبای، نگارگری ایرانی، ترجمهٔ مهناز شایسته‌فر، ٥٤.

۵. خواندمیر، مآثرالملوک، ۲۳۹.

٦. پوپ، سیر و صور نقاشی ایرانی، ترجمهٔ یعقوب آژند، ۲۸٦.

۷. عابدین‌پور، الهیاری، «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری»، ۱۵۰.

۸. آژند، پیشگامان نگارگری و نستعلیق، ۲۸، ۳۳؛ بلر و بلوم، هنر و معماری اسلامی، ترجمهٔ یعقوب آژند، ۱۳۷.

بخشی از فضای بازار اعم از دکان‌ها و حجره‌ها و سراها و تیمچه‌ها نیز افزون بر عرضه محصولات و آثار هنری و صنعتی، به کارگاه‌های کوچک تولیدی مبدل شده بودند. به عبارتی تبدیل بازارهایی نظیر بازار هرات به یک فضای ترکیبیِ تولیدی - توزیعی از دیگر ظرفیت‌های اقتصادی هنر و صنعت این زمان است. خوشنویسانی که با عنوان کاتب یا ورّاق[۹] در حجره‌ها و مغازه‌های خود به کتابت و نسخه‌برداری کتب مشغول بودند؛ مصداقی از این موضوع‌اند.[۱۰] همچنین وجود برخی شواهد در این دوره حاکی از پیگیری و انجام فعالیت‌های تولیدی در فضاهایی خاص چون آرامگاه‌ها و بقاع است. فعالیت‌های نسخه‌برداری شیوخ فرقه کازرونیه[۱۱] در بقعه شیخ ابواسحاق ابراهیم در شیراز خود مؤیدی بر این مطلب است. ازجمله نسخه‌های تولید شده در این بقعه، مجلدی است شامل دو اثر خمسه نظامی و خمسه امیر خسرو که در سال‌های ۸۹۵ و ۸۹٦ق نسخه‌برداری شده است.[۱۲]

کارگاه‌ها و مراکز تولیدی این دوره به‌طورکلی به دو دسته کارگاه‌های ثابت و سیار تقسیم می‌شدند. هنرمندان و صنعتگرانی که در شهر یا محلی خاص دکان یا کارگاه ثابتی داشتند، فعالیت‌های خود را در آنجا پیگیری می‌نمودند؛ ولی دسته‌ای دیگر از صنعتگران این دوره سیار بودند؛ به عبارتی این دسته از هنرمندان در محل یا مکانی که به مهارت آن‌ها نیاز بود به کار مشغول می‌شدند. این امر بیشتر در مورد آثار بزرگی که قابل جابه‌جایی و حمل‌ونقل نبودند، صورت می‌گرفت. مخزن آبی که برای زیارتگاه خواجه احمد یسوی(د. ٥٦٢ق) در ماوراءالنهر ساخته شد، قرآن بزرگی که عمر اقطع برای تیمور نگاشت و رحل قرآنی که به دستور الغ بیک در حیاط مسجد جامع سمرقند احداث گردید، همگی در زمره این آثار قرار داشتند.[۱۳]

در خصوص حجم آثار تولیدی در شهرهای مختلف در این دوره، آمار و ارقام خاصی وجود ندارد اما از گزارش‌های برخی منابع چنین برمی‌آید که نوع سفارش‌های مردم، تمرکز کارگاه‌های تولیدی و افزایش حجمِ نوع خاصی از تولیدات در برخی از نواحی، آن‌ها را به مراکز و کانون‌های خاص تولیدی و صنعتی بدل نموده بود.[۱٤] درحالی‌که مرکزیت شماری از این شهرها منحصر به حرفه یا هنری خاص می‌گردید، شمار دیگری از آن‌ها در چندین حرفه یا هنر از مرکزیت برخوردار بودند.[۱٥] قدمت و سابقه فعالیت‌های

---

۹. کسی که کاغذ را می‌بُرد و ورق می‌سازد.

۱۰. خوافی، منشأالانشا، ۸۱/۱.

۱۱. فرقه کازرونیه که به نام‌های مرشدی یا اسحاقی نیز معروف است، پیروان ابواسحاق (٤۲٦ق، شیراز) پیر فرقه مزبور بودند. کنبای، هنر و معماری صفویه، ترجمهٔ مزدا موحد، ۸۲-۸٤.

۱۲. کنبای، هنر و معماری صفویه، ترجمهٔ مزدا موحد، ۸۵،۸۷.

۱۳. منشی‌قمی، گلستان هنر، ۲٦،۲۵؛ عابدین‌پور، الهیاری، «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری»، ۱۵۸.

۱٤. باربارو و دیگران، سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری، ۸۱،۷۰؛ سمائی، عابدین‌پور، الهیاری، «تبیین موقعیت ناهمگون هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان»، ۹٦.

۱۵. ر.ک: جدول ۱.

هنری و صنعتی، شهرت، قابلیت و توانمندی بالای هنرمندان و صنعتگران و کیفیت و ظرافت آثـار تولیـدی در این مراکز، سبب ایجاد حجم وسیعی از سفارش‌ها برای این شهرها شده بود. این امر نیـز بـه‌نوبـه خـود موجب افزایش میزان تولیدات و در نتیجه بالا رفتن نیاز روزانه کارگاه‌های تولیدی این مراکـز بـه مـواد اولیـه می‌شد؛ چنان‌که کارگاه‌های بافندگی شهر یزد، روزانه دو خروار ابریشم دریافت می‌نمودنـد. ایـن عـلاوه‌بـر کشت پنبه و درختان توت و پرورش کرم ابریشم در داخل شهر یزد برای مصارف تولیـدی بـود.[١٦] جـدای از شهر باسابقه یزد، شهرهایی مانند خراسان و هرمز از نواحی بودند که از قرن نهم هجـری بـه مراکـز اصـلی تولید منسوجات تبدیل شدند.[١٧]

ردیف	نام مراکز	هنر و صنعت	منبع
١	هرات	نساجی،کاشی سازی، کتاب سازی	زکی محمد حسن، *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، ٥٨
٢	شیراز	آهنگری، صحافی	ابن عربشاه، *عجایب المقدور*، ٢٤٩
٣	تبریز	سفالگری، نساجی، قالیبافی، صحافی	یزدی، *ظفرنامه*، ١/ ٨٤٧
۴	اصفهان	نساجی، کاشی سازی	تاجبخش، *تاریخ فرهنگ و تمدن ایران*، ٣٧٥
۵	یزد	نساجی، کاشی سازی	باربارو و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ٧٠
۶	کرمان	نساجی	سمرقندی، *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، ٢٢٧/٢
٧	سمرقند	صحافی، کاشی سازی	زکی محمد حسن، *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، ٥٨
٨	نیشابور	سفالگری، صحافی	کنبای، *هنر و معماری صفویه*، ١٧۶
٩	کاشان	نساجی، سفالگری	باربارو و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ٨١
١٠	شوشتر	نساجی	یزدی، *ظفرنامه*، ٢/ ١٢٥٧
١١	ولایت زره گران (واقع در پشت کوه البرز)	زره سازی	میرخواند، *روضه‌الصفا*، ۶/ ١٠٧٣

جدول ١: کانون‌های هنری و صنایع‌دستی در دورهٔ تیموریان

١٦. باربارو و دیگران، سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری،٨٢؛ کاتب، تاریخ جدید یزد، ١٤٩، ٢٢٤؛ میرخواند، روضه‌الصفا، ١٠٧٤/٦.
١٧. میرخواند، روضه‌الصفا، ١٠٧٤/٦.

۲- تجارت

۱-۲- تجارت داخلی

بررسی بازارها، انواع آن‌ها، وسعت و موقعیت مکانی آن‌ها در یک شهر، اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده و حتی نوع و شکل معماری آن‌ها (شکل و کالبد بازار)، از مسیرهای شناخت تجارت داخلی در دورهٔ تیموریان ازجمله ظرفیت‌های آثار هنری و صنایع‌دستی در این حوزه است. بازارهای این دوره به لحاظ تنوع به دو دسته بازارهای موقت(سیار) و دائمی(ثابت) قابل تفکیک‌اند. بازارهای موقت معمولاً در مقاطع زمانی خاصی برپا می‌شدند و در مقایسه با بازارهای دائمی دارای موقعیت مکانی ثابت و مشخصی نبوده و پاسخگوی نیازهای اقتصادی اقشار خاص و محدودتری بودند. «اردو بازارها» که به منظور تأمین نیازهای اقتصادی لشکریان حاضر در جنگ تشکیل شده بودند، در این دسته جای می‌گرفتند. هنرمندان و صنعتگران این بازارها، پیوسته اردوی شاهی را در لشکرکشی‌ها همراهی می‌کردند.[۱۸] به هنگام برگزاری جشن‌ها و مراسم ویژه درباری نیز در خیمه‌ها و چادرهای سلطنتی، بازارهایی برای عرضه تولیدات هنرمندان به‌صورت موقت برپا می‌شدند. در هر چادر چندین غرفه تعبیه شده و کف این غرفه‌ها را با فرش می‌پوشاندند. معمولاً در هر غرفه‌ای، هنری خاص به نمایش در می‌آمد و تنوع محصولات عرضه‌شده، بر تعدد غرفه‌ها می‌افزود.[۱۹]

بازارهای دائمی غالباً سرپوشیده و به لحاظ کالبدی دارای اشکال مختلف هندسی بودند. برخی از آن‌ها به‌صورت خطی و برخی دیگر به اشکال هندسی(مربع، مستطیل و دایره‌ای شکل) بنا شده بودند. بازار سمرقند در زمره بازارهای خطی این دوره است که توسط تیمور و در امتداد خیابانی در این شهر احداث شد. در دو سوی این خیابان، دکان‌هایی با دو اتاق قرار داشت که برخی از آن‌ها به هنرمندان و صنعتگران اختصاص داشتند.[۲۰] بازار هرات نیز که در دوران شاهرخ مورد مرمت و بازسازی قرار گرفت به‌صورت مربعی متساوی الاضلاع بود. دکان‌های این بازار نظیر بازار سمرقند، دو اتاق داشت؛ با این تفاوت که در هرات حجره‌ها بر روی دکان‌ها و در سمرقند در مجاور آن‌ها بنا شده بودند.[۲۱]

در هر بازاری مجموعه‌ای از راسته‌های (مسیرها) اصلی و فرعی و تیم و تیمچه‌ها وجود داشت که هر یک متعلق به هنر و صنایع خاصی بودند. در این زمینه می‌توان به راسته طاقیه‌فروشان و راسته صحافان در بازار هرات یا تیمچه بزّازان در بازار یزد اشاره نمود.[۲۲] در حقیقت تنوع رشته‌های هنری و صنایع‌دستی سبب

---

۱۸. تاج‌السلمانی، شمس‌الحسن، ۱۸.

۱۹. باربارو و دیگران، سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری، ۷۱؛ یزدی، ظفرنامه، ۱۲۶۸/۲-۱۲۶۲.

۲۰. کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ۲۸۱، ۲۸۲.

۲۱. سمرقندی، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، ۱۳۲/۲.

۲۲. این تیمچه در سال ۸۰۵ق توسط خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی، از وزرای دورهٔ تیمور، در یزد ساخته شد و مشتمل بر سی دکان بود. مستوفی بافقی،

تفکیک و تقسیم‌بندی بازار به مسیرهای معین می‌شد که علاوه‌بر سهولت و افزایش عرضه و تقاضای کالا، تزاحمات شغلی را نیز به حداقل می‌رساند.

تولیدات تخصصی برخی شهرها در این دوره باعث جذب بازرگانانی از نقاط مختلف به آن شهرها و شکل‌گیری روابط تجاری بین شهری شده بود. در این خصوص برخی شهرها عرضه‌کننده مواد خام و برخی دیگر صادرکننده مصنوعات و تولیدات بودند. چنان‌که شهرهای گیلان و استرآباد، صادرکننده ابریشم خام به نقاط مختلف و نواحی هرات، خراسان، ماوراءالنهر و یزد تولیدکننده پارچه‌های ابریشمی و مرکز فروش و عرضه این نوع پارچه‌ها به شمار می‌آمدند.[۲۳] در شهر بلخ نیز پارچه‌های ابریشمی قرمز رنگی به نام «ترغو» تولید می‌شد که پارچه‌ای لطیف و گران‌بها به شمار می‌رفت. همچنین کارگاه‌های پارچه‌بافی هرات، پنبه را از مرو و پشم و پوست را از مرغاب تهیه می‌کردند. به همین ترتیب پرورش گوسفند پشم‌دار هراتی، منبع تأمین پشم برای کارگاه‌های نساجی خراسان بود.[۲۴]

رونق تبادلات بین شهری، منجر به ایجاد سبک‌های تولیدی جدیدی معروف به «سبک‌های تجاری» به منظور فروش و سودآوری بیشتر گردید. ویژگی این سبک‌ها، سهولت و سرعت در تولید و کاهش کیفیت، ظرافت و ارزش هنری آثار بود. سبک تذهیب نسخه‌های خطی شهر شیراز در اواخر قرن ۹ق همراه با طراحی‌های ساده و فاقد ظرافت‌های هنری از آن جمله‌اند.[۲۵]

جامع مفیدی، ۱۶۵/۱؛ واصفی، بدایع‌الوقایع، ۳۴۷/۲.

۲۳. ر.ک: جدول ۲؛ سمائی، عابدین‌پور، الهیاری، «تبیین موقعیت ناهمگون هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان»، ۹۶.

۲۴. جوینی، تاریخ جهانگشا، ۲۱۰؛ زمجی اسفزاری، روضات‌الجنات، ۱۷۲/۱.

۲۵. رابینسن، هنر نگارگری ایران، ۳۷،۳۸؛ عابدین‌پور، الهیاری، «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری»، ۱۶۳.

ردیف	مبدأ	اقلام تجاری	مقصد	منبع
۱	شیراز	زره	تبریز	باربارو و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۲۹۳
۲	استرآباد	ابریشم	یزد	باربارو و دیگران، ، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۸۲
۳	گیلان	ابریشم	سلطانیه	کلاویخو، *سفرنامه*، ۱۶۶، ۱۶۷
۴	خراسان	پنبه، پارچه	سلطانیه	کلاویخو، *سفرنامه*، ۱۶۶، ۱۶۷
۵	تبریز	سنگ مرمر	سمرقند	یزدی،*ظفرنامه*،۱/ ۸۴۸
۶	گیلان	ابریشم	اصفهان	کلاویخو، *سفرنامه*، ۲۸۶
۷	یزد	پارچه های ساتن	تبریز	بیکر، *منسوجات اسلامی*،۱۱۸
۸	یزد	پارچه های ابریشمی	سمرقند	میرخواند، *روضه‌الصفا*، ۶/ ۱۰۷۴
۹	یزد	پارچه های ابریشمی	هرات	کاتب یزدی، تاریخ جدید یزد، ۲۲۴
۱۰	شیراز	تابوت فولادی	سمرقند	ابن عربشاه، *عجایب‌المقدور*،۲۴۹
۱۱	اصفهان	کاشی هفت رنگ	هرات	زکی محمد حسن، *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، ۵۹
۱۲	شیراز	قالی	سمرقند	حافظ ابرو، *ذیل ظفرنامهٔ شامی*، ۳۸
۱۳	قهستان	کتان	هرات	اوکین، *معماری تیموری در خراسان* ، ۱۹
۱۴	یزد	پارچه	قم	باربارو و دیگران، *سفرنامه های ونیزیان در ایران*، ۱۳۹
۱۵	شیراز	پارچه	سلطانیه	حافظ ابرو، *ذیل ظفرنامهٔ شامی*، ۳۸

جدول ۲: مسیرهای تجارت داخلی در دورهٔ تیموریان (سمائی، عابدین‌پور، هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان: ١٦٤)

۲-۲-تجارت خارجی

مکاتبات صورت‌گرفته میان سلاطین تیموری با رؤسای سایر کشورها در باب گشایش و یا گسترش راه‌های تجاری، پیگیری اهداف تجاری در خلال فعالیت‌های سیاسی و نظامی، اجرای سیاست‌هایی چون لغو مالیات تجار، ساخت و ترمیم کاروانسراها و تأمین امنیت راه‌ها، ازجمله اقدامات مهم صورت‌گرفته در خصوص تجارت خارجی در عصر تیموریان هستند.[۲٦]

در این دوره و به‌طورکلی در تاریخ میانه ایران، رابطه تنگاتنگی میان تجارت و صناعت وجود داشت و به همین سبب افرادی چون خواجه نصیرالدین طوسی(٦٧٢ق) دو گروه تجار و صنعتگران را در یک رده با عنوان اهل معامله قرار داده‌اند.[۲۷] نمونه‌ای از این رابطه و تأثیر و تأثر را در بومی‌سازی صنایع و هنرهای خارجی ازجمله بومی‌سازی سفال چینی توسط خواجه محمد نقاش یا کتاب‌آرایی ایرانی در قلمرو عثمانی، می‌توان ملاحظه نمود.[۲۸]

حجم انبوه تولیدات هنری و صنایع‌دستی در شهرها و مناطقی نظیر یزد، خراسان، هرات و ماوراءالنهر

۲٦. نوایی، مجالس‌النفایس، ۱۲۸،۱۳۱؛ شامی، ظفرنامه، ۱۸۲،۹.

۲۷. لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمهٔ یعقوب آژند، ۳۵۵.

۲۸. فرحناکی،«وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر در عهد تیموریان»، ۷۷.

علاوه‌بر تأمین نیازهای داخلی، پاسخگوی تقاضای خریداران خارجی نیز بود.[٢٩] چنان‌که تولیدات پارچه‌بافان و همین‌طور نسخ‌خطی مُذّهبان، صحافان و خوشنویسان نواحی ماوراءالنهر و خراسان در بازارهای مهم داخلی و خارجی نظیر بازار سلطانیه و بازار بورسا در عثمانی شهرت و خریداران زیادی داشت.[٣٠]

چین مهم‌ترین شریک تجاری ایران در این زمان محسوب می‌شد و مبادلات با این کشور در حجمی وسیع در جریان بود. این کشور علاوه‌بر اینکه از صادرکنندگان عمده کالاهای مختلف به دیگر کشورها محسوب می‌شد، خود از خریداران و واردکنندگان صنایع ایرانی نظیر منسوجات به شمار می‌رفت.[٣١] تجارت با این کشور از چنان وسعت و اهمیتی برخوردار بود که حتی در دوره تیمور با وجود تیرگی روابط سیاسی با این کشور، دادوستد با آن همچنان ادامه داشت.[٣٢] علاوه‌بر چین، سرزمین‌هایی از سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا همچون عثمانی، هند، شامات، یمن، مصر، مغرب، ایتالیا، فرانسه و انگلستان از شرکای تجاری ایران در این دوره محسوب می‌شدند. اقلام تجاری عمده صادر شده به این مناطق شامل منسوجات، ابریشم خام، قالی، ظروف سفالین و نسخ خطی بودند که در این میان، منسوجات سهم بیشتری را به خود اختصاص داده بودند؛ کالایی که کشورهای اروپایی به‌ویژه زمانی که با چاشنی نوآوری آمیخته می‌شد، از خریداران عمده آن محسوب می‌شدند.[٣٣] از این دست آثار می‌توان به «پارچه ارمک» در دوره سلطان حسین بایقرا (٩١١ق) اشاره کرد که برای اولین بار در خراسان و توسط جلال‌الدین و پسرش کمال‌الدین ارمک‌باف بافته شد و در بازارهای عثمانی هم مشتریانی پیدا کرد.[٣٤] «پارچه پشمی سقرلات»، «پارچه رنگی کمخا»، «پارچه ابریشمی ترغو»، «پارچه‌ای به نام مله و پارچه خود رنگ از قهستان» از دیگر پارچه‌های نوپدید با ظرفیت صادرات خارجی در خراسان و ماوراءالنهر بودند.[٣٥] افزون بر این، نسخ خطی ایران به‌ویژه آثار استادان بزرگی چون سلطانعلی مشهدی و میرعلی هروی در کشورهای هم‌جوار به‌ویژه عثمانی و هند طالبان و خریدارانی داشت، به‌طوری‌که حتی در میان دولتمردان این کشورها کسانی وجود داشتند که حاضر به پرداخت هزینه‌های گزافی برای خریداری این آثار بودند.[٣٦]

---

٢٩. عابدین‌پور، الهیاری، «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری»، ١٤٦.

٣٠. فرحناکی، «وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر در عهد تیموریان»، ٧١.

٣١. کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ٢٨٦.

٣٢. حسینی‌تربتی، تزوکات تیموری، ٢١٤؛ کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ٢٨٦.

٣٣. ر.ک: جدول٣.

٣٤. واصفی، بدایع‌الوقایع، ٥٠/١.

٣٥. فرحناکی، «وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر در عهد تیموریان»، ٧١.

٣٦. عالی‌افندی، مناقب هنروران، ترجمهٔ توفیق سبحانی، ٧٤،١٨.

ردیف	اقلام صادراتی ایران	مناطق و کشورهای وارد کننده	منبع
۱	نسخ خطی، یراق آلات، ابریشم	عثمانی	باربارو و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۲۹۷
۲	منسوجات، ابریشم خام	شام	کاوسی، *تیغ و تنبور*، ۲۹۱
۳	منسوجات، نسخ خطی	هند	رابینسن، *هنر نگارگری ایران*، ۶۵
۴	منسوجات	چین	رابینسن، *هنر نگارگری ایران*، ۶۵
۵	منسوجات	روسیه	رابینسن، *هنر نگارگری ایران*، ۶۵
۶	منسوجات، قالی	ایتالیا	تاجبخش، *تاریخ فرهنگ و تمدن ایران*، ۳۷۷
۷	منسوجات	ترکستان	باربارو و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۸۲
۸	منسوجات	فرانسه	بوات، *تاریخ مغول تیموریان*، ۱۶۴
۹	ظروف سفالین	داغستان (در منطقهٔ قفقاز)	جکسون و لاکهارت، *تاریخ ایران کمبریج*، ۳۴۹/۶
۱۰	منسوجات	انگلستان	بوات، *تاریخ مغول تیموریان*، ۱۶۴
۱۱	ظروف سفالین	شرق آفریقا	تاکستن و دیگران، *تیموریان*، ۶۶
۱۲	منسوجات	یمن	Pires, *The sama oriental of Tome Pires*, 21

جدول ۳: فهرست برخی از اقلام هنری و صنایع‌دستی صادراتی ایران در دورهٔ تیموریان (سمائی، عابدین‌پور، هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان: ١٦٧)

طبعاً در خلال این روابط علاوه‌بر صدور کالاهایی به خارج از ایران، اقلامی نیز به آن وارد می‌شدند. آمار و ارقام موجود در این خصوص نشان می‌دهد که افزون بر کالاهـای سـاخته شـده‌ای چـون ظـروف سـفالین، منسـوجات و شمشیرهای زرین، مواد خام و اولیه‌ای همچون کتان، پوست و خز که در ساخت و تولید آثار گوناگون مـورد اسـتفاده قرار می‌گرفتند، مهم‌ترین اقلام وارداتی به کشور را تشکیل می‌دادند. در این رابطه گاه برخی از ابزار و ادوات لازم برای خلق آثار هنری همچون کاغذ، رنگ و قلم‌های خوشنویسی نیز به کشور وارد می‌شدند.[۳۷] چنـان‌کـه در دورهٔ مـذکور کاغذ مورد نیاز در زمینهٔ هنر کتاب‌سازی از چین وارد می‌گردید.[۳۸]

در صحافی کتاب‌ها و نسخ خطی نیـز از چـرم قهـوه‌ای رنگـی کـه از مغـرب وارد کشـور مـی‌گردیـد، اسـتفاده می‌شد.[۳۹] همچنین منابع این دوره اشاره‌های متعددی به کاربرد دیبای[٤٠] چینی، اطلس[٤١] رومی، کمخـاب[٤٢] فرنگـی،

۳۷. ر.ک: جدول٤.

۳۸. مایل‌هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ٧٤٧،٧٦.

۳۹. سودآور، هنر دربارهای ایران، ترجمهٔ ناهید شمیرانی، ۷۱.

٤٠. پارچه ابریشمی رنگین و نفیس؛ مشیری، فرهنگ زبان فارسی، «دیبا».

٤١. پارچه ابریشمی پرزدار؛ دهخدا، لغت‌نامه، «اطلس».

کتان روسی، ظروف چینی و شمشیرهای زرین مصری و هندی در مجالس و مراسم درباری دارند.[٤٣] چینی‌خانه الغ‌بیک در سمرقند نمونه‌ای از این موارد است که مصنوعات موجود در آن در طول چندین سال از چین وارد شده بود.[٤٤]

ردیف	اقلام وارداتی به ایران	مناطق و کشورهای صادرکننده	منبع
١	ظروف چینی، منسوجات، ابریشم، کاغذ، یاقوت	چین	کلاویخو، *سفرنامه*، ٢٢٧
٢	کتان روسی، پوست، خز	روسیه	نطنزی، *منتخب التواریخ*، ٤٠٠
٣	شمشیرهای زرین، قلم های خوشنویسی	مصر	یزدی، ظفرنامه، ١٠٥٠/٢
٤	شمشیر، منسوجات	هند	یزدی، ظفرنامه، ٥٣٩/١
٥	چرم	مغرب	سودآور، *هنر دربارهای ایران*، ٧١
٦	سنگ پشم	مغولستان	دانی، *میراث تیمور*، ٨٧
٧	مخمل ، رنگ، کمخاب	فرانسه	سمرقندی، *مطلع السعدین و مجمع البحرین* ، ٩١٢/٢
٨	رنگ (شنگرف)	عثمانی	مایل هروی، *کتاب آرایی در تمدن اسلامی*، ٦٨٧
٩	فلز قلع، منسوجات	کشورهای جنوب شرق آسیا	وارد، *فلزکاری اسلامی*، ٢٨
١٠	منسوجات	قبرس	نظام قاری، *دیوان البسه*، ١٤
١١	منسوجات	یمن	نظام قاری، *دیوان البسه*، ٥٩

جدول٤: فهرست برخی از اقلام هنری و صنایع‌دستی وارداتی به ایران در دورهٔ تیموریان

(سمائی، عابدین‌پور، هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان: ١٦٨)

تجارت آثار هنری و صنعتی در این دوره از دو راه خشکی و دریا صورت می‌گرفت. عمده‌ترین راه خشکیِ تجارت جهانی «راه ابریشم» بود. کانون‌های تجاری این راه شامل چین و شرق دور، مغولستان، ترکستان و ماوراءالنهر، خراسان، خوارزم، دشت قپچاق، فارس، کرمان، عراق عجم، آذربایجان، عراق عرب، آسیای صغیر، سوریه و اروپا بود. تیمور با اقدامات نظامی در خوارزم و دشت قبچاق، مسیر تجارت شمال دریای خزر به دریای سیاه را تغییر داد و مجدد مسیر اصلی راه ابریشم که از سمرقند به سلطانیه عبور می‌کرد را رونق بخشید.[٤٥] مسیرهای فرعی در کنار این مسیر شامل مسیر خراسان به چین از طریق مغولستان و کاشغر و ختن، مسیر سمرقند به هند، مسیر قندهار به دیاربکر و مسیر هرات، کابل به هند نیز وجود داشتند. در این میان، مسیر خراسان به چین و مسیر غرب به دیاربکر با اهتمام بیشتری از نظر ساخت امکانات امنیتی و خدماتی مراقبت می‌شدند. آثار هنری و صنایع‌دستی نظیر منسوجات و ظروف

٤٢. جامه‌ای که رنگارنگ بافته شده است. زمجی‌اسفزاری، روضات‌الجنات، ١٣٥/٢.

٤٣. یزدی، ظفرنامه، ٥٣٩/١، ٩٧٣.

٤٤. سمرقندی، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، ٦٦١/٢؛ زمجی‌اسفزاری، روضات‌الجنات، ١٤٤/٢.

٤٥. سمرقندی، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، ٥١٤/٢، ٥١٣؛ حافظ‌ابرو، زبده‌التواریخ، ٦٧٦/٢.

سفالین و مواد اولیه آن‌ها ازجمله یاقوت، لعل و به‌ویژه ابریشم در بستر این مسیرها به مناطق دیگر ارسال می‌شدند. سمرقند و هرات، سلطانیه و تبریز به تناوب مرکز ثقل تجارت اقلام مذکور از شرق به غرب بودند.[٤٦]

دومین شبکه تجاری عمده در این دوره که نظیر راه ابریشم از قدمتی طولانی برخوردار بود، «راه دریایی ادویه» نام داشت. این راه از سواحل جنوبی چین آغاز می‌شد و از طریق سواحل هندوستان، سیلان و خلیج فارس به دریای سرخ و نهایتاً به بندر اسکندریه منتهی می‌گردید. هرمز به‌عنوان مرکز تجاری خلیج فارس، راه خروجی و ورودی کالا میان این حوزه گسترده با خشکی‌های کهن آسیا و اروپا به شمار می‌آمد.[٤٧] این بندر افزون بر پیوند با راه دریایی ادویه، با کانون‌های تجاری راه ابریشم نیز در ارتباط بود. به‌طوری‌که تجارت شام، روم، آذربایجان و عراق عجم از مسیر شیراز و بازرگانی شمال و شمال شرقی یعنی ماوراءالنهر، ترکستان، دشت قپچاق و چین شمالی از طریق خراسان، کرمان و تا حدودی یزد با هرمز صورت می‌گرفت. در واقع هرمز نه تنها بندرگاهی حیاتی برای سفرهای دریایی به شمار می‌رفت؛ بلکه نقطه‌ای بود که در آن تجارت دریایی و خشکی با هم تلاقی می‌نمودند.[٤٨]

علاوه‌بر این موارد، تعداد زیادی از افراد در قالب کاروان‌های تجاری، با حیوانات باربر خود برای انتقال آثار هنری از ایران به سایر نقاط به‌ویژه آناتولی فعالیت می‌نمودند. در این باره در اسناد تجاری این دوره به اجاره حیوانات باربر توسط تجار در منطقه توقات اشاره شده است.[٤٩] بدین ترتیب علاوه‌بر راه‌های دریایی، بخش حمل‌ونقل جاده‌ای نیز در این حوزه فعال بود.[٥٠]

۳- اشتغال و درآمدزایی

۱-۳- اشتغال

در دورهٔ مذکور، عوامل مختلفی چون توجه و حمایت حکومت و اقشار صاحب ثروت از فعالیت‌های هنری و صنایع‌دستی، ایجاد مراکزی نظیر کارگاه‌ها و کتابخانه‌های سلطنتی و عمومی برای انجام این فعالیت‌ها و افزایش تقاضای داخلی و خارجی برای این گونه آثار سبب شد اقشار و گروه های بسیاری به فراگیری و انجام این فعالیت‌ها روی آورده و در نتیجه فرصت‌های شغلی فراوانی برای این افراد در حوزهٔ

---

٤٦. کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ٢٨٦؛ جکسون و لاکهارت، تاریخ ایران کمبریج، ترجمهٔ تیمور قادری، ١٧٨/٦.

47. Barbosa, *A description of the coast of Africa and Malabar*, 41-43.

٤٨. کاوتس و پتاک، هرمز در منابع دوره‌های یوآن و مینگ، ترجمهٔ مهرداد وحدتی،٥٨-٦٠.

٤٩. دین‌پرست، «کانون‌های تجارت ابریشم ایران در دورهٔ تیموریان و ترکمانان»، ٢٠.

٥٠. منز، قدرت و سیاست و مذهب در عصر تیموریان، ترجمهٔ حسن اسدی، ٢٨٢.

تولید این آثار به وجود آید. اهمیت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که بدانیم در این دوره هر هنر خود دارای چندین زیر شاخه بوده و همین امر فرصت انتخاب را برای افرادی با سلایق و توانایی‌های متفاوت فراهم می‌نمود. ازجمله هنر نقاشی که دارای زیر شاخه‌هایی چون نقاشی روی کاغذ، نقاشی دیواری، نقاشی روی شیشه و نقاشی روی مس و پارچه بود.[۵۱] از سوی دیگر از آنجا که خلق و تولید برخی آثار، کاری جمعی را می‌طلبید، بعضاً در تولید یک اثر افراد متعددی به کار گرفته می‌شدند. در دورهٔ تیموریان هنرهایی چون معماری، کتاب‌سازی و کتاب‌آرایی و نساجی از چنین خصلتی برخوردار بودند. در هنر معماری به هنگام احداث یک بنا افرادی چون استاد، بنّا، طیّان،[۵۲]کاشی‌تراش، فخّار،[۵۳] حجّار، نجّار، جصّاص،[۵۴] حدّاد، نقّار[۵۵]و نقّاش مشارکت داشتند.[۵۶] بدیهی است این استادکاران به همراه خود، شاگرد و عمله غیرماهر را هم نیاز داشته و زمینه اشتغال آن‌ها را هم فراهم می‌کردند. یا صنایع نساجی که شامل زیرشاخه‌هایی چون: ابریشم‌بافی، فوطه‌بافی، شعربافی، خیمه‌دوزی، والابافی، بوریابافی، مخمل‌بافی و ارمک‌بافی می‌شد و هر کدام از این شاخه‌ها خود به زیرشاخه‌های متعدد دیگر تقسیم می‌شدند. چنان‌که در شهر یزد همه به کار تولید منسوجات از کاشت پنبه و پرورش کرم ابریشم تا بافت پارچه سرگرم بودند.[۵۷] با این وصف، بدیهی است، خلاقیت هنری به دنبال خود حجم وسیعی از اشتغال را به همراه داشت.

در این دوره همچنین تهیه مواد اولیه و ابزار و ادوات کار هنری، زمینه افزایش اشتغال را فراهم نمود. در این رابطه تولید پشم، پوست، پنبه، نی و به‌ویژه ابریشم مورد نیاز در صنعت نساجی، فعالیت در بخش کشاورزی و دامپروری را در برخی شهرها نظیر اصفهان، استرآباد و گیلان و یزد رونق داد.[۵۸] ورود روزانه دو خروار ابریشم از گیلان و استرآباد به کارگاه‌های نساجی شهر یزد مؤید این مطلب است.[۵۹] نیاز کتابخانه‌های سلطنتی و کارگاه‌های کتاب‌سازی در شهرهای مختلف به موادی چون کاغذ، رنگ، مرکب و غیره نیز به رشد صنایعی چون کاغذسازی، مقواسازی، رنگ‌سازی، مرکب‌سازی و فعالیت‌های مرتبط با این

---

۵۱. ابن‌عربشاه، عجایب‌المقدور، ترجمهٔ محمد علی نجاتی، ۳۱۴؛ کاتب، تاریخ جدید یزد، ۱۰۹،۲۲۷.

۵۲. بنّایی که با خشت خام کار می‌کند، گِل‌کار.

۵۳. سفالگری که در تهیه همه نوع سفال برای پوشش کار می‌کند.

۵۴. گچ‌کار.

۵۵. قلم‌زن یا کنده‌کار.

۵۶. گلمبک و ویلبر، معماری تیموری در ایران و توران، ترجمهٔ کرامت‌الله افسر و محمد یوسف کیانی، ۱۰۵؛ سمائی، عابدین‌پور، هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان، ۱۷۱.

۵۷. ابن عربشاه، عجایب‌المقدور، ترجمهٔ محمد علی نجاتی، ۳۱۴ ؛ کاتب، تاریخ جدید یزد، ۱۰۹؛ حاجیان‌پور و جوکار، «بررسی اقتصاد شهری یزد در دوره تیموریان»، ۸.

۵۸. میرخواند، روضه‌الصفا، ۱۱۵/۶.

۵۹. باربارو و دیگران، سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری، ۸۲.

صنایع چون برش چوب، تبدیل مواد خام به مواد حالت‌پذیر کمک نمود.[۶۰] به همین ترتیب نیاز کارگاه‌های صنایع‌دستی از نوع فلزی هرات، سبب رونق معادن آهن، سرب، طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی مناطق حاشیه هریرود، کروخه و خراسان و مشاغل مرتبط با این حوزه گردید.[۶۱]

بالطبع با رشد فعالیت‌های تولیدی در بخش هنر و صنعت، حِرَف مرتبط با آن در بازار نیز رونق یافتند و بدین ترتیب فرصت‌هایی برای کسب درآمد ایجاد شد. وجود مشاغلی چون کتاب‌فروشی، سالو فروشی، فوطه‌فروشی، دوات‌فروشی و پیراهن‌فروشی در بازارهای هرات در این دوره، شاهدی بر این امر است.[۶۲] علاوه‌بر بازار داخل، بخشی از اشتغال ایجاد شده در تجارت خارجی هم معلول این امر بود. هر چند این فرایند رواج مشاغل کاذبی چون دلالی را به همراه داشت. به‌طوری‌که در عثمانی دلالان اقدام به خرید آثار هنرمندان گمنام نموده و سپس با جعل امضای هنرمندان معروفی چون میرعلی هروی بر روی این آثار، آن‌ها را به بهای گزافی به افراد علاقه‌مند و بی‌اطلاع می‌فروختند.[۶۳]

تولید و توزیع آثار هنری و صنایع‌دستی، سبب به کارگیری جمعیت قابل‌توجهی در بخش حمل‌ونقل این آثار نیز گردید. فزونی تعداد اصطبل‌ها در کاروانسراهای این دوره، از تعداد قابل توجه چهارپایان وارد شده به این کاروانسراها، حجم وسیع مال‌التجاره‌های حمل شده توسط آن‌ها و در نتیجه حمل‌ونقل گسترده در این زمینه حکایت دارد.[۶۴]

نیاز برخی از نهادهای سیاسی و اجتماعی نظیر دیوان‌ها و مراکز آموزشی به صاحبان مهارت در فنون هنری و صنایع‌دستی نیز منجر به اشتغال این افراد شد. خوشنویسان ازجمله هنرمندانی بودند که با عنوان کاتب و منشی بیشترین حضور اداری را نسبت به سایرین داشتند.[۶۵]

آموزش از دیگر بخش‌های اشتغال‌زای هنر و صنایع‌دستی بود. در اسناد و منابع این دوره گزارش‌های متعددی در باب فعالیت‌های آموزشی هنرمندان و صنعتگران در مدارس و کتابخانه‌ها وجود دارد.[۶۶] در بسیاری از موارد شاگردان این استادان به‌عنوان دستیار و پس از کسب مهارت‌های لازم به‌عنوان استاد مشغول به کار می‌شدند.[۶۷] ابداعات هنری یکی از عواملی بود که ضرورت چنین آموزش‌هایی را به وجود

---

۶۰. مایل‌هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ۷۷۲، ۸۰۴؛ فدایی، «بررسی آثار قرآنی دوره تیموری»، ۵۵.

۶۱. زمجی‌اسفزاری، روضات‌الجنات، ۱۰۵/۱.

۶۲. نظامی باخزری، مقامات جامی، ۳.

۶۳. عالی‌افندی، مناقب هنروران، ترجمهٔ توفیق سبحانی، ۷۴، ۷۵.

۶۴. اوکین، معماری تیموری در خراسان، ترجمهٔ علی آخشینی، ۴۸.

۶۵. سمائی، الهیاری، «بررسی جایگاه اجتماعی هرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان»، ۸۹-۸۸.

۶۶. سمائی، الهیاری، «بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان»، ۹۸.

۶۷. خوافی، منشأالانشاء، ۱۲۵/۱، ۲۵۷، ۲۷۰.

می‌آورد. این ابداعات از یک‌سو باعث کاستن از هزینه‌ها و سرعت و سهولت در انجام کـار مـی‌شـدند و از سوی دیگر رابطه قوی و مستقیمی با ایجاد اشتغال داشتند. این اشتغال‌زایی عمدتاً در دو بخـش ۱- آمـوزش تخصص‌ها و فنون جدید ۲- آموزش نحوه اجرا و به کارگیری آن‌ها صورت می‌گرفـت. «مولانـا دانشـمند» یکی از افرادی است که در جایگاه مقدم و کلانتر پوستین‌دوزان از طرف حکومت مأمور ترویج آموزش ایـن صنعت و نظارت بر آن شد.[۶۸] به همین ترتیب یک ابداع جدید، خود موجـب شـکل‌گیـری خلاقیـت‌هـای دیگر و در نتیجه مشاغل جدیدتر و افزون‌تری می‌گردید. در این دوره ابـداعات متعـددی در زمینـه هنرهـای مختلف صورت گرفت که از آن جمله تولید کاشی‌های هفت رنگ و جـایگزینی آن بـه جـای کاشـی‌هـای معرّق بود. تولید این کاشی‌ها علاوه‌بر صرفه‌جویی در هزینه و وقت و سرعت و سهولت در فرآیند تولید، بـه افزایش جمعیت شاغل در شغل کاشی‌سازی و کاشی‌کاری انجامید. هنر «ترصـیع» نیـز ازجملـه ابـداعات تزیینی بر روی آثار فلزی این دوره بود که سبب رونق این نـوع تولیـدات و بـه تبـع آن، افـزایش شـاغلین آن گردید. پنجره فولاد تقدیمی شاهرخ به حرم امام هشتم(ع) از این دست آثار است.[۶۹]

۲-۳- درآمدزایی

از دیگر وجوه اقتصادی در باب فعالیت‌های هنری و صنایع‌دستی این دوره، میزان درآمدزایی این فعالیت‌هـا و حرف وابسته به آن است. بررسی میزان مالیات دریافتی از این فعالیت‌ها، یکی از مسیرهای مهم پی‌جویی این امر به شمار می‌رود. بنا به عقیـده بسـیاری از محققـین، مالیـات بـر صـناعت و تجـارت یعنـی تمغـا، درآمدزاترین نوع مالیات در این دوره به شمار می‌آمد و حکومت توجه ویژه‌ای به این نوع مالیات داشـت.[۷۰] از دو نوع تمغای موجود، نوعی از تمغا مختص محصولات تولیدی بخش صنعت بود کـه از تولیدکننـدگان آثار هنری و صنایع‌دستی اخذ می‌شد و نوعی دیگر، مختص اجناس و کالاهای تجاری بود که به تجار تعلق داشت.[۷۱] به‌رغم مغایرت تمغا با شریعت اسلام و مخالفت روحانیون با اخذ آن، اغلب فرمانروایان تیموری حاضر به لغو یا صرف‌نظر کردن از آن نبودند. حتی فرمانروایی چون شاهرخ که خود را ملزم به رعایت امور شرعی نشان می‌داد نیز به منظور کاستن از این مخالفت‌ها، تنها با یک تغییر واژگانی آن را زکات خواند و پـا را از آن فراتر ننهاد.[۷۲] همین سودآوری سبب گردید تا حکامی چون الغ‌بیک اولویت درآمدهای خزانه خـود را بر اخذ این نوع مالیات قرار داده و نسبت به سایر مالیات‌ها همچـون مالیـات ارضـی کـم‌تـوجهی نشـان

۶۸. خوافی، منشأالانشاء، ۲۶۵/۱.

۶۹. حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ۶۹۲/۲.

۷۰. اوکین، معماری تیموری در خراسان، ترجمهٔ علی آخشینی، ۲۵.

۷۱. فرحناکی، «وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر در عهد تیموریان»، ۷۸.

۷۲. رویمر، ایران در راه عصر جدید، ترجمهٔ آذر آهنچی، ۱۸۴، ۱۸۵.

دهند.[۷۳] هنگام اخذ این مالیات، مأموران وصول آن یعنی تمغاچیان، مهر و علامت مخصوصی به مال‌التجاره و کالاها می‌زدند که مجوز فروش را برای فروشنده آن صادر می‌کرد. جامی به زبان نظم خطرات ناشی از فروش کالا خارج از نظارت تمغاچیان را این‌گونه بیان می‌کند:

فی المثل گر یکی از عام الناس — بفروشد سه چار گز کرباس
خالی از داغ صاحب تمغا — در همه شهر افکند غوغا
سازد او را نکرده هیچ گناه — پشت و پهلو به ضرب درّه سیاه[۷٤]

در باب میزان مالیات تمغا، آمار و ارقام دقیقی در منابع این دوره وجود ندارد. اما از گزارش‌های پراکنده موجود در منابع چنین استنباط می‌شود که این مالیات به تفاوت از ۲/۵ درصد، ۵ درصد تا ۱۰ درصد اخذ می‌شده است.[۷۵] بدین‌ترتیب میزان تمغا در قلمرو تیموریان، مبلغ ثابتی نبود و بسته به فرمان و نظر حاکم وقت و وضعیت صناعت و تجارت تغییر می‌یافته است.[۷٦] به این میزان مالیات، عوارض راهداری را نیز باید افزود که تحت عنوان باج از تجار، ازجمله تاجران آثار هنری و صنایع‌دستی اخذ می‌شد و حکومت به این واسطه از تولیدات هنرمندان و صنعتگران به سود قابل‌توجهی می‌رسید. از دیگر عواید حکومت تیموری، مالیات غیر نقدی (جنسی) بود که معمولاً اجناس گران‌بهایی از این راه وارد خزانه می‌گردید. آثار هنری و صنعتی بخشی از این مالیات محسوب می‌شدند. چنان‌که در دوره سلطان حسین بایقرا، بخش عمده‌ای از مالیات غیرنقدی مردم را آثاری چون کتب نفیس، چینی‌های فغفوری، قالی‌های ابریشمی، خیمه‌های منقّش و منسوجات گران‌بها تشکیل می‌دادند.[۷۷]

در مواردی نیز سلاطین و حکام تیموری با پرداخت غیرنقدی بخشی از پاداش و دستمزد امرا و سایر ارکان دولت، درصدد جلوگیری از خالی شدن خزانه خود و خروج وجه نقد از آن بودند. در چنین مواردی، آثار هنری و صنعتی جایگزین مناسبی به جای وجه نقد به شمار می‌آمد.[۷۸] چنان‌که شاهرخ در سال ۸۲۰ق پارچه‌های زردوزی شده و پوستین‌های طلادوزی را در ازای پاداش به لشکریان خود اعطا نمود.[۷۹] تیمور نیز به امرا و لشکریانی که در سال ۷۹۳ق در لشکرکشی به دشت قپچاق حضور داشتند، علاوه‌بر وجه نقد،

---

۷۳. جعفری، تاریخ جعفری، ٦٦؛ منز، قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموریان، ترجمهٔ حسن اسدی، ٤٤٩.
۷٤. جامی، مثنوی هفت اورنگ، ۱۰۳.
۷۵. اوکین، معماری تیموری در خراسان، ترجمهٔ علی آخشینی، ۳۲.
۷٦. دین‌پرست، «کانون‌های تجارت ابریشم ایران در دورهٔ تیموریان و ترکمانان»، ۱۵.
۷۷. خواندمیر، دستور الوزراء، ٤۱۵؛ شامی، ظفرنامه، ۱۸۰؛ ابن‌عربشاه، عجایب المقدور، ترجمهٔ محمد علی نجاتی، ۱۵۷.
۷۸. سمائی، عابدین‌پور، هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان، ۱۷۵.
۷۹. حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ٦٦٤/۲.

جامه‌های زرنگار و پوستین‌های گران‌بها بخشید.[۸۰] از شواهد موجود در منابع همچنین استنباط می‌شود که علاوه‌بر کارکنان دولت، دستمزد و اجرت سایر اقشار جامعه نیز گاه به‌صورت غیرنقدی و با اعطای آثار ارزشمندی چون مصنوعات و آثار هنری پرداخت می‌شده است. یکی از این شواهد، اقدام امیر علیشیر نوایی در پرداخت اجرت غیر نقدی شامل جامه‌های صوف اعلا و قباهای قطنی(ابریشمی) به استادان و کارگرانی است که در سال ۹۰۵ق در تعمیر و بازسازی مسجد جامع هرات شرکت داشتند.[۸۱]

افزون بر این، وفور جنگ‌ها و تحولات نظامی رخ داده در این دوره، غنایم جنگی را به یکی از منابع مهم درآمدی حکومت تیموریان بدل نموده بود. در این زمینه نیز دست‌ساخته‌های ارزشمند هنرمندان و صنعتگران که بخش عمده‌ای از این غنایم را به خود اختصاص می‌دادند، در ایجاد و افزایش درآمدهای دولت سهیم بودند. در این رابطه، لشکرکشی‌های تیمور به مناطق مختلف منجر به دستیابی وی به بسیاری از این آثار و حتی سازندگان آن‌ها گردید. ازجمله وی پس از فتح مازندران و گشایش قلعه ماهانه‌سر، اموال زیادی چون جواهرآلات، پارچه‌ها، ظروف چینی، حلبی و لاجوردی را از آنجا به غنیمت گرفت.[۸۲]

از سوی دیگر با توجه به مطالب پیش گفته در باب اشتغال‌زایی هنر و صنعت در عرصه‌های مختلف و به وجود آمدن فرصت‌های شغلی فراوان در این زمینه، می‌توان اظهار داشت که تولید و فروش آثار هنری و صنعتی، نه تنها برای حکومت بلکه برای سایر اقشار جامعه نظیر تولیدکنندگان، تجار و کسبهٔ بازار نیز درآمدزا بوده است. حتی این درآمدزایی و سودآوری توجه برخی از فرق صوفیه را به تولید و فروش این آثار معطوف نمود. فعالیت‌های درویشان فرقهٔ کازرونیه در شیراز در زمینهٔ تولید و فروش نسخ خطی از موارد قابل ذکر در این خصوص است.[۸۳]

نتیجه‌گیری

در تحقیق حاضر به بررسی ظرفیت‌های اقتصادی هنر و صنایع‌دستی دورهٔ تیموری از زاویه مؤلفه‌های تولید، تجارت، اشتغال و درآمدزایی پرداخته شد. نتایج تحقیق، بر جایگاه مهم و اثرگذار این بخش بر دیگر بخش‌های اقتصادی اشاره دارد. گستردگی، تنوع و تعدد مراکز و کانون‌های تولید و عرضه آثار هنری و صنایع‌دستی، از مراکز خرده پا و فردی تا کارگاه‌های گروهی، دارالصنایع، بازارها و کتابخانه‌های سلطنتی، مؤید وجود بسترهای عمرانی و اجتماعی مناسب برای تحقق این مدعاست.

---

۸۰. شامی، ظفرنامه، ۱۱۷.

۸۱. خواندمیر، مکارم‌الاخلاق، ۱۰۰.

۸۲. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۳۰۹ .

۸۳. کنبای، هنر و معماری صفویه، ترجمهٔ مزدا موحد، ۸۷.

در شبکه روابط اقتصادی این دوره، نواحی مختلف قلمرو تیموریان، نقش‌های متفاوت و مکملی در رشد مؤلفه‌های ذکر شده، داشتند. چنان‌که شهرهای اصفهان، یزد، شیراز، هرات، سمرقند و سلطانیه، عمدتاً به‌عنوان تولیدکنندگان آثار و شهرهایی نظیر گیلان و مازندران غالباً تهیه کنندگان مواد خامی مانند ابریشم برای تولید آثار هنری و صنایع‌دستی بودند. تبادلات داخلی و بین شهری آثار هنری، همچنین معلول رونق اقتصاد محلیِ هنر و صنایع‌دستی بود. پیوند نام و شهرت ناحیه یا شهری خاص با نام یک یا چند رشته و اثر هنری و صنایع‌دستی از عوامل و نمودهای پویایی اقتصاد محلی به شمار می‌رفت.

جایگزینی تولید یا ساخت آثار به جای خام‌فروشی محصولات کشاورزی نظیر ابریشم، محصولات دامی نظیر پوست و مواد معدنی نظیر سنگ‌های قیمتی از دیگر ظرفیت‌های اقتصادی آثار هنری و صنایع‌دستی در این زمان است. به عبارتی آثار هنری و صنایع‌دستی، از محصولات مهم تولیدی یا غیر خام برای عرضه در بازارهای جهانی بودند و به همین سبب هنرمندان و صنعتگران این دوره نقش محوری در رشد اقتصاد مبتنی بر تولید به وسیله تجارت آثار تولید شده داشتند. این مهم با بررسی و شناخت تأمین و تکمیل زنجیره تولید محصولات هنری و صنایع‌دستی قابل تبیین است. به‌عنوان مثال ابریشم خام گیلان زمانی که در قامت منسوجات ابریشمی یزد و هرات عرضه می‌شد؛ مسبب رونق بخش‌های کشاورزی، دامپروری، حمل‌ونقل، نگهداری، ریسندگی و بافندگی، طراحی و تولید شده و برآیند این زنجیره اقتصادی، افزایش اشتغال و درآمدزایی بود.

فروش و صدور تولیدات هنری و صنایع‌دستی در بستر شاهراه‌های تجارت جهانی ابریشم و ادویه به مقاصد جهانی در این زمان، حکایت از این مدعا دارد. آسیا، شرق مدیترانه، اروپا و شمال آفریقا مقاصد این تولیدات بودند. این مهم، انگیزه اقتصادی دولتمردان تیموری و صاحبان ثروت را در جهت تأمین امنیت راه‌ها، ساخت و تجهیز کاروانسراها و راه‌های تجاری داخلی متصل به شاهراه‌های تجاری بین‌المللی نظیر مسیر خراسان، کرمان به هرمز از یک‌سو و مسیر سلطانیه، تبریز و عراق عجم به فارس و هرمز از سوی دیگر را دو چندان می‌نمود. مسیرهایی که اهمیت و رونق اقتصادی مناطقی مانند هرمز به‌عنوان نقطه تلاقی تجارت جهانی را به همراه داشت.

افزایش نیروی انسانی صاحب مهارت هنری و صنعتی حکایت از ره آورد اجتماعی توجه به اهمیت اقتصادی هنر و صنایع‌دستی داشت. نیرویی که بعضاً به‌عنوان استادکار، حامیان اقتصادی و هنر دوستانی از دیگر کشورها هم داشتند و یا بالعکس سبب جذب هنرآموزانی از دیگر نقاط می‌شدند. در این رابطه شهرت بعضی از این استادان مانند میرعلی هروی باعث می‌شد تا ساخته‌های هنری آن‌ها به قیمت‌های گزاف در کشورها و مناطقی مانند عثمانی به فروش برسد و حتی آثاری را با نام و نشان جعلی این استادکاران تولید و

عرضه کنند. وجود اسناد هنری حاوی مطالبی در باب سلسله مراتب هنرمندان، از استادکاران تا کارگران ساده، همراه با ذکر میزان دستمزد و القاب خاص، از دیگر شواهد موجود در مورد ظرفیت‌های اجتماعی و اقتصادی هنر و صنایع‌دستی در عصر تیموری است.

تولیدات هنری و صنایع‌دستی این دوره زمینه اشتغال در سه بخش آموزشی، کارگاهی (تولیدی) و تجاری را ایجاد کردند. اشتغالی که منحصر و محدود به این بخش‌ها نبوده و به دلیل ارتباط با سایر بخش‌های اقتصادی ازجمله بخش کشاورزی، دامداری، حمل‌ونقل، معادن و خدمات، ضمن ایجاد اشتغال در این زمینه‌ها، نقش محوری در افزایش درآمد و تامین مالی در شرایط بی‌ثبات سیاسی داشت. رشته‌های هنری مانند معماری بستر و محرکی برای سایر فعالیت‌های مرتبط، از تهیه مواد و مصالح اولیه تا عرضه محصول به شمار می‌رفتند و بعد از مشاغل دیوانی و نظامی، در اولویت عوامل ایجاد اشتغال و رونق اقتصادی قرار داشتند. این در حالی بود که در شرایط ایجاد نوآوری‌های هنری نظیر ابداع کاشی معرق و کاشی هفت رنگ، خط نستعلیق و سبک‌های نقاشی، بی‌شک اهمیت و میزان اشتغال در این بخش دوچندان می‌شد.

به این ترتیب فعالیت‌ها و تولیدات هنری و صنایع‌دستی را به واسطه تحرک‌بخشی به سایر بخش‌های تولیدی، تجاری و اقتصادی می‌توان به‌عنوان یکی از محورهای اقتصاد عصر تیموری قلمداد نمود. محوریتی که به انضمام درآمد مالیاتی نسبتاً بالای حاصل از تولید، توزیع و تجارت آثار هنری و صنایع‌دستی، حکومت را به دخالت مستقیم و غیر مستقیم در نظارت و حمایت فعالیت‌های هنری وامی‌داشت. چنان‌که مالیات بر صناعت و تجارت یعنی تمغا، درآمدزاترین نوع مالیات در این دوره به شمار آمده و هنرمندان و صنعتگران عهده‌دار پرداخت بخشی از آن به شمار می‌رفتند. این نوع مالیات گاهی بر دیگر انواع مالیات‌ها ارجحیت داشت؛ به‌طوری‌که شاهزادگانی نظیر الغ‌بیک مالیات ارضی را در مقایسه با آن کم‌ارزش می‌دانستند.

فهرست منابع

آژند، یعقوب. پیشگامان نگارگری و نستعلیق. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸٦.

ابن‌عربشاه، شهاب‌الدین ابوالعباس احمد. عجایب المقدور. ترجمهٔ محمدعلی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٥٦.

السلمانی، تاج‌الدین. شمس‌الحسن. ترجمهٔ هانس روبرت رومر. آلمان: هیأت مستشرقین فرهنگستان ماینتس، ۱۹٥٥.

اوکین، برنارد. معماری تیموری در خراسان. ترجمهٔ علی آخشینی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸٦.

باربارو، جوزافا و کاترینو زنو و دیگران. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ترجمهٔ منوچهر امیری. تهران: خوارزمی، ۱۳٤۹.

بلوم، جاناتان و شیلا بلر. هنر و معماری اسلامی. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۱.

بوات، لوسین. تاریخ مغول تیموریان. ترجمهٔ محمود بهفروزی. تهران: آزاد مهر، ۱۳۸۳.

بیکر، پاتریشیا. منسوجات اسلامی. ترجمهٔ مهناز شایسته فر. تهران: مؤسسهٔ مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۵.

پوپ، آرتور آپهام. سیر و صور نقاشی ایران. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: مولی، ۱۳۷۷.

تاجبخش، احمد. تاریخ فرهنگ و تمدن ایران (از اسلام تا صفویه). شیراز: نوید، ۱۳۸۱.

تاکستن و دیگران. تیموریان. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران، مولی: ۱۳۸٤.

جامی، نورالدین عبدالرحمن. مثنوی هفت اورنگ. به‌تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. تهران: مهتاب، ۱۳۷۵.

جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. تاریخ‌جعفری (بخش تاریخ اولاد تیمور). به‌تصحیح عباس زریاب خوئی. قم: مورخ، ۱۳۹۳.

جکسون، پیتر و لورنس لاکهارت. تاریخ ایران کمبریج. ترجمهٔ تیمور قادری. تهران: مهتاب، ۱۳۹۰.

جوینی، علاءالدین‌عطاملک. تاریخ جهانگشای جوینی. به‌تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.

حاجیان‌پور، حمید و مجتبی جوکار. «بررسی اقتصاد شهری یزد در دوره تیموریان». پژوهش‌های علوم تاریخی ۱۰، ش.۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۷): ۱-۱۷.

https://doi.org/10.22059/jhss.2018.263656.473021

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. ذیل ظفرنامهٔ شامی. به‌تصحیح بهمن کریمی. تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری، ۱۳۲۸.

حافظ‌ابرو، عبدالله‌بن‌لطف‌الله. زبده‌التواریخ. به‌تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی. تهران: نشر نی و سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.

حسینی تربتی، ابوطالب. تزوکات تیموری. تهران: کتابفروشی اسدی، ۱۳٤۲.

خوافی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد. منشأ الانشاء. به‌کوشش رکن‌الدین همایونفرخ. ایران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. دستور الوزراء. تهران: اقبال، ۱۳۱۷.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. مآثر الملوک. به‌تصحیح میرهاشم محدث. تهران: رسا، ۱۳۷۲.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. مکارم الاخلاق. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷٤.

دانی، احمد حسن. میراث تیمور. ترجمهٔ محمد مهدی توسلی. پاکستان: اس. تی. پرنترز راولپندی، ۱۳۷۸.

دهخدا، علی اکبر. «اطلس». در لغت‌نامه. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷

دین‌پرست، ولی. «کانون‌های تجارت ابریشم ایران در دورهٔ تیموریان و ترکمانان». تاریخ اسلام و ایران ۲۱، ش.۱۱ (پاییز ۱۳۹۰): ۱-۲٤.

https://doi.org/10.22051/hii.2013.654

رابینسن، بزیل ویلیام. هنر نگارگری ایران. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: مولی، ۱۳۷٦.

رویمر، هانس روبرت. ایران در راه عصر جدید. ترجمهٔ آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

زکی محمد حسن. تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام. ترجمهٔ محمد علی خلیلی. تهران: اقبال، ۱۳٦۳.

زمجی‌اسفزاری، معین‌الدین. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.

سمائی، معصومه؛ الهیاری، فریدون و اصغر فروغی. «بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان». تاریخ اسلام و ایران، ش.۲۹ (بهار ۱۳۹۵): ۸۱-۱۰٦.

https://doi.org/10.22051/hii.2016.2228

سمائی، معصومه؛ عابدین‌پور، وحید و فریدون الهیاری. «تبیین موقعیت ناهمگون هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان». پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش. ۱۸ (بهار و تابستان ۱۳۹۵): ۹۳-۱۱٦.

https://doi.org/10.22111/jhr.2016.2801

سمائی، معصومه و وحید عابدین‌پور. هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۵.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

سودآور، ابوالعلاء. هنر دربارهای ایران. ترجمهٔ ناهید شمیرانی. تهران: کارنگ، ۱۳۸۰.

شامی، نظام‌الدین. ظفرنامه. به‌کوشش پناهی سمنانی. تهران: بامداد، ۱۳٦۳.

عابدین پور، وحید؛ الهیاری، فریدون و معصومه سمائی. «جایگاه خوشنویسی و خوشنویسان در جامعه عصر تیموری». تاریخ و فرهنگ، ش.۸٤ (بهار و تابستان ۱۳۸۹): ۱٤۱-۱۷۰.

https://doi.org/10.22067/history.v0i0.11752

عالی‌افندی، مصطفی. مناقب هنروران. ترجمهٔ توفیق سبحانی. تهران: سروش، ۱۳٦۹.

فدایی، مریم. «بررسی آثار قرآنی دوره تیموری». کتاب ماه هنر، ش.۷۰-٦۹ (خرداد و تیر ۱۳۸۳): ۵۰-۵٦.

فرحناکی، شهرام. «وضعیت صنعت در خراسان و ماوراءالنهر در عهد تیموریان». خراسان بزرگ ۸، ش. ۲۷ (تابستان ۱۳۹٦): ٦۷-۸۲.

کاتب، احمد بن حسین بن علی. تاریخ جدید یزد. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

کاوتس، رالف و رودریش پتاک. هرمز در منابع دوره‌های یوآن و مینگ. ترجمهٔ مهرداد وحدتی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳.

کاوسی، ولی‌الله. تیغ و تنبور. تهران: مؤسسهٔ تألیف و نشر آثار هنری متن، ۱۳۸۹.

کلاویخو، گنزالز. سفرنامه. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳٦٦.

کنبای، شیلا. نگارگری ایرانی. ترجمهٔ مهناز شایسته‌فر. تهران: مؤسسهٔ مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۰.

کنبای، شیلا. هنر و معماری صفویه. ترجمهٔ مزدا موحد. تهران: مؤسسهٔ تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری، ۱۳۸۸.

گلمبک، لیزا و دونالد ویلبر. معماری تیموری در ایران و توران. ترجمهٔ کرامت‌الله افسر و محمد یوسف کیانی. تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷٤.

لمبتن، آن. تداوم و تحول در تاریخ میانهٔ ایران. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: نی، ۱۳۷۲.

مایل‌هروی، نجیب. کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

مرعشی، ظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به‌تصحیح عباس شایان. تهران: بی‌نا، ۱۳۳۳.

مستوفی بافقی، محمد مفید. جامع مفیدی. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۸٤.

مشیری، مهشید. «دیبا». در فرهنگ زبان فارسی، تهران: سروش، ۱۳٦۹.

منز، بئاتریس فوربز. قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموریان. ترجمهٔ حسن اسدی. تهران: مولی، ۱۳۹۱.

منشی‌قمی، قاضی میراحمد. گلستان هنر. به‌تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: منوچهری، ۱۳۵۹.

میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود. روضه الصفا. تلخیص عباس زریاب. تهران: علمی، ۱۳۷۳.

نطنزی، معین‌الدین. منتخب‌التواریخ. به‌تصحیح ژان اوبن. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳٦.

نظام‌قاری، مولانا محمود. دیوان البسه. به‌اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مترجمان و مؤلفان ایران، ۱۳۵۹.

نظامی باخزری، عبدالواسع. مقامات جامی. به‌تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: نی، ۱۳۷۱.

نوایی، امیر علیشیر. مجالس‌النفایس. به‌اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: کتابخانهٔ منوچهری، ۱۳۵٦.

وارد، ریچارد. فلزکاری اسلامی. ترجمهٔ مهناز شایسته‌فر. تهران: مؤسسهٔ مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸٤.

واصفی، زین‌الدین محمود. بدایع الوقایع. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۹.

یزدی، شرف‌الدین علی. ظفرنامه. به‌تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.

Barbosa, Duarte. *A description of the coast of Africa and Malabar*. translated by Henry and Stanley. London: 1966.

Pires, Tome. *The sama oriental of Tome Pires*. translated by Armanda Cortesao, London: Hakluyt society, 1944.

Transliterated Bibliography

ʿĀbidīnpūr, Vaḥid; Allāhyārī, Farīdūn; Samāʾī, Maʿṣūmah. "Jāygāh Khvushnivīsī va Khvushnivīsān dar Jāmiʿah-yi Aṣr Tiymūrī". *Tārīkh va Farhang*. no. 84 (spring and summer 2011/1389): 141-170.

Ali Efendi, Mustafa. *Manāqib-i Hunarvarān*. translated by Tawfīq Subḥānī. Tehran: Surūsh, 1990/1369.

al-Salmānī, Tāj al-Dīn. *Shams al-Ḥusn*. translated by Hans Robert Roemer. German: Hiyat Mustashriqīn Farhangistān Mainz, 1955/1333.

Āzhand, Yaʿqūb. *Pīshgāmān-i Nigārgarī va Nastaʿlīq*. Tehran: Amīr Kabīr, 2007/1386.

Baker, Patricia. *Mansūjāt Islāmī*. translated by Mahnāz Shāyistihfar. Tehran: Mūʾassisa-yi Muṭāliʿāt-i Hunar-i Islāmī, 2006/1385.

Barbaro, Giosofat va Caterino Zeno et al. *Safarnāmah-hā-yi Vinizīyān dar Irān*. translated by Manūchihr Amīrī. Tehran: Khārazmī, 1971/1349.

Bloom, Jonathan va Sheila Blair. *Hunar va Miʿmārī Islāmī*. translated by Yaʿqūb Āzhand. Tehran: Farhangistān-i Hunar, 2002/1381.

Bouvat, Lucien. *Tārīkh Mughūl Tiymūrīyān*. translated by Maḥmūd Bihfurūzī. Tehran: Āzād Mihr, 2005/1383.

Canby, Sheila. *Hunar va Miʿmārī Ṣafavīyah*. translated by Mazdā Muvaḥid. Tehran: Mūʾassisa-yi Taʾlīf, Tarjumah va Nashr Asār-i Hunarī, 2009/1388.

Canby, Sheila. *Nigārgarī Irānī*. translated by Mahnāz Shāyistihfar. Tehran: Mūʾassisa-yi Muṭāliʿāt-i Hunar-i Islāmī, 2001/1380.

Clavijo, Gonzalez. *Safarnāmah*. translated by Masʿūd Rajabnīyā. Tehran: ʿIlmī va Farhangī, 1987/1366.

Dani, Ahmad Hasan. *Mīrās Tiymūr*. translated by Muḥammad Mahdī Tavasulī. Pākistān: S.T. Rawalpindi, 2000/1378.

Dihkhudā, ʿAlī Akbar. "Aṭlas". *Lughat Nāmah*. Tehran: Mūʾassisa Intishārāt va Chāp University of Tehran, 1998/1377.

Dīnparast, Valī. "Kānūn-hā-yi Tijārat Abrīsham Irān da Dawrah-yi Tiymūrīyān va Turkamānān." *Tārīkh Islām va Irān* 21, no. 11 (autumn 2011/1390): 1-24.

Fadāyī, Maryam. "Barrisī Āsār Qurānī Dawrah-yi Tiymūrī". *Kitāb-i Māh Hunar*. no. 69-70 (Khurdād va Tīr 2004/1383): 50-56.

Faraḥnākī, Shahrām. "Vaẓʿiyat Ṣanʿat dar Khurāsān va Māvarāʾal-Nahr dar ʿAhd Tiymūrīyān". *Khurāsān Buzurg* 8. no. 27 (summer 2017/1396): 67-82.

Golombek, Lisa; Donald Wilber. *Miʿmārī Tiymūrī dar Irān va Tūrān*. translated by Karāmat Allāh Afsar va Muḥammad Yūsuf Kīyānī. Tehran: Sāzimān-i Mīrāṯ-i Farhangī, 1995/1374.

Ḥāfiẓ Abrū, ʿAbd Allāh ibn Luṭf Allāh. *Ziyl Ẓafarnāmah-yi Shāmī*. Ed. Bahman Karīmī. Tehran: Bungāh Maṭbūʿātī Afshārī. 1950/ 1328.

Ḥāfiẓ Abrū, ʿAbd Allāh ibn Luṭf Allāh. *Zubda al-Tawārīkh*. Ed. Sayyid Kamāl Ḥāj Sayyid Javādī. Tehran: Nashr Niy va Sāzimān Chāp va Intishārāt Vizārat-i Farhang va Irshād-i Islāmī, 1993/1372.

Ḥājīyānpūr, Ḥamīd va Mujtabā Jūkār. "Barrisī Iqtiṣād Shahrī Yazd dar Dawrah-yi Tiymūrīyān". *Pazhūhishhā-yi ʿUlum Tārīkhī* 10, no. 1 (spring and summer 2018/1397): 1-17.

Ḥusaynī Turbatī, Abū Ṭālib. *Tuzūkāt Tīmūrī*. Tehran: Kitābfurūshī Asadī, 1963/1342.

Ibn ʿArabshāh, Shahāb al-Dīn Abū al-ʿAbbās Aḥmad. *ʿAjāʾib al-Maqdūr*. translated by Muḥammad ʿAlī Najātī. Tehran: Bungāh-i Tarjumah va Nashr-i Kitāb, 1977/1356.

Jackson, Peter va Laurence Lockhart. *Tārīkh-i Irān Cambridge*. translated by Tiymūr Qādirī. Tehran: Mahtāb, 2012/1390.

Jaʿfarī, Jaʿfar ibn Muḥammad ibn Ḥasan. *Tārīkh Jaʿfarī (Bakhsh Tārīkh Awlād Tiymūr)*. ed. ʿAbbās Zaryāb Khūʾī. Qum: Muwarakh, 2015/1393.

Jāmī, Nūr al-Dīn ʿAbd al-Raḥmān. *Maṯnavī Haft awrang*. ed. Murtażā Mudarris Gīlānī. Tehran: Mahtāb, 1996/1375.

Juvaynī, ʿAlāʾ al-Dīn ʿAṭāʾ Malik. *Tārīkh-i Jahāngushā-yi Juvaynī*. ed. Muḥammad Qazvīnī. Tehran: Dunyā-yi Kitāb, 2007/1385.

Kātib, Aḥmad ibn Ḥusayn ibn ʿAlī. *Tārīkh Jadīd Yazd*. researched by Iraj Afshār. Tehran: Amīr Kabīr, 1996/1375.

Kauz, Ralph va Roderich Pitak. *Hurmuz dar Manābiʿ Durih-hā-yi Yān va Mīng*. translated by Mihrdād Vaḥdatī. Tehran: Markhaz-i Nashr-i Dānishgāhī, 2005/1383.

Kāvūsī, Valī Allāh. *Tīgh va Tanbūr*. Tehran: Mūʾassisa-yi Taʾlīf va Nashr Aṯār-i Hunarī Matn, 2010/1389.

Khavāfī, Shahāb al-Dīn Abū al-Qāsim Aḥmad. *Manshāʾ al-Inshāʾ*. researched by Rukn al-Dīn Humāyūnfarrukh. Irān: Dānishgāh Millī Irān, 1978/1357.

Khvāndmīr, Ghīyās al-Dīn ibn Humām al-Dīn. *Dastūr al-Vuzarā*. Tehran: Iqbāl, 1939/1317.

Khvāndmīr, Ghīyās al-Dīn ibn Humām al-Dīn. *Ma'āsir al-Mulūk*. ed. Mīr Hāshim Muḥaddis Tehran: Rasā, 1993/1372.

Khvāndmīr, Ghīyās al-Dīn ibn Humām al-Dīn. *Makārim al-Akhlāq*. Mashhad: Bunyād-i Pazhūhish-hā-yi Āstān Quds Rażavī, 1996/ 1374.

Lambton, Ann. *Tadāvum va Taḥavvul dar Tārīkh Mīyānah-yi Irān*. translated by Ya'qūb Āzhand. Tehran: Niy, 1994/1372.

Manz, Beatrice Forbes. *Qudrat, Sīyāsat va Mazhab dar 'Aṣr Tiymūrīyān*. translated by Ḥasan Asadī. Tehran: Mawlā, 2013/1391.

Mar'ashī, Ẓahīr al-Din. *Tārīkh Ṭabaristān va Ruyān va Māzandarān*. ed. 'Abbās Shāyān. Tehran, s.n. 1955/1333.

Māyil Haravī, Najīb. *Kitābārāyī dar Tamadun Islāmī*. Mashhad: Bunyād-i Pazhūhish-hā-yi Āstān Quds Rażavī, 1994/1372.

Mīr Khvānd, Muḥammad ibn Khāvandshāh ibn Maḥmūd. *Rawḍa al-Ṣafā*. Talkhīṣ 'Abbās Zaryāb. Tehran: 'Ilmī, 1995/1373.

Munshī Qumī, Qāżī Mīr Aḥmad. *Gulistān Hunar*. ed. Aḥmad Suhaylī Khvānsārī. Tehran: Manūchihrī, 1980/1359.

Mushīrī, Mahshīd. "Dībā". *Farhang Zabān Fārsī*. Tehran: Surūsh, 1990/1369.

Mustawfī Bāfqī, Muḥammad Mufīd. *Jāmi' Mufīdī*. researched by Iraj Afshār. Tehran: Asāṭīr, 2006/1384.

Naṭanzī, Mu'īn al-Dīn. *Muntakhab al-Tavārīkh*. ed. Jean Aubin. Tehran: Kitābfurūshī Khayām, 1957/1336.

Navāyī, Amīr 'Alīshīr. *Majālis al-Nafāys*. researched by 'Alī Aṣghar Ḥikmat. Tehran: Kitābkhānah-yi Manūchihrī, 1977/1356.

Niẓām Qārī, Mawlānā Maḥmūd. *Dīvān Albisah*. researched by Muḥammad Mushīrī. Tehran: Shirkat Mutarjimān va Mu'allifān Irān, 1980/1359.

Niẓāmī Bākharzī, 'Abd al-Vāsi'. *Maqāmāt Jāmī*. Ed. Najīb Māyil Haravī. Tehran: Niy, 1992/1371.

O'kane, Bernard. *Mi'mārī Tiymūrī dar Khurāsān*. translated by 'Alī Ākhishīnī. Mashhad: Bunyād-i Pazhuhishhā-yi Islāmī, 2004/1383.

Pope, Arthur Upham. *Sayr va Ṣuvar Naqāshī Irān*. translated by Ya'qūb Āzhand. Tehran: Mawlā, 1998/1377.

Robinson, Basil William. Hunar *Nigārgarī Irān.* translated by Yaʿqūb Āzhand. Tehran: Mawlā, 1997/1376.

Roemer, Hans Robert. *Irān dar Rāh ʿAṣr Jadīd.* translated by Āzar Āhanchī. Tehran: University of Tehran, 2001/1380.

Samāʾī, Maʿṣūmah; Allāhyārī, Farīdūn; Aṣghar Furūghī. " Barrisī Jāygāh Ijtimāʿī Hunarmandān va Ṣanʿatgarān dar Dawrah-yi Tiymūrīyān". *Tārīkh Islām va Irān,* no. 29 (Spring 2017/ 1395): 81-106.

Samāʾī, Maʿṣūmah; ʿĀbidīnpūr, Vaḥid. *Hunarmandān va Ṣanʿatgarān dar Dawrah-yi Tiymūrīyān.* Isfahān: Sāzimān-i Farhangī Tafrīḥī Shahrdārī-i Isfahān, 2016/1395.

Samāʾī, Maʿṣūmah; ʿĀbidīnpūr, Vaḥid; Allāhyārī, Farīdūn. "Tabyīn Muqiīyat Nāhamgūn Hunarmandān va Ṣanʿatgarān dar Dawrah-yi Tiymūrīyān". Pazhūhish-hā-yi *Tārīkhī Irān va Islām.* no. 18 (spring and summer 2016/1395): 93-116.

Samarqandī, Kamāl al-Dīnʿ Abd al-Razzāq. *Maṭlaʿ Saʿdayn va Majmaʿ Baḥrayn.* Ed. ʿAbd Ḥusayn Navāʾī. Tehran: Pazhūhishgāh ʿUlum Insānī va Muṭāliāʿt Farhangī, 2005/1383.

Shāmī, Niẓām al-Dīn. *Ẓafarnāmah.* researched by Panāhī Simnānī. Tehran: Bāmdād, 1984/1363.

Sūdāvar, Abu-al-ʿAlāʾ. Hunar *Darbārhā-yi Irān.* translated by Nāhid Shimīrānī. Tehran: Kārang, 2001/1380.

Tājbakhsh, Aḥmad. *Tārīkh Farhang va Tamadun-i Irān (az Islām tā Ṣafavīyah).* Shīrāz: Navīd, 2002/1381.

Thackston va et al. *Tiymūrīyān.* translated by Yaʿqūb Āzhand. Tehran: Maūlā, 2006/1384.

Ward, Rachel. *Filizkārī Islāmī.* translated by Mahnāz Shāyistihfar. Tehran: Mūʾassisa-yi Muṭāliʿāt-i Hunar-i Islāmī, 2006/1384.

Wāṣifī, Zayn al-Dīn Maḥmūd. *Badāyiʿ al-Waqāyiʿ.* Tehran: Bunyād-i Farhang-i Irān, 1971/1349.

Yazdī, Sharaf al-Dīn ʿAlī. *Ẓafarnāmah.* ed. ʿAbd al-Ḥusayn Navāyī. Tehran: Markaz-i Asnād Majlis-i Shurāy Islāmī, 2008/1387.

Zakī Muḥammad Ḥasan. *Tārīkh Ṣanāyiʿ Irān baʿd az Islām.* translated by Muḥammad ʿAlī Khalīlī. Tehran: Iqbāl, 1986/1365.

Zamajī Isfizārī, Muʿīn al-Dīn. *Rawḍāt al-Jannāt fī Awṣāf Madīna Harāt.* Tehran: University of Tehran, 1960/1339.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.83-103

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 29-10-2024 Revise Date: 30-11-2024 Accept Date: 30-12-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.90524.1341 Article type: Research Article

A Study of the Historical Background and Evolution of Echmiadzin and Its Role During the Qājār Era According to Historical Sources

Dr. Mohammadreza Alam (Corresponding Author), Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Email: alam@scu.ac.ir

Dr. Arsen Avakian, Professor, Department of History, Yerevan State University, Yerevan, Armenia

Abbas Eqbal Mehran, PhD Candidate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Abstract

Throughout Armenian history, Echmiadzin has been the primary unifying force among Armenian people, preventing their fragmentation and acting as a mediator between the *Qājār* state and the Armenians living within Iran's territory. Due to the trust placed in the Echmiadzin by Armenians and the *Qājār* state, this religious Christian institution played a key role during the reign of *Qājār* kings in solving conflicts, organizing Armenian affairs, and ensuring the religious freedom of Armenians. The present study seeks to analyze the history and development of the Echmiadzin through an analytical lens. Accordingly, the study aims to answer the following questions: 1. What status and function did Echmiadzin hold among the people and governments? 2. What roles have different states played in the evolution and transformations associated with Echmiadzin's status? The findings of the study suggest that Echmiadzin played a key role in maintaining Armenian unity and preventing its fragmentation, due to the Armenians' deep trust in it and the esteemed position it held among Armenians and the *Qājār* state. Several factors influenced the changing titles associated with Echmiadzin, with ruling authorities playing a central role in this transformation.

Keywords: historical background, evolution, Echmiadzin, *Qājār*

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۰۳ - ۸۳

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

شاپا چاپی x ۷۰۶ -۲۲۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.90524.1341

نگاهی به تاریخچه و تطول اچمیادزین و کارکرد آن در دوره حکومت قاجار براساس منابع تاریخی

دکتر محمدرضا علم (نویسنده مسئول)

استاد گروه تاریخ ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

Email: alam@scu.ac.ir

دکتر آرسن آواکیان

استاد گروه تاریخ دانشگاه دولتی ایروان، ارمنستان

عباس اقبال مهران

دانشجوی دکتری گروه تاریخ ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

چکیده

اچمیادزین به‌عنوان یک نهاد دینی در تاریخ ارمنستان، یگانه عامل پیونددهنده مردم ارمنی و مانع ازهم‌پاشیدگی و واسطه امور فی‌مابین دولت قاجار و ارامنه ساکن در قلمرو جغرافیایی ایران گردید. به دلیل اعتمادی که از سوی ارامنه و دولت قاجار به اچمیادزین وجود داشت؛ این نهاد دینی مسیحی در طول دوره زمامداری شاهان قاجار درحل اختلاف و سامان دادن به مسائل ارامنه و آزادی مذهبی آن‌ها نقش مهم و کلیدی را بر عهده داشت. این پژوهش درصدد است با نگاهی تحلیلی به بررسی تاریخچه و تطول اچمیادزین درمنابع تاریخی بپردازد. لذا در پی پاسخ‌گویی به این سوال‌ها است: ۱- اچمیادزین چه جایگاه و کارکردی در میان مردم و حکومت‌ها داشته است ؟ ۲-دولت‌ها در سیر تغییر و تحول عنوان اچمیادزین چه نقشی داشته‌اند؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که اچمیادزین به دلیل داشتن اعتماد و جایگاه بالا از سوی ارامنه و دولت قاجار عامل اتحاد و عدم اضمحلال مردم ارمنی در طول تاریخ بوده است. عوامل متعددی باعث تحول در اطلاق عناوین مختلف به اچمیادزین بوده است. حکومت‌ها در تحول عنوان اچمیادزین نقش مهمی داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: تاریخچه، تطول، اچمیادزین، قاجار.

مقدمه

روابط دیرینه ارامنه و ایرانیان از آغاز قرن هفدهم میلادی وارد مرحلهٔ جدیدی شد. رابطه ارمنیـان و ایرانیـان درهم‌تنیده است، چرا که یکی از ادیان رایج ایران حتی پیش از ظهور اسلام، آئین مسیحیت بوده اسـت. امـا جابه‌جایی ارامنه و به‌ویژه کوچ آن‌ها از موطن اصلیشان به نقاط مختلف کشور در دورهٔ شاه عباس (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق)، نقطهٔ عطفی در این ارتباط بوده اسـت. «اچمیـادزین» بـه‌عنـوان یـک نهـاد دینـی یگانـه عامـل پیونددهنده مردم ارمنی و همچنین واسطه امور فی‌مابین دولت قاجار و ارامنه گردید. این کلیسا ضمن جلب اعتماد طرفین در طول دورهٔ زمامداری آقا محمدخان قاجار(۱۱۵۵-۱۲۱۱ق) و فتحعلی شاه قاجار(۱۱۸۳ - ۱۲۵۰ق) در حل اختلاف و سامان دادن به مسائل ارامنه و آزادی مذهبی آن‌ها نقش مهم و کلیـدی داشـت. اچمیادزین[1] که مانند واتیکان در میان مردم ارمنی معروف است در دو فرسخی ایروان، اطراف «وارگاپـات» واقع شده است. واگارشاپات اکنون تنها یک روستای بزرگ است، اما قبلا پایتخـت ارمنسـتان بـوده اسـت. البته عـلاوه‌بـراین، دوازده کرسـی دیگـر نیـز در ارمنسـتان وجـود داشـت. در همـان سـرزمینی کـه اکنـون واگارشاپات نامیده می‌شود، در زمان سابق «آرغانت - کاغاك»[2] شهر آرتمـیس[3] یـا «ونـوس ارمنیـان» قـرار داشت.[4] اهمیت این بنای مذهبی برای شاهان قاجار به حدی بـود کـه شخصـاً بـرای بازدیـد و دلجـویی از خلیفه ارامنه به آنجا می‌رفتند. به نوشتهٔ فووریه «شاه می‌خواست نزد خلیفه بزرگ اچمیـادزین کـه زیـر نظـر پاپ ارمنی بود برود. اچمیادزین دو فرسخ با ایروان فاصله دارد».[5] اچمیادزین در نزد ارامنه جهان مهم‌ترین و اصلی‌ترین مقر خلیفه اعظم ارامنه (کاتولیکوس) محسوب می‌شود. نقش آن بسیار بیشتر از یک کلیسـا و نزد ارمنیان جایگاه واتیکان برای مسیحیان کاتولیک را دارد. در اکثر متون ارمنی از اچمیادزین به‌عنوان مکان مقدس یا اچمیادزین مقدس[6] یاد شده است که فراتر از یک مفهوم، نقش و کارکرد برای یـک کلیسـا اسـت. این کلیسا مقدس به معنی اچمیادزین در ارمنی، مکانی است کـه پسـر خـدا پـا بـر روی زمـین گذاشـت. اچمادزین را ترک‌ها، اوچ‌کلیسا به معنای «سه کلیسا» می‌نامیدند کـه بـه کلیسـای بـزرگ اچمیـادزین و دو کلیسای مجاور آن، سنت‌هریسمه[7] و سنت‌گایانه [8] اشاره داشت. در تصویری که از این مکان در پایـان قـرن

1. Etchmiadzin.

2. Arganet-Kaghak.

3. Artemise.

٤. اورسول، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، ۱۱۷.

٥. فووریه، سه سال در دربار ایران از ۱۳۰۶-۱۳۰۹ قمری، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، ۴۱.

6. Holy See.

7. Stripsime.

8. St Gayane.

هفدهم میلادی ترسیم شده است، دیر اچمیادزین در دامنه کوه آرارات در بین خانه‌های روستایی قرار دارد. دو کلیسای شوغاگات و گایانه نیز با فاصله از کلیسای اچمیادزین در میان حصارهای جداگانه جای گرفته‌اند. مصطفی‌حاجی خلیفه، معروف به کاتب چلبی، نیز در کتاب جهان‌نمای خود، به سال ۱۶۵۷م از دیر اچمیادزین با نام «اوچ کلیسا» یاد کرده است.

پیشینه پژوهش

در مورد پژوهش حاضر تحت عنوان «تبارشناسی اچمیادزین بر اساس منابع تاریخی» تاکنون پژوهش‌های مستقل و جامعی به‌صورت تحلیلی صورت نپذیرفته است و فقط بررسی‌ها و پژوهش‌های محدودی در مورد نقش این نهاد دینی انجام گرفته است. بنابراین، پژوهش حاضر در راستای همین ضرورت و رفع خلاء مطالعاتی موجود انجام شده است. کتاب‌ها، مقالات و نوشته‌هایی که به‌عنوان مأخذ در این پژوهش مورد استفاده بوده و با محتوای پژوهش حاضر تناسب موضوعی دارد معرفی می‌گردد. فاطمه اروجی «مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی»[۹] را مورد بررسی قرار داده است. در پژوهش اروجی تلاش شده است تا ارتباط شاهزاده عباس‌میرزا (۱۱۶۸ - ۱۲۱۲ش) با ارامنیان و به‌خصوص اچمیادزین بررسی شود. همچنین وی به تلاش ایران برای حفظ این گفتگو و حفظ حاکمیت تاریخی خود بر آن سرزمین و همچنین اقدامات نخبگان اچمیادزین که منجر به روند جدایی ایروان از ایران و الحاق ایروان به روسیه شد، اشاره کرده است. شاهین هوسپیان در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به تاریخ شهر اچمیادزین»[۱۰] اشاره کرده است که در دوره‌های مختلف از کل منطقه نقشه‌های جغرافیایی تهیه شده است. در این نقشه‌ها، موقعیت ارمنستان را نیز مشخص و نام شهرهای مهم فلات ارمنستان ذکر شده است؛ اما از سده هفدهم میلادی به بعد نام واقار شاباد بر اساس دیری که در آن قرار گرفته به‌صورت اچمیادزین ذکر شده است. در نقشه‌های موجود به زبان‌های ارمنی، انگلیسی، روسی، ایتالیایی و عربی از «واقارشاباد» در دو جا به‌صورت «اوچ کلیسا»، دو جا به‌صورت «اکییازین» و در مابقی نقشه‌ها به‌صورت اجمیادزین نام برده‌اند. اچمیادزین جایگاه رهبری دینی ارمنیان جهان است. نخستین کلیسای ارمنیان، پس از رسمیت یافتن مسیحیت در ارمنستان، در این شهر ساخته شد. ازاین‌رو ارزش تاریخی آن به اندازه‌ای است که شایستهٔ بررسی و جست‌وجوهای تاریخی است؛ به‌ویژه آنکه کاوش‌های باستان‌شناسی سکونت‌گاه‌های بسیاری از دوره‌های پارینه‌سنگی و دوره‌های پس از آن را در این شهر نشان داده است. این جستار پژوهشی،

۹. اروجی، فاطمه. «مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی». تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش. ۲۸ (پاییز ۱۴۰۰): ۱-۳۰.
۱۰. هوسپیان، شاهن. «نگاهی به تاریخ شهر اجمیادزین». فصلنامه فرهنگی پیمان، ش. ۸۶ (زمستان ۱۳۹۶): ۱۸۱-۱۹۰.

دربردارندهٔ آگاهی‌های تاریخی و باستان‌شناختی بسیاری به‌ویژه در پیوند با تاریخ ایران است. اچ پاپازیان در پژوهشی با عنوان متن فرامین فارسی ماتناداران[۱۱] به بررسی نقش فرامین فارسی ماتناداران در روابط میان اچمیادزین و دولت قاجار پرداخته است. میناسیان در مقاله با عنوان «نقش ارامنه در ارتش ایران»[۱۲] اشاره کرده است که در ایران اسلامی بر خلاف ترکیهٔ اسلامی، ارامنه با رهبری اچمیادزین نه تنها حق حمل اسلحه را داشتند بلکه در ارتش ایران دارای واحدهای نظامی جداگانه‌ای بوده‌اند. در شروع جنگ‌های ایران و روس، تعداد کثیری سرباز ارمنی در ارتش ایران حضور داشتند. این پژوهش درصدد است با نگاهی تحلیلی به بررسی تبارشناسی اچمیادزین در منابع تاریخی بپردازد. لذا در پی پاسخ‌گویی به این سوال‌ها است: ۱- اچمیادزین چه جایگاه و کارکردی در میان مردم و حکومت‌ها داشته است ؟۲- دولت‌ها در سیر تغییر و تحول عنوان اچمیادزین چه نقشی داشته‌اند؟

۱- ارامنه ایران

یونانیان و اتیکه[۱۳] اولین کسانی بودند که قوانین و آداب مسیحیت را به ارمنیان آموختند. این معلمان و مبلغان، آموزه‌های روح القدس و مفاهیم دینی را به روش دینی یونانیان آموختند. ارامنه از اعتقادات مونوفیزیت‌ها پیروی می‌کنند. کلام خدا و انواع سرودها و دعاها را به زبان خود می‌خوانند. همچنین، عقاید ارامنه در مورد تصاویر مقدس معتدل است و غیرعادی، پر سر و صدا یا کفرآمیز نیست. در مراسم تقدیس نان و شراب، همه مردم کلیسا در آن شرکت می‌کنند و همه از راهبان و کشیشان گرفته تا کودکان نان ساده می‌خورند و از همان جام شراب می‌نوشند.[۱۴] ارمنیان پیرو کلیسای گریگوری بودند که طبق تصمیم شورای کالسدون از کلیسای ارتدکس جدا شده بود. ارامنه بیشتر در روستای «چخور سغد» زندگی می‌کردند، اما تعداد زیادی از آن‌ها در جلفا اصفهان و تعداد کمتری در همدان و سایر شهرها زندگی می‌کردند.[۱۵] اما درحالی‌که ایران اکثریت مطلق پیروان اسلام را دارد، هیچ کشوری در خاورمیانه وجود ندارد که به اندازه ارامنه شهروندان مسیحی داشته باشد. زمانی‌که ارمنستان از ایران جدا شد، تقریباً همه ساکنان آنجا زندگی زیر یوغ ایرانیان را به ترکان ترجیح دادند و در نتیجه به طور دسته‌جمعی به ایران مهاجرت کرده و در نقاط

۱۱. پاپازیان، اچ. متن فرامین فارسی ماتناداران. ایروان: آکادمی علوم ارمنستان، ۱۹۵۶.

۱۲. میناسیان، سرگئی. «نقش ارامنه در ارتش ایران». ترجمهٔ آناهید هوسپیان. پیمان، ش. ۱۸-۱۹ (زمستان و بهار ۱۳۸۰): ۱۳۲-۱۳۹.

13. Eutyche ens.

۱۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ۴۱۱.

۱۵. راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۵.

مختلف این کشور پراکنده شدند. ایرانی‌ها به گرمی از آن‌ها استقبال کردند و خیلی زود اکثر آن‌ها ثروتمند و از نظر مالی مستقل بودند.[۱۶] دولت صفوی به ارامنه آزادی و امتیاز داد تا از محیط جدید پیروی کنند و آن‌ها را تشویق به ساخت خانه‌ها و مزارع خود کرد. ارامنه کم‌کم به این آب و خاک عادت کردند و با این احساس که جزئی از پیکر بزرگ ایران هستند در حیات اجتماعی و اقتصادی ایران ظاهر شدند. به گزارش منابع «ارامنه که مردمی فعال بودند به تجارت پرداختند و در نتیجه همت و پشتکار آنان جلفا به شهری مترقی تبدیل شد».[۱۷] پیشرفت ارمنیان چنان بود که به زودی تجارت ابریشم خام، سنگ‌های قیمتی، مروارید و پارچه‌های دستباف میان ایران، هندوستان و روسیه را در دست گرفتند.[۱۸] شاهان صفوی از ارمنیان برای برقراری روابط با کشورهای خارجی همچنین از روحانیون مسیحی، اسقف‌ها و کشیشان کاتولیک اروپایی مقیم ایران برای تقویت روابط اقتصادی و سیاسی خود با دولت‌های اروپایی استفاده می‌کردند.[۱۹] اهمیت کارکرد اقتصادی و سیاسی ارامنه برای حکومت وقت ایران ثابت شده بود. به همین دلیل از آن‌ها حمایت می‌کردند.[۲۰] پس از مرگ شاه عباس یکم (۱۰۳۸- ۱۰۵۲ق) نیز، اصول سیاست ایران نسبت به رعایای ارمنی خود تغییری نیافت و کم‌وبیش تا پایان حکومت صفویان پایدار ماند. از دوران پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی، ایران به‌تدریج شکوه و نیرومندی گذشته را از دست داد. در حمله افغان‌ها به اصفهان ارامنه نقش عمده‌ای در دفاع از شهر جلفا و مقابله با تهاجم افغان‌ها بر عهده داشتند.[۲۱] قدرت و نفوذ اچمیادین در عهد شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۹ـ۱۰۷۹ق) به حدی بود که در مواردی باعث لغو فرامین سلطنتی گردید و از نفوذ مبلغان فرانسوی در ایران عهد صفوی جلوگیری کرد. رقبای اروپایی فرانسوی‌ها را در عرصه داخلی در حوزه تجارت و سیاست در ایران موانعی را برای پیشبرد اهداف فرانسوی‌ها ایجاد کردند. به‌طوری‌که انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و متحدان آن‌ها، بازرگانان ارمنی، شاه سلطان حسین صفوی را تحت فشار قرار دادند تا امتیازات داده شده به فرانسوی‌ها را ملغی کند.[۲۲] دوره پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار (۱۱۸۳-۱۲۵۰ق)، دوره آرامش نسبی برای ارامنه بود. اسماعیل رائین در کتاب خود وضع ارمنیان را در زمان فتحعلی شاه قاجار خوب توصیف کرده است.[۲۳] فتحعلی شاه به ارامنه اعتمادی زیادی داشت.[۲۴]

---

۱۶. دروویل، سفر در ایران، ۱۱۵.

۱۷. رضایی، گنجینه تاریخ ایران، ۳۷.

۱۸. درهوهانیان، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمهٔ لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی، ۱۲۷.

۱۹. پطروشفسکی، تاریخ ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، ۵۲۲.

۲۰. اعرابی هاشمی، «نقش ارامنه در تجارت خارجی صفویه»، ٦۲.

۲۱. هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، ۱۱۲ –۱۱۸.

۲۲. نوایی، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ق، ۳۳.

۲۳. رائین، ایرانیان ارمنی، ۳۸.

در زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار، جنگ‌های ایران و روس با انعقاد دو عهدنامه گلستان و ترکمنچای پایان یافت. بر اساس این قرارداد «مناطق داغستان، گرجستان، آبخازیا، خانات باکو، قره باغ، گنجه، شیروان، کعبه، دربند و تالش و تمام مناطق شرقی ارمنستان به روسیه واگذار شد».[۲۵] دولت روس به دنبال وابسته کردن اچمیادزین و کشیشان بزرگ آن بود. در واقع اچمیادزین پلی برای حضور و تأثیرگذاری روس‌ها در آسیای مرکزی و قفقاز محسوب می‌گردید. به گزارش منابع «تقریبا تمامی ارمنیان ترکیه و ایران آیین ملی و تاریخی تبار خود را که همان آیین میلادی است، رعایت می‌کنند. علاقه و اهمیتی که دولت روسیه در ارتباط صومعه اچمیادزین و کاهنان اعظم آن می‌بیند تا با کمک آن‌ها مسیر فتوحات آینده آن‌ها در آسیا هموار و هموار شود، به‌خوبی قابل درک است».[۲۶] امپراتوری روسیه در نظر داشت روستاهای خانات ایروان و نخجوان را که بر اثر جنگ‌های طولانی ویران و خالی از سکنه شده بودند، بار دیگر قابل‌سکونت سازد. همچنین، به دنبال آن بود که با متروکه کردن آذربایجان ایران به اقتصاد این منطقه لطمه بزند. روس‌ها برای تحقق این دو هدف از وضعیت نامناسبی که خان‌های آذربایجان ایران برای ساکنان ارمنی منطقه به وجود آورده بودند بهره بردند.

روس‌ها برای عملی کردن سیاست‌های خود اقدام به تبلیغات جهت مطلوب نشان دادن وضعیت زندگی برای ارمنیان در شمال رود ارس کردند. به نوشتهٔ سرکیسیان «بسیاری از ارمنیان روستاهای آذربایجان به زور ارتش روسیه تن به مهاجرت دادند و طبق برنامه‌ریزی روسیه قرار بود ۶۵٬۰۰۰ نفر به شمال رود ارس مهاجرت کنند که با مداخله عباس میرزا و ارسال نامه اعتراضی به پاسکویچ ۲۰٬۰۰۰ نفر در روستاهای منطقه باقی ماندند».[۲۷] به گزارش منابع «مهاجران در روستاها و شهرهای مختلف دشت آرارات و تعدادی از آنان نیز در روستای واقارشاباد ساکن شدند، که آمار دقیقی از شمار آن‌ها در دسترس نیست. روسیه به غیر از آنکه ارمنیان را وادار به مهاجرت کرد، حدود ۸۰٬۰۰۰ روس را، که به فرقه مالاکان معروف بودند، روانه مناطق مختلف جنوب قفقاز کرد اما آنان به علت اعتقادات مذهبی‌شان در روستای واقارشاباد ساکن نشدند. عباس میرزا، که از عواقب زیان‌بار این مهاجرت بزرگ مطلع بود، برای انصراف ارمنیان بسیار کوشید. حتی، تعدادی از دیرهای آنان، ازجمله قره‌کلیسا و استپانوس مقدس را مرمت کرد و برای انتقال مرکز دینی ارمنیان از دیر اچمیادزین به قره‌کلیسا اقداماتی صورت داد. با درگذشت عباس میرزا تلاش‌های

۲۴. درهوهانیان، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمهٔ لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی، ۳۰۴.

۲۵. دانشنامه ارمنستان مسیحی، ۳/ ۱۱۴.

۲۶. اورسول، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمهٔ علی اصغر سعید، ۱۱.

۲۷. سرکیسیان، «سکونت مجدد ارمنیان ایران توسط حکومت روسیه در ۱۸۲۸م،اجمیادزین»، ۲۴۱.

وی نیمه تمام باقی ماند».[۲۸]

۲- باور ارامنه در ساخت اچمیادزین

این بنای مذهبی دارای معماری خاصی است که مختص اماکن مسیحی است. به گزارش اورسول «ساختمان کلیسا به سبک معماری معمولی بیزانسی است، به جز گنبد آنکه به شکل مخروطی بلند است. بالای پنجره لوحی سنگی است که با مجسمه‌های قدیسان تزئین شده است. سر بزرگ آن از سنگ مرمر قرمز تراشیده شده است که بسیار شبیه همان لوح است. آن سوی دیوار کلیسا در سمت راست مقبره گروهبان مکدونالد، سفیر کمپانی هند در ایران (۱۸۳۰ میلادی) [۱۲۴۶ هجری قمری] است که در تبریز درگذشت.»[۲۹] دلیل دیگری که بر قداست کلیسا می‌افزاید این است که یکی از بزرگترین و مهم‌ترین معابد پس از بیت‌المقدس است.[۳۰] اوچ‌کلیسا به لحاظ زیبایی بصری درونی بسیار شگفت‌انگیز و دارای تزیینات خاصی است که زیبایی‌اش دو چندان می‌کند. به نوشتهٔ اورسول «روی دیوارهای داخل کلیسا نقاشی‌های غم‌انگیزی بود و کشیش راهنمای ما گفت که این کار شاگردان رافائل[۳۱] است». ارامنه خود باور دیگری برای ساخت اوچ کلیسا دارند که در شرح سفر شاردن تشریح شده است. به نوشتهٔ شاردن «همچنین ارامنه بر این باورند که عیسی مسیح نقشه کلیسای «اکس میازین» را با نوری که از آن نشأت می‌گیرد ترسیم کرد و به سن گرگوار مقدس دستور داد تا کلیسا را طبق همان نقشه بسازد، سپس زمین را در محلی قرار دادند که سنگ قرار داده شد و عیسی تمام شیاطین و ارواح شیطانی را که در معبد ارمنی بودند و سحر می‌کردند به داخل گودال انداخت. سن‌گرگوار فوراً نقطه‌ای را برداشت که دهان باز زمین توسط یک تکه سنگ مرمر بسته شده بود. می‌گویند شاه عباس کبیر سنگ مرمر بزرگ را با خود به اصفهان برد و در خزانه سلطنتی نهاد و این سنگ بزرگ را جایگزین آن کرد. زمانی‌که در اصفهان بودم با درباریان و خزانه‌داران و همه کسانی‌که فکر می‌کردم در این مورد آگاهی دارند، با علاقه صحبت می‌کردم، اما نتیجه‌ای نداشت. در سنت مذهبی ارامنه داستان دیگری از مرکز این کلیسا وجود دارد که در آن سنگ بزرگی وجود دارد، هر چند افسانه است، به آن اشاره می‌کنم. راهبان ارمنی می‌گویند در وسط این کلیسا همان مکانی است که حضرت نوح محراب و مذبحی را که ذکرش در هشتمین فصل سفر پیدایش آمده، بنا کرد و در آن مراسم قربانی به جا آورد».[۳۲]

---

۲۸. هوسپیان، «دیر تادئوس مقدس»، ۱۵.

۲۹. اورسول، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، ۱۱۹.

۳۰. جهانگیر میرزا، تاریخ نو (شامل حوادث دوره قاجاریه) از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری، ۲۶.

۳۱. نقاش معروف ایتالیایی (۱۴۸۳-۱۵۲۰م).

۳۲. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ۴۰۸/۱.

ارامنه آن را «اچمیازین»[۳۳]یعنی«یگانه پسر» گویند. به گزارش منابع این کلیسا در سال ۳۰۰ پس از میلاد ساخته شده و معروف است که وقتی کلیسا ساخته شد، زمانی‌که دیوارهای آن به قد یک انسان رسید، شیطان آن‌ها را در طول شب شکست و کارگران مجبور به بازسازی تا صبح شدند تا اینکه شیطان از تخریب آن دست کشید و کلیسا را تخریب کرد. این کلیسا «سن ژورژ» نام نهادند، زیرا ارامنه «سن ژورژ»[۳٤] را بسیار ارج می‌نهند. در میان ارامنه «اچمیادزین» با عنوان «اشت زمیازی» نیز معروف و متداول بوده است. «در ده فاصله از ایروان، تفلیس، در کنار دریاچه شیرین، جایی که رودخانه «زنگی چای» سرچشمه می‌گیرد، قرار دارد. دریاچه ماهی قزل آلا را به اندازه یک ذرع دیده است. جزیره‌ای در وسط دریاچه وجود دارد که در آن کلیسایی وجود دارد که قدمت نهصد سال دارد. یک کلیسای معروف «اوچ -کلیسا» که ارامنه آن را «اشت زمیازی» می‌نامند در دو فرسخی ایروان است». به نقل شاردن در میان کتاب‌های این کلیسا کتابی وجود دارد که نام قدیمی شهر ایروان «وقار شاپاط» بود. «واقار» اسم یکی از سلاطین ارمنی و «شاپاط» در زبان ارمنی به معنی شهر است.[۳۵]

۳- تاریخچه عنوان اچمیادزین

واژه اجمیاتسین (به ارمنی Էջմիածին) شامل دو بخش اِج (Էջ) و میاتسین (միածին) است. اِج به معنی فرود آمدن و نزول است [۳٦] و میاتسین به معنی فرزند یگانه یا یگانه‌زاد (لقب عیسای مسیح) است.[۳۷] در جمع به معنی «فرود آمدن یگانه زاد» و «نزول حضرت مسیح» است. آگاتانگغوس مورخ ارمنی قرن ۵میلادی می‌نویسد گریگور روشنگر، بنیان‌گذار مسیحیت در ارمنستان، در خواب دید که حضرت مسیح از آسمان به شهر واغارشابات یا بلاش آباد، پایتخت ارمنستان فرود آمد و با دست جایی را نشان داد که در آن کلیسا برپا شود. در همان‌جا بود که کلیسای جامع ارمنستان در سال‌های ۳۰۱-۳۰۳ میلادی ساخته شد.[۳۸] این کلیسا در آغاز «کلیسای کاتولیکه»، «کلیسای مادر» و «کلیسای جامع» نام‌گذاری شد، اما در قرون بعدی بر اساس رویداد مربوط به نزول حضرت مسیح در آن محل کلیسای اجمیاتسین نام گرفت. بنابراین این نام در ادبیات ارمنی نخست به‌صورت دو واژه جداگانه اِج میاتسین به

33. Eghmiasen.

34. Saint Georges.

۳۵. این شهر فعلا پایتخت ارمنستان شوروی است.

۳٦. غازاریان، واژه نامه ارمنی کهن، ٤٥٦.

۳۷. همان، ۱۸۲.

۳۸. دانشنامه ارمنستان مسیحی، ۳٦٦-۳٦۷.

کار رفت که اشاره به نزول حضرت مسیح در آن مکان دارد. ساهاک سوم رهبر دینی ارمنستان در اواخر قرن ۷ میلادی در سرودی مذهبی از اِج میاتسین سخن می‌گوید و می‌نویسد: یگانه‌زاد نازل شد از سوی پدر و بر ما نور افشاند.[۳۹]

شکل چسبیده اِج میاتسین یعنی اجمیاتسین که تبدیل به نام خاص شده بود، نخستین‌بار در سده‌های ۱۴-۱۵م دیده شده و برای نامیدن شهر واغارشابات و کلیسای جامع آن به کار رفته است. یکی از قدیمی‌ترین مورخانی که نام اجمیاتسین (به‌صورت چسبیده) را آورده است، توما متسوپتسی (قرن ۱۵ میلادی) است.[۴۰] بنابراین در ادبیات ارمنی مسیحی واژگان اج میاتسین (جدا از یکدیگر) نخست برای اشاره به نزول حضرت مسیح در خوابی که گریگور قدیس دیده بود پدیدار شد، سپس از قرن چهاردهم یا پانزدهم میلادی نام اجمیاتسین (به‌صورت چسبیده) رواج یافت و شهر واغارشابات و کلیسای جامع آن اجمیاتسین نامیده شد.

در مورد عنوان کلیسای اوچ یا اچمیادزین نظرات مختلفی وجود دارد. کلیسای اوچ، سه کلیسا، نام مکانی است در دو فرسخی ایروان که در آن سه کلیسا در کنار هم قرار گرفته‌اند و یکی از مکان‌های مبارک در میان ارامنه است و گفته می‌شود در زمان مسیح بوده است، به یکی ظاهر گردید. از میان این سه کلیسا که تقریباً در کنار هم قرار دارند، کلیسای میانی «بزرگ‌ترین است و سقف و دیوارهای آن تماماً سنگی است».[۴۱] مادام دیولافوا در سفرنامه کولدا و شوش شرح مفصلی از این مکان نوشته است.[۴۲] اوچ کلیسا توسط گریگور مقدس بنا نهاده شده است. از آنجایی‌که این سه کلیسا در نزدیکی یکدیگر قرار دارند، به اوچ کلیسا (سه کلیسا) معروف است. دو دلیل برای نام‌گذاری اچمیادزین روایت شده است که یک روایت دینی است که اچمیادزین را که به معنای «تنها فرزند نازل شده از آسمان» می‌داند. بر اساس داستان‌ها و افسانه‌ها دو دوشیزه باکره برای رهایی از چنگال عشق کفرآمیز دیوکلسین[۴۳] از رم فرار کرده بودند تا در گوشه‌ای از ارمنستان معتکف شوند «در آن روزگار، تیرداد[۴۴] بر این سرزمین حکومت می‌کرد و با یک دل نه

۳۹. همان، ۸۷۸ .

۴۰. متسوپتسی، تاریخنگاری، ۲۱۸.

۴۱. ر. ك: اعتمادی، گنج دانش، ۱۱۱۲.

۴۲. خاوری شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، ۲۰۱.

۴۳. دیوکلسین(Diocletien) یا به قول قدما دیو قلیتیانوس امپراتور روم (۲۴۸-۳۰۵ م) آن قدر از مسیحیان را کشته است که سال‌های آخر سلطنت وی را به نام عصر شهیدان نام نهاده‌اند.

۴۴. اگر افسانهٔ بالا را با توجه به وقایع منظم تاریخی ساخته باشند، نباید تیرداد (Tiri Dates) مورد اشاره را با تیرداد اول و دوم اشکانی که اولی پیش از میلاد مسیح، و تیرداد سوم، در سال ۳۶ بعد از میلاد، شاهنشاه ایران زمین ازجمله ارمنستان بودند، اشتباه کرد. بلکه ظاهرا منظور تیرداد سوم پادشاه ارمنستان است که در قرن چهارم میلادی می‌زیسته و هم‌زمان با امپراتور دیوکلسین در آن خطه سلطنت می‌کرده است.

صد دل عاشق آن‌ها شد و تمام تلاش خود را کرد تا دل آن‌ها را به هر وسیله ممکن حتی با توسل به زور و خشونت به دست آورد، اما او کاری نکرد و عاقبت به پایان رسید. این عشق به رسوایی می‌انجامد و آن‌گونه که شایسته او بود، به جرم رفتاری دور از حیا و نجابت مجازات می‌شود: یک روز ناگهان همه دیدند که تیرداد تبدیل به خوک شده است».[۴۵] پس از این ماجرای مفتضحانه سروش غیبی به خواهر شاه، اطلاع می‌دهد که برادرش تیرداد بی‌دین است و گرگوریوس را به جرم دعوت مردم به دین مسیحیت به چاه انداخته است. خواهر گرگوریوس را از چاه بیرون می‌آورد. مرد روحانی چند قطره آب مقدس بر تیرداد می‌پاشد و او را به حالت اولیه باز می‌گرداند و از آن زندان عجیب نجات می‌دهد. این بار پادشاه ظالم بدون تردید به دین جدید ایمان آورد و حتی یکی از معتقدان سرسخت آن شد. مردم با گرایش به مسیحیت – دین پادشاه خود – دین جدید را می‌پذیرند و گرگوریوس قدیس به‌عنوان اسقف اعظم کل ارمنستان انتخاب می‌شود و دستور می‌دهد که کلیسای اچمیادزین را که به معنای «تنها فرزند نازل شده از آسمان» است و محل آن را حضرت عیسی شخصا به او نشان داده بود، بسازند.[۴۶] به نوشتهٔ شاردن «دو کلیسای نزدیك اکس میازین یکی سنت کئآن[۴۷] و دیگر سنت رپسیم [۴۸] نام آن‌ها از دو باکره رومی گرفته شده است که در جریان نهمین دور آزار و شکنجه مذهبی به ارمنستان گریختند. این دو قدیس در همان نقطه‌ای که کلیسای فوق ساخته شده بود به شهادت رسیدند. کلیسای سنت کین در سمت راست دره هفتصد قدم و کلیسای سنت رپسیم دو هزار قدم در سمت چپ آن قرار دارد. هر دو این کلیساها نیمه ویران هستند. در قلمرو ایروان که از هر جهت بیست مایل عرض دارد، بیست و سه صومعه مردانه و پنج صومعه زنانه وجود دارد که همگی ضعیف اداره می‌شوند و هیچ کدام گنجایش بیش از پنج یا شش نفر را ندارند. به دلیل فقر شدید بیشتر وقت خود را صرف امرار معاش می‌کنند و فقط در ایام مبارک به انجام مراسم مذهبی می‌پردازند». [۴۹]

عنوان اچمیادزین به صورت‌های مختلف نوشته شده است. با توجه به گزارش‌های تاریخی اچمیادزین به‌صورت «شمیازیین» نوشته شده است. به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد که «وزارت امور خارجه، امروز وزارت جنگ را وی خبر داد که شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله از طریق خانواده خود «شمیازین» [اچمیادزین] به آن مرحله رسیده است. او هم قرار است وارد شود. علاوه بر این، «۶۰۰ نفر از

۴۵. اورسول، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمهٔ علی اصغر سعید، ۱۱۸.

۴۶. اورسول، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، ۱۱۸.

47. Sainte caiane.

۴۸. اسقف کومیتاس (Comitas) کلیسای سنت رپسیم (Sainte repsime) را در سال ۶۱۸ بنا کرد و اسقف فیلیپوس در سال ۱۶۵۳ آن را ترمیم کرد و جلو خان سر پوشیده‌ای بر آن افزود.

۴۹. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ۴۱۰.

سپاه عثمانی از راوندوز به شمیازین و اطراف آمده‌اند و از رواندوز ارتش انگلیس بـه آنجـا رفتـه اسـت».[۵۰] همچنین در منابع با عنوان «اوچ میآدزین» نیز بیان شده است. [عو چ ك لی سا] (اسم خاص) نام کلیسـای معروفی است به ایروان که در ۲۷۸ ورستی تفلیس قرار دارد.[۵۱] اما ترک‌ها هنگام اطلاق به «اچمیـادزین» از عنوان «اوچ‌کلیسا» استفاده می‌کردند. به نوشتهٔ تکتاندرفون دریابل «ایروان یکصد و پنجـاه میـل آلمـانی بـا تبریز فاصله دارد. شهریست بسیار مستحکم که در زمینی خوش آب و هوا و حاصلخیز واقع شده است. سه مایل دورتر از آنجا سه کلیسا با چند قرن قدمت وجود دارد. دو تا نیمه ویران است و سـومی کـه مهـم‌تـرین است و ترک‌ها اوچ کلیسا نامیده‌اند سالم است. قبلاً تعداد زیادی از زائران از آن بازدیـد مـی‌کردنـد. اکنـون تعداد زیادی راهبان و کشیشان یونانی وجود دارند که خود را مسیحی می‌داننـد. اعلیحضـرت شـاه بـه مـن اجازه داد که صومعه را در آنجا ببینم و او با تعدادی از نگهبانانش مرا همراهی کرد. وقتی رسیدم ارامنه از من استقبال سلطنتی کردند. ابتدا مرا به داخل کلیسا برد و دستی خشک شده را در قالبی طلایی به من نشـان داد و از طریق مترجم به من گفت که دست راست قدیس گرگور نازیانزه است که جسـد او در آنجـا دفـن شـده است. این کلیسا به‌خوبی از سنگ تراشیده ساخته شده و دارای سقفی زیبا با سوراخ مدور در وسـط اسـت. در اینجا هیچ تصویر، مجسمه و تمثال مقدسی وجود ندارد و از اینکه چرا می‌گویند این چیزهـا آنجـا بـوده است، اما اکنون ترک‌ها توان خرید زنگ و تصویر، مجسمه و تصویر را ندارند».[۵۲]

۴- دلیل ترک‌ها برای نام‌گذاری اچمیادزین به اوچ کلیسا

دلیل آنکه ترک‌ها به اچمیادزین عنوان اوچ‌کلیسا را نهادند، وجود سه دیر در نزدیکی هم به‌طوری‌که به فاصله ۱۳۰۰ متری شرق دیر دو کلیسا است که با کلیسای دیر از دور منظره‌ای بسـیار زیبـا را متصـور مـی‌نمایـد. «ایچمیادزین[۵۳] و اگارشاپات[۵٤] در دره رود ارس در غرب ایروان در بخش مرکزی جمهـوری سوسیالیسـتی شوروی ارمنستان واقع شده است. در قرن ششم قبل از میلاد وجود داشته است. این شـهر از سـال ۱۸۴ تـا ۳۴۴ میلادی پایتخت ارمنستان بوده است. کلیسای معروف ارمنی در این منطقه توسط گرگوری قـدیس در سال ۳۰۲ پس از میلاد تأسیس شد و دارای کتابخانه‌ای ارزشـمند از ادبیـات ارمنـی اسـت. نمـای داخلـی کلیسا با چهره‌های برجسته ایرانی تزیین شده است. در عین حال روغن مقدس مورد استفاده در کلیسـاهای

۵۰. فراهانی، روز شمار تاریخ معاصر ایران، ۲۱۷.

۵۱. جغرافیای قفقاز، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی، ش. ۲.

۵۲. در یابل، ایترپرسیکوم گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمهٔ محمود تفضلی، ۶۳.

53. Echmiadzin.

54.Vagarapat.

ارمنی هر هفت سال یک‌بار تهیه می‌شود. در ۱۳۰۰ متری شرق دره دو کلیسا وجود دارد که چشم‌اندازهای جالبی از کلیساهای دره در دوردست دارند. و نام [ترکی سه کلیسا][۵۵] که ترک‌ها به صومعه اچمیادزین داده‌اند از اینجا آمده است. در سال ۱۲۱۹ میلادی بین عباس میرزا ولیعهد و سیسیانوف جنگی در گرفت که به جنگ اچمیادزین معروف است در یك جا آن را «اکس میازین» می‌گویند که به معنای تن و ستبر است. به نوشتهٔ شاردن «در فاصله دو فرسنگی ایروان صومعه‌هایی با سه کلیسا وجود دارند که مقدس‌ترین کلیساهای ارامنه مسیحی به شمار می‌روند. ارمنی‌ها آن را اکس میازین[۵۶]می‌گویند؛ به معنای فرود مولود یگانه است. مردم آنجا معتقدند که این نام را به این کلیسا داده‌اند، زیرا به وضوح دیده شده که عیسی مسیح به دلیل «گرگوار» که اولین اسقف بزرگ این صومعه بود از آسمان فرود آمده است. اما مسلمانان به آن دیه اوچ‌کلیسا می‌گویند که به معنای سه کلیسا است. کلیسای اصلی اکس میازین[۵۷] نام دارد و بسیار محکم و استوار است. این بنا از تخته‌های سنگی عظیم ساخته شده است که هر یک از ستون‌های مربعی آن هفتاد و دو فوت ارتفاع دارد و همه از سنگ‌های بسیار بزرگ ساخته شده است. فضای داخلی ساختمان فاقد نقاشی و مجسمه بوده و تاریک است».[۵۸]

۵- اچمیادزین از دیدگاه سفرنامه‌نویسان

در سفرنامه الکسیس سولتیکف «اچمیادزین» با عنوان«اوچ‌میازین» نوشته شده است. سولتیکف در سفرنامه‌اش نوشته است: «وقتی به ایروان کاملا نزدیك شدم در هر دو طرف دیوارهایی برآورده از گل و خشت مشاهده کردم. در پس این دیوارها خانه‌هایی بدنما، باغ‌هایی رهاشده و بی‌باغبان. درختان سپیدار نیمه‌خشک دیده می‌شد. روزی به تماشای کلیسا اوچ‌میازین واقع در چهار فرسنگ و نیمی شهر رفتم. عامه بر این اعتقادند که این کلیسا در سال ۳۰۳ میلادی ساخته شده است».[۵۹] در برخی منابع به «اچمیادزین» به دلیل آنکه مقر کشیش بزرگ ارامنه بوده عنوان «ایچ میازین» اطلاق گردیده است. به نوشتهٔ کوتزبویه «از مشاهدهٔ کلیسا دل‌های ما در دولت اسلامی آرام شد - این کلیسا قبلا مقر کشیش ارمنی بوده و مانند چوپان از گوسفندان خود در برابر حمله گرگ محافظت می‌کند - ایچ میازین نام دارد و از ۱۵۰۰ سال پیش ساخته

55. Uçkelisa.

56. Ecs miazin.

57. X-Miajin.

۵۸. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ۴۰۷.

۵۹. شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمهٔ اقبال یغمایی، ۱۸۷۶.

شده است. در این دوره در برابر حوادث و انقلاب‌ها مقاومت کرده‌اند ».[۶۰] در منابع دیگر نام آن «اوچ میازین یعنی شناخته شده و گفته می‌شود که این کلیسا ثروت زیادی از همه نوع جمع کرده است.، به این جهت دایما گروه‌هایی از بدکاره‌های نیم‌وحشی را به سوی خود جلب می‌نمود. قلعه‌های کوچکی بوده و هستند که توسط برج کنگره احاطه شده و سکوهایی برای محافظت از آن‌ها ساخته شده‌اند. «آن‌ها بر روی دیوارها سکوهایی می‌سازند و سوراخ‌هایی در آن‌ها ایجاد می‌کنند تا مدافعان بتوانند از آنجا به محاصره کنندگان شلیک کنند. امروزه این حملات همچنان توسط کردها در مرزها، به‌ویژه مرزهای ارمنستان انجام می‌شود. در اینجا راهزنان کرد اغلب روستاییان را غافلگیر می‌کنند و حتی زیارتگاه معروف اوچ میازین نیز مورد حمله قرار گرفته است. این صومعه دارای کلیسایی است که قدمت آن به بیش از ۱۵۶۰ سال می‌رسد».[۶۱] به نوشتهٔ دروویل «در این کلیسا ثروت زیادی از انواع و اقسام انباشته شده است، به همین دلیل همیشه گروه‌هایی از اشرار نیمه وحشی را به خود جذب می‌کند، اما هر بار دزدان با شجاعت توسط اعضای کلیسا دفع می‌شوند. در چنین مواقعی از بالای تمام دیوارها که تاج‌هایشان مانند قلعه‌هایی با کنگره است به سوی مهاجمان شلیک می‌کنند و مرتب تماشا می‌کنند تا غافلگیر نشوند».[۶۲]به نوشتهٔ فووریه «این کلیسای قدیمی که در قرن چهارم پس از میلاد ساخته شده است با حصارها و برج‌هایش از بیرون شبیه قلعه نیست و به‌ویژه برای مقاومت در برابر حملات مهاجمان ساخته شده است. دزدهای مسلمان حریص گنج را در آنجا متوقف کرده‌اند».[۶۳] سالتیکوف[۶۴]روسی مشاهدات خود از کلیسا را این‌گونه توصیف می‌کند: «وضعیت آن ساختمان بسیار عجیب به نظر می‌رسید. دیوارهایش همگی کنده‌کاری شده و خطوط عجیبی بود. کشیش اینجا که یک پیرمرد سنتی بود، مقداری پنیر بز، پنیر گاومیش، شراب و غذاهای دیگر برای ما آماده کرد. ناهار می‌خوریم و از آنجا برمی‌گردیم به منزل نمودیم».[۶۵]

---

۶۰. کوتزبویه، مسافرت به ایران به‌معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷، ۶۲.

۶۱. یکی از راهب‌های این صومعه که بعداً در سن پترزبورگ ملاقات کردم، با اطمینان خاطر گفت که اساس آن در سال ۳۰۷ پس از میلاد به رهبری گرگوار کبیر مقدس گذاشته شد، در صورتی که این یک اشتباه تاریخی بود، زیرا پاپ گرگوار در سال ۶۰۴ درگذشت. بدون شک ساخت این بنای باشکوه در تاریخ معاصر پایان مشخصی داشته است. دیوارهای ضخیم آن از بلوک‌های بزرگ سنگ خاردار سیاه ساخته شده است که درزهای بین آن‌ها به سختی قابل مشاهده است و ظاهراً از خرابی‌های این زمان جان سالم به در برده است. گنبد کلیسا و دو برج کوچک بر فراز سردر بسیار دیرتر ساخته شد.

۶۲. دروویل، سفر در ایران، ۷۶.

۶۳. فووریه، سه سال در دربار ایران از ۱۳۰۶-۱۳۰۹ قمری، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، ۴۳.

۶۴. سالتیکوف در سال ۱۸۳۸ میلادی از این مکان دیدن کرد. این بنا در سال ۳۰۳ پس از میلاد ساخته شد.

۶۵. آبراهام کرتی «Abraham de Crete» کشیش معروف اوچ‌کلیسا آمدن نادر را به اوچ کلیسا و رفتاری که نسبت به کلیسا کرد و ۴۵۰ روبل روسی که به کلیسا و خلیفه داد به‌تفصیل شرح می‌دهد. ر.ک: کرتاتسی، آبراهام. تاریخ من و نادر، پادشاه ایران، ترجمهٔ جورج آ. بورنوتیان و فاطمه اروجی. تهران :کتابخانه طهوری، ۱۳۹۷ش؛ سفرنامهٔ سالتیکوف نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۱۷۳۲.

۶- اچمیادزین از دیدگاه شاهان قاجار

بررسی تحولات تاریخی و اسناد و مدارک به‌خوبی گواه آن است که سیاست اصولی دولت قاجار حمایت جدی و مستمر از اچمیادزین و مردم ارمنی تحت حکومت خود بود. به‌طوری‌که در باب عدم اجبار ارامنه به تغییر کیش از مسیحیت به اسلام توسط مسلمانان و عدم تعرض به آیین و مناسک مذهبی آن‌ها فرامین مهمی صادر کردند. در این باره به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد: «عالیجاه خلیفه داود بداند که از دیوان اعلی مقرر است که در اوجاق مذکور و در قریه‌ها و مزارع مسکونه ارامنه به طریق سابق در باب ناقوس کشیدن و تخته زدن و بانگ گفتن و مرده برداشتن کسی از اهل اسلام مانع و متعرض ایشان نشود که به آیین و قوانین خود امور مذکوره را به تقدیم رسانند و املاک و مزارع و باغات ابتیاعی و موقوفه اوجاق اوچ کلیسا بدون امر و نهی و اذن و مرخص آن عالیجاه کسی دخل و تصرف ننماید و چنانچه از جماعت مسلمانان کسی ادعائی داشته باشد بدون فرمان جهان مطاع ادعا ننماید و ارامنه را جماعت مسلمان ماذون و مرخص نمی‌باشد که جبرا و قهرا به دایره اسلام بیاورند».[٦٦]

همچنین شاهان قاجار تأکید داشتند که اگر کسی در مورد دین و آیین مسیحیت سوالاتی دارد باید به نزد علمای اچمیادزین برود و با آن‌ها سخن بگوید و برای جلوگیری از تصرف کردن اموال ملت ارامنه توسط مسلمانان نیز فرامینی به حکام و والیان مناطق صادر کرده بودند. در این باره به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد: «عالیجاه خلیفه اپرم بداند که چون اختیار ارامنه اینطرف در ظل عاطفت شاهنشاهی آسوده‌اند در کف کفایت ماست و محافظت از دین و ناموس آن‌ها بر ما لازم است لهذا بانعالیجاه مقرر می‌گردد که ارامنه اینحدود را موافق شریعت حضرت عیسی که در دست آنعالیجاه و الی حال به همان طریق رفتار می‌کرده‌اند نگاه داشته، آن‌ها را از تصرفات ملت نصاری ممنوع دارد و اگر کسی را در دین و آیین آن ها سخن باشد می‌باید نزد آنعالیجاه آمده با آنعالیجاه و علمای ملت مسیح مباحثه نماید و جواب خود بشنود می‌باید در این باب به نحو معمول و مرتب دارد».[٦٧]

شاهان قاجار با توجه به قوانین داخلی ارامنه مقرر کرده بودند تا سلسله مراتب داخلی در زمینه تعیین بزرگ و کوچک، نجیب و غیرنجیب موقوف به تشخیص خلیفه باشد و تعیین مراتب در میان ارامنه فقط بر عهده خلیفه اوج کلیسا باشد و تمامی ارامنه تابع این امر ملوکانه باشند. در این باره به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد: «عالیجاه خلیفه اپرم بداند که عریضه ارادت فریضه آنعالیجاه ملحوظ نظر بر رای مهر ضیاء ظاهر و هویدا گردید این که عرض کرده بود که فی ما بین ملت نصاری تعیین بزرگ و کوچک و نجیب

٦٦. ماتناداران، اسناد خطی مجموعه ماشتوس مقدس، پ۱،ج۱، ش۸. سند مورخ ربیع الاول ۱۲۱۹ق.

٦٧. ماتناداران، اسناد خطی مجموعه ماشتوس مقدس، پ۱،ج۱، ش٦٨. سند مورخ ربیع الاول ١٢٣٦ق.

و غیرنجیب موقوف به تشخیص و تعیین آنعالیجاه باشد و بزرگان و نجباء را فی‌مابین ملت مزبوره محترم شمارند محض مرحمت به آنعالیجاه استدعای آنعالیجاه را مقرون به بانجاح فرموده رقم مطاع لازم الاتباع بافتخار عالیجاه امیر الامرالعظام حسین خان سردار بیگربیگی ایروان شرف صدور یافت که نجبای ملت مزبوره را موقوف به تشخیص و تعیین آنعالیجاه داند و قدغن لازمه نماید که هر که را آنعالیجاه محترم شمارد حرمت او را لازم شمارد».[۶۸]

در احکام فرامین شاهان قاجار تقدم عنوان «اچمیادزین» بر این معبد مورد تأکید قرار گرفته و عنوان «اوچ کلیسا» را عنوان اُخری ذکر گردیده که بعدها به این معبد مقدس اطلاق گردیده است. در واقع عنوان «اچمیادزین» که در میان ارامنه رایج و متداول بوده است نیز مورد تأکید دولت قاجار بوده است و این نشان می‌دهد که عنوان اصلی معبد مقدس همان «اچمیادزین» است. در این باره به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد: «حکم والا شد آنکه خداوند دانا که بلند ایوان خلافت را کاه به فر کوهر مهراسای ذات مسیح مزین و گاه به فروغ تاج عرش فرسای صاحب معراج روشن داشته چون رواق خلافت آئین اوجاق کردون انطباق را که مورد فیوضات ابد و مدار شوکت موید سلطنت موبد است به نیابت و ولایت ما محکم نموده و احکام بهیة ما را تالی اوامر علیه پادشاهی لازالت نافذه در اقطار ممالک بسیطه نافذ و مسلم فرموده است با شکر این نعمت سانیع و منت سانع ثبت نیت علیا کرده‌ایم که چنانکه عنایات پادشاهی آفتاب وار جود فایض و حمایت سانع بر همکان شایع دارد ما نیز پرتو آن نور و جلوه ان ظهور و تجلی ان طوریم باشاعه فیض عام و اشاعه لطف تمام قریب وبعید وضیع و شریف مسلم و ترسا را در حومه حمایت محذور آوریم در مسجد و کلیسا که مقصود از هر دو یکی است عابد و ترسا طریق دعا پویند و در پنهان و پیدا که نظر حق بین هر دو یکی است زاهد و راهب رسم ثنا جویند علی هذه المراتب رواج اوجاق و معبد ایجمیازین را که بعبارة اخری اوج کلیسا گویند و از دیرگاه مقصد طوایف ارامنه سکنه هفت اقلیم می‌باشد».[۶۹]

نتیجه گیری

اچمیادزین، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای جهان و مرکز مذهبی ارامنه، نقش بسیار مهمی در تاریخ و فرهنگ ارامنه و همچنین در تعامل با حکومت‌ها داشته است. این کلیسا نه‌تنها به‌عنوان یک مکان عبادت بلکه به‌عنوان نماد هویت ملی و فرهنگی ارامنه مطرح بوده است. در طول تاریخ، دولت‌ها و

۶۸. ماتناداران، اسناد خطی مجموعه ماشتوس مقدس،پ۱، ج۱، ش۳۶. سند مورخ ربیع الاول ۱۲۲۷ق.
۶۹. ماتناداران، اسناد خطی مجموعه ماشتوس مقدس، ج۱، ش۱۲. سند مورخ ربیع الاول ۱۲۲۵ق.

حکومت‌های مختلفی بر سرزمین ارمنستان حاکم بوده‌اند. هر یک از حکومت‌ها تأثیراتی بر روی اچمیادزین و جایگاه آن در جامعه داشتند. در ادوار مختلف تاریخی، این کلیسا به‌عنوان مرکز سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمل کرده و توانسته است نقش مهمی در حفظ هویت ارمنی‌ها ایفا کند. در دوره‌هایی که ارامنه تحت فشارهای سیاسی یا نظامی قرار داشتند، اچمیادزین به‌عنوان پناهگاهی برای حفظ فرهنگ و مذهب ارمنی‌ها بود. اچمیادزین همچنین به‌عنوان نماد وحدت و همبستگی میان مردم ارمنستان شناخته می‌شود. در مواقعی که جامعه ارمنی با چالش‌های داخلی یا خارجی مواجه می‌گردید، این کلیسا توانست به‌عنوان یک مرکز برای همفکری و سازماندهی عمل کند. مراسم‌های مذهبی و فرهنگی که در این مکان برگزار می‌گردید، نه تنها جنبه‌های مذهبی بلکه ابعاد اجتماعی و ملی را نیز در بر می‌گرفت. بنابراین، اچمیادزین نه تنها یک مکان مذهبی بلکه یک نماد فرهنگی و ملی برای ارامنه بود. این کلیسا به‌عنوان یک نهاد مستقل مذهبی، توانست در برابر تغییرات سیاسی و اجتماعی مقاومت کند و همچنان جایگاه خود را در میان جامعه ارامنه و حکومت‌های وقت حفظ نماید. نقش آن در تاریخ ارمنستان نشان‌دهنده ارتباط عمیق میان مذهب، فرهنگ و هویت ملی ارامنه بود. کارکرد و نقش اچمیادزین در تنظیم روابط میان ارامنه و دولت قاجار به‌عنوان یک نقش پیونددهنده و هماهنگ‌کننده بود. به‌طوری‌که این نقش و کارکرد اچمیادزین باعث گردیده بود که مردم ارمنی ساکن در قلمرو جغرافیایی دولت قاجار در کنار مردم مسلمان ایران در یک همزیستی با عقاید و آراء و مناسک متفاوت زندگی کنند. اچمیادزین به‌عنوان یک نهاد بزرگ دینی و اجتماعی، نقطه عطفی در نگاه شاهان قاجار نسبت به ارامنه در ایران به وجود آورد. اچمیادزین توانست با رویکردهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، زمینه تعامل میان مسلمانان و ارامنه مسیحی و همچنین ارتقاء سطح زندگی اجتماعی آن‌ها را فراهم آورد. ساخت چندین کلیسا در نواحی مختلف، نبود اجبار برای تغییر مذهب و نیز حمایت کارگزاران قاجار از کلیسای جامع اچمیادزین، گواه روشنی از رویکرد و عمل‌گرایی دولت قاجار در تعامل با ارامنه بوده است.

فهرست منابع

اعتمادی، بابک. گنج دانش. تهران: پیام عدالت، ۱۳۹۷ش.

اعرابی هاشمی، شکوه السادات. «نقش ارامنه در تجارت خارجی صفویه»، پیمان، سال چهارم، ش. ۱۱ و۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۹): ۲۵-۳۷.

اروجی، فاطمه. «مناسبات عباس میرزا با کلیسای اچمیادزین با تکیه بر اسناد آرشیوی». تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش. ۲۸ (پاییز ۱۴۰۰): ۱-۳۰.

https://doi.org/10.22034/jiiph.2021.43966.2159

اورسول، ارنست. سفرنامه قفقاز و ایران. ترجمهٔ علی اصغر سعیدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲ش.

پاپازیان، اچ. متن فرامین فارسی ماتناداران. ایروان: آکادمی علوم ارمنستان، ۱۹۵۶.

پطروشفسکی، پیگلوسکایا. تاریخ ایران. ترجمهٔ کریم کشاورز. تهران، پیام، ۱۳٦۳ش .

جهانگیر میرزا. تاریخ نو (شامل حوادث دوره قاجاریه) از سال ۱۲٤۰ تا ۱۲٦۷ قمری. به‌تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: علم. ۱۳۸٤ش.

خاوری شیرازی، فضل الدین. تاریخ ذوالقرنین. به‌تصحیح ناصر افشار. تهران: سازمان چاپ و انتشارت، ۱۳۸۰ش.

دانشنامه ارمنستان مسیحی. ایروان: نشر دانشنامه‌های ارمنی، ۲۰۰۲م .

داوودخان، ماردوس. جغرافیای قفقاز. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، ش. ۲. تهران: کتابخانه ملی، ۱۸۷۰م.

درهوهانیان، هاروتون. تاریخ جلفای اصفهان. ترجمهٔ لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی. اصفهان: زنده رود، ۱۳۷۹ش.

در یابل، گئورگ تکتاندرفون. ایترپرسیکوم گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول. ترجمهٔ محمود تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ش.

درووِیل، گاسپار. سفر در ایران. تهران: شباویز، ۱۳۷۰ش.

راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. تهران: امیر کبیر، ۱۳۵٤ش.

رائین، اسماعیل. ایرانیان ارمنی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵٦ش.

رضایی، عبدالعظیم. گنجینه تاریخ ایران. تهران: اطلس، ۱۳۷۸ش.

سالتیکوف، آلکسی دیمتری یویچ. مسافرت به ایران. ترجمهٔ محسن صبا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.

سرکیسیان، نوریک. «سکونت مجدد ارمنیان ایران توسط حکومت روسیه در ۱۸۲۸م، اجمیادزین»، پیمان، سال بیست و دوم، ش.۲ (۲۰۱۲): ۵۵-٦۹.

شاردن، ژان. سفرنامه شاردن. ترجمهٔ اقبال یغمایی. تهران: توس، ۱۳۷۲ش.

غازاریان، واژه نامه ارمنی کهن. ایروان، ۲۰۰۰م.

فراهانی، حسن. روز شمار تاریخ معاصر ایران. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵ش.

فووریه، ژوآنس. سه سال در دربار ایران از ۱۳۰٦-۱۳۰۹ قمری. ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی. تهران: نشر علم، ۱۳۸۵ش.

کرتاتسی، آبراهام. تاریخ من و نادر، پادشاه ایران. ترجمهٔ جورج آ. بورنوتیان و فاطمه اروجی. تهران :کتابخانه

طهوری، ۱۳۹۷ش.

کوتزبویه، موریس دو. مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷. تهران: امیر کبیر، ۱۳٤۸ش.

گوستیکیان، کریستینه، فرامین فارسی ماتناداران(۱۸۲۹-۱۷۹۸)، ایروان، ارمنستان، ج۲۰۲۱،۵، شماره های : ۸/۱، ۱۲/۱، ۳٦/۱، ٦۸/۱ .

متسوپتسی، توما. تاریخنگاری. به‌کوشش لئون خاچیکیان. ایروان: نشر ماگاقات، ۱۹۹۹م.

میناسیان، سرگئی. «نقش ارامنه در ارتش ایران». ترجمهٔ آناهید هوسپیان. پیمان، ش. ۱۸-۱۹ (زمستان و بهار ۱۳۸۰): ۱۳۲-۱۳۹.

نوایی، عبد الحسین. اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ق. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۶۳ش.

هنوی، جونس. هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی. تهران: یزدان، ۱۳٦۷ش.

هوسپیان، شاهن. «دیر تادئوس مقدس». پیمان، سال دوازدهم، ش٤٦ (زمستان ۱۳۸۷): ۵-۳۷.

هوسپیان، شاهن. «نگاهی به تاریخ شهر اجمیادزین». فصلنامه فرهنگی پیمان، ش.۸۶ (زمستان ۱۳۹۶): ۱۸۱-۱۹۰.

Transliterated Bibliography

A'rābī Hāshimī, Shukuh al-Sādāt. "Naqsh Arāmanah dar Tijārat Khārijī Ṣafavīyah". *Piymān*, yr. 4, no. 11-12 (spring and summer 2000/1379): 25-37.

Chardin, Jean. *Safarnāmah Chardin*, translated by Iqbāl Yāghmāyī. Tehran: Tūs, 1993/1372.

Dānishnāmah Armanistān Masīḥī. Iravān: Nashr Dānishnāmah-hā-yi Armanī, 2002/1422.

David Khanoff, Martirosse. *Jughrāfīyā-yi Qafqāz*. Nuskhah-yi Khaṭṭī Kitābkhānah-yi Millī, no. 2, Tehran: Kitābkhānah-yi Millī, 1870/1287.

Dir Huvhāniyān, Hārūtūn. *Tārīkh Julfā-yi Isfahān*. translated by Li'ūn Mīnāsiyān va Muḥammad 'Alī Musavī Farīdanī. Isfahān: Zandah Rūd, 2000/1379.

Drouville, Gaspard. *Safar dar Irān*. Tehran: Shabāvīz, 1991/1370.

Farāhānī, Ḥasan. *Rūz Shumār Tārīkh Mu'āṣir-i Irān*. Tehran: Mū'assisah-yi Muṭāli'āt va Pazhūhish-hā-yi Sīyāsī, 2006/1385.

Fauvrier, Joannes. *Si Sāl dar Darbār Irān az 1927/1306-1930/1309 Qamarī*. translated by 'Abbās Iqbāl Āshtīyānī. Tehran: Nashr 'Ilm, 2006/1385.

Ghāzārīyān. *Vāzhahnāmah Armanī Kuhan*. Iravān: 2000/1379.

Hanway, Jonas. *Hujūm Afghān va Zavāl Dawlat Ṣafavī*. translated by Ismāʿīl Dawlatshāhī. Tehran: Yazdān, 1988/1367.

Hovsepian, Shahen. "Diyr Thaddeus Muqaddas". *Pīymān*, yr. 12, no. 46 (winter 2008/1387): 5-37.

Hovsepian, Shahen. "Nigāhī bi Tārīkh Shahr Ejmiadzin". *Faṣlnāmah-yi Farhangī Pīymān*, no. 86 (winter 2018/1396): 181-190.

Iʿtimādī, Bābak. *Ganj Dānish*. Tehran: Payām ʿAdālat, 2018/1397.

Jahāngīr Mīrzā. *Tārīkh-i Nū (Shāmil Ḥavādiṯ Dawrah-yi Qājārīyah) az Sāl 1824/1240 tā 1850/1267*. ed. ʿAbbās Iqbāl Āshtīyānī. Tehran: ʿIlm, 2005/1384.

Kertatsi, Abraham. *Tārīkh Man va Nādir, Pādish Irān*. translated by George A Bournoutian va Fāṭimah Orūjī. Tehran: Kitābkhānah Ṭahūrī, 2019/1397.

Khāvarī Shīrāzī, Faẕl al-Dīn. *Tārīkh Ẕū al-Qarnīn*. Ed. Nāṣir Afshār. Tehran: Sāzimān Chāp va Intishārāt, 2002/1380.

Kostikyan, Kristine. *Farāmīn Fārsī Matenadaran (1798/1212-1829/1244).* Iravān, Armanistān, J 2021, 5, no. 8/1, 12/1, 36/1, 68/1.

Kotzebue, Maurice de. *Musāfirat bi Irān bi Maʿīyat Safīr Kabīr Rūsīyah dar Sāl 1817/1232.* Tehran: Amīr Kabīr, 1969/1348.

Metsopetsi, Tovma. *Tārīkhnigārī*. researched by Levon Khachikyan. Iravān: Nashr Māgāqāt, 1999/1378.

Minasian, Sergey. "Naqsh Arāmanah dar Artish Irān". translated by Anahide Hovsepian. *Pīymān,* no. 18-19 (winter and Spring 2001/1380): 132-139.

Navāyī, ʿAbd al-Ḥusayn. *Asnād va Mukātibāt Sīyāsī Irān az Sāl 1693/1105-1722-1135*. Tehran: Mūʾassisah-yi Muṭāliʿāt va Taḥqīqāt-i Farhangī, 1984/1363.

Orsolle, Ernest. *Safarnāmah Qafqāz va Irān*. translated by ʿAli Aṣghar Saʿīdī. Tehran: Pazhūhishgāh-i ʿUlūm-i Insānī va Muṭāliʿāt-i Farhangī, 2003/1382.

Orūjī, Fāṭimah. "Munāsibāt ʿAbbās Mīrzā bā Kilīsāy Etchmiadzin bā Tikīyah bar Asnād Ārshīwī". *Tārīkhnāmah-yi Irān baʿd az Islām*, no. 28 (autumn 2021/1400): 1-30.

Papazyan, H. *Matn Farāmīn Fārsī Matenadaran.* Iravān: Ākādimī ʿUlūm Armanistān, 1956/1375.

Petrushevskii, Pavlovich. *Tārīkh Irān.* translated by Karīm Kishāvarz. Tehran: Payām, 1984/1363.

Rāʾīn, Ismāʿīl. *Irānīyān Armanī*. Tehran: Amīr Kabīr, 1977/1356.

Rāvandī, Murtażā. *Tārīkh-i Ijtimāʿī Irān*. Tehran: Amīr Kabīr, 1976/1354.

Riżāyī, ʿAbd al-ʿAẓīm. *Ganjīnah-yi Tārīkh Irān.* Tehran: Aṭlas, 1999/1378.

Saltykov, Aleksei Dmitrievich. *Musāfirat bi Irān*. translated by Muḥsin Ṣabā. Tehran: Intishārāt-i ʿIlmī va Farhangī, 2003/1381.

Sargsyan, Norik. "Sukūnat Mujadad Armanīyān Irān Tavasuṭ Ḥukūmat Rūsīyah dar 1828/1206, Ejmiadzin". *Pīymān*, yr. 22, no. 2 (2012/1390): 55-69.

Van der Iabel, George Tectander. *Iter persicum Guzārish Sifāratī bi Darbār Shāh ʿAbbās Avval*. translated by Maḥmūd Tafażulī. Tehran: Bunyād Farhang Irān, 1972/1351.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.105-128

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 18-05-2024 Revise Date: 15-08-2024 Accept Date: 23-09-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.87807.1302 Article type: Research Article

A Comparative Analysis of the Cultural and Economic Measures Taken by *Muḥammad-ʻAlī Mīrzā Dawlatshāh* and *Imāmqolī Mīrzā ʻImād al-Dawlah* in Kermanshah

Ghobad Rade, PhD Candidate, Post-Islamic Iranian History, Department of History, Islamic Azad University, Sananjad branch, Sanandaj, Iran

Dr. Mohammad Qorban Kiany (Corresponding Author), Assistant Professor, Department of History, Islamic Azad University, Sanandaj branch, Sanandaj, Iran

Email: mohammad.kiany@yahoo.com

Dr. Mohammad Sheikh Ahmadi, Assistant Professor, Department of History, Islamic Azad University, Sanandaj branch, Sanandaj, Iran

Dr. Sajjad Dadfar, Associate Professor, Department of Historical Studies, Faculty of Literature and Huanities, Razi University, Kermanshah, Iran

Abstract

Kermanshah owes its reconstruction after the complete destruction by the Mongols to the *Zanganih* family, especially *Shaykh ʻAlī Khān Zanganih*, the governor of the city, who later rose to the position of the Prime Minister of Safavids. However, the modern identity and social, religious, and urban structures of the city are indebted to the rule of *Dawlatshāh* and his descendants during the *Qājār* era. *Dawlatshāh*'s actions were not limited to architecture and construction, but also included the influential presence of the clergy, cultural transformations, the presence of merchants, the presence of Persian poets from other Iranian cities, and the alignment of the people of Kermanshah with the central government in comparison to the situation in other Kurdish regions. *Dawlatshāh*'s death and *Muḥammad Shāh*'s animosity towards his descendants brought about another fall into a period of decline and inactivity for Kermanshah, until *Nāṣir al-Dīn Shāh* rose to power. During this time, the city flourished again due to the efforts of *ʻImād al-Dawlah*, one of *Dawlatshāh*'s sons. In this context, the following questions arise: What were the cultural and economic measures taken by the two rulers in Kermanshah? and how do the conditions of Kermanshah compare during the reign of each ruler? The present study aims to explore these questions using the analytical-descriptive approach and historical data.

Keywords: *Qājār* era, Kermanshah, *Dawlatshāh*, *ʻImād al-Dawlah*, cultural initiatives, economic initiatives, comparative analysis

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۲۸ - ۱۰۵

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶ x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.87807.1302

بررسی تطبیقی اقدامات فرهنگی و اقتصادی محمدعلی میرزا دولتشاه و امامقلی میرزا عمادالدوله در کرمانشاه

قباد رده

دانشجوی دکتری ایران بعدازاسلام گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

دکتر محمدقربان کیانی(نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

Email: mohammad.kiany@yahoo.com

دکتر محمد شیخ احمدی

استادیار گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

دکتر سجاد دادفر

دانشیار گروه علوم تاریخی، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی، دانشگاه رازی،کرمانشاه، ایران

چکیده

بازسازی شهر کرمانشاه پس از ویرانی کامل آن به دست مغولان مرهون خاندان زنگنه به‌ویژه شیخعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاه است که مدتی پس از آن به مقام صدراعظمی صفویان رسید،اما هویت جدید و ساختار نوین اجتماعی، دینی و شهری کرمانشاهان وام‌دارحاکمیت دولتشاه و فرزندانش در دورهٔ قاجاریه است. اقدامات دولتشاه صرفاً به معماری و ساخت ابنیه محدود نبود، حضور تاثیرگذار روحانیت، تغییرات فرهنگی، حضور تجار، شاعران پارسی‌زبان از سایر شهرهای ایران و هم‌گرایی مردم کرمانشاه در قیاس با سایر مناطق کردنشین با دولت مرکزی از نتایج حاکمیت مقتدرانه دولتشاه بود. با مرگ دولتشاه و عداوت محمدشاه با فرزندان وی،کرمانشاه دوباره در سراشیبی رکود و انحطاط افتاد تا اینکه در دوره ناصرالدین شاه و در سایه اقدامات عمادالدوله از فرزندان دولتشاه، توانست دوباره سر برآورد. این سوال مطرح می‌شود که اقدامات فرهنگی و اقتصادی این دو حاکم در کرمانشاه چگونه بوده است و وجوه تشابه و تمایز مهم وضعیت کرمانشاه در این زمینه در دوران دو شخصیت ذکر شده شامل چه موارد مهمی است؟ در این مقاله با روش تحلیلی و توصیفی و به کمک داده‌های تاریخی به این مهم پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه،کرمانشاه، دولتشاه، عمادالدوله، اقدامات فرهنگی، اقدامات اقتصادی، مقایسه تطبیقی.

مقدمه

در زمان روی کار آمدن قاجارها، سرحدی بودن جغرافیای کرمانشاهان و هم‌جواری آن با عتبات عالیات و همچنین ساختار عشیره‌ای آن، بستر مناسبی برای ابراز شایستگی و لیاقت شاهزاده محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاهان فراهم کرد. از آنجا که وی خود را برای ولیعهد بودن لایق‌تر می‌دانست، تلاش کرد در ایالت کرمانشاهان شایستگی خویش را در تقابل با عباس میرزا نشان دهد. حکومت مقتدرانه و اقدامات سیاسی، فرهنگی و مذهبی دولتشاه در تقابل با دولت عثمانی و روسای عشایر کُرد منطقه، باعث هم‌گرایی عشایر این دیار با حکومت مرکزی گردید. «محمدعلی میرزا دولتشاه تقریبا همان کاری را که برادرش نایب السلطنه، در آذربایجان انجام می‌داد، در سطحی محدودتر، در ایالت کرمانشاهان آغاز کرد. او مردم را متحد کرد و شهر کنونی را از نو بنا نهاد. دو افسر فرانسوی به اسامی «دکور» و «دوو» ماموریت یافتند به سازمان نظامی زیر فرمان او، سر و سامانی بدهند».[۱] اغلب منابع معاصر قاجارها برآنند که شکل‌گیری شهر کرمانشاه مرهون اقدامات شاهزاده محمدعلی میرزا بود و از دوران ساسانیان تا دوره قاجاریه این جغرافیا روی آبادانی ندیده است.[۲]

مرگ نابه‌هنگام دولتشاه و سپس روی کار آمدن محمدشاه قاجار فرزند عباس میرزا، باعث شد که فرزندان و خانواده دولتشاه مورد غضب و عداوت محمدشاه قرار گیرند.[۳] خاندان دولتشاهی در دوره ۱۴ ساله حکومت محمدشاه قاجار، کاملاً از مناصب حکومتی دور بودند.[٤] با روی کار آمدن ناصرالدین شاه، به دعوت وی امامقلی میرزا به تهران رفت و در قصر گلستان حضور شاه بار یافت.[٥] امامقلی میرزا در سال ۱۲۶۸ق به حکومت کرمانشاه منصوب گشت.[٦]

بیان مسئله

با توجه به حاکمیت دولتشاه و عمادالدوله در کرمانشاه این مسئله مطرح می‌شود که سیاست‌ها و اقدامات فرهنگی ایشان به چه صورتی بوده است و چه تمایز و تفاوت‌هایی با هم داشته است. زمانه و شرایط اجتماعی و جایگاه دولتشاه و عمادالدوله دارای تفاوت‌های زیادی بوده است. ازجمله دولتشاه از طرف

---

۱. اوبن، ایران امروز، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، ۳۳۹.

۲. گروته، سفرنامه گروته، ترجمهٔ مجید جلیلوند، ۹۲.

۳. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۷.

٤. سپهر، ناسخ التواریخ، ۵۲۵/۱.

٥. فرمانفرماییان، زیر نگاه پدر (خاطرات مهرماه فرمانفرماییان از اندرونی)، ۲۷.

٦. خورموجی، نزهت الاخبار، ۱۱۲.

پدرش به حاکمیت منصوب گشت و خود را لایق مقام ولیعهدی می‌دید و با توجه به ویژگی‌های شخصیتی که داشت، نقش قدرتمندی در مواجه با دولت عثمانی ایفا کرد و در هویت مذهبی کرمانشاه و نیز شکل‌گیری شهرنشینی کرمانشاه عامل مؤثری بود. با روی کار آمدن عمادالدوله جایگاه وی در آغاز چندان قوی نبود. وی برای رهایی از عداوت محمدشاه قریب به دوازده سال به کرمان رفت و تنها با مرگ وی بود که توانست خود را به ناصرالدین شاه معرفی کند و لذا با وجود داشتن جایگاه مهم در حکومت ناصرالدین شاه، دیگر یک فرد منصوب بود تا اینکه یک شاهزاده با اختیارات بیشتر در قیاس با پدرش به شمار آید.

تاکنون تحقیقی مستقل درباره این موضوع صورت نگرفته است ولی با مضامین مشابه در ارتباط با محمدعلی میرزا دولتشاه و عمادالدوله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

اردشیر کشاورز در کتاب زندگی و زمانه محمدعلی میرزای دولتشاه به موارد مهمی از زندگی دولتشاه پرداخته است. با این وصف چنین اثر قطوری بیشتر رویکرد توصیفی دارد و دربارهٔ اقدامات فرهنگی محمدعلی میرزا بسیار کم و محدود و به‌طورکلی به مسئله اشاره کرده است.

اردشیر کشاورز در کتاب زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، به زندگی عمادالدوله پرداخته است. نویسنده در این اثر به وقایع سیاسی پرداخته است. در این اثر نویسنده بیشتر بر شخصیت عمادالدوله تمرکز کرده است. با توجه به اینکه نویسنده در دو کتاب ذکر شده نظری مساعد و موافق با دولتشاه و عمادالدوله داشته است می‌توان گفت دیدگاه ایشان نسبت به اقدامات این شخصیت‌ها منتقدانه نبوده و او از این دو حاکم دفاع کرده است.

نویسندگان در مقالهٔ «اقدامات امنیتی-انتظامی محمدعلی میرزا دولتشاه در غرب کشور»[۷] با اشاره به رقابت میان دولتشاه و عباس میرزا بر آن است که حکمرانی در غرب کشور به مرکزیت کرمانشاه فرصت مغتنمی را در اختیار محمدعلی میرزا قرار داد و او با اقدامات امنیتی و نظامی متعدد، خود را به یکی از قدرتمندترین شاهزادگان غرب کشور و رقیب جدی عباس میرزا تبدیل کرد و با اقدامات داخلی و خارجی متعدد در پی تبدیل حاکمیت کرمانشاهان به حاکمیت سرتاسر ایران بود.[۸] موضوع مقاله یادشده اقدامات امنیتی و نظامی محمدعلی میرزا است و لذا نویسندگان به سایر اقدامات وی در زمینه‌های مختلف و همچنین اقدامات عمادالدوله توجهی نداشته‌اند.

---

۷. آقازاده، جعفر؛ خوش‌آب، فرزاد و سجاد حسینی. «اقدامات امنیتی-انتظامی محمدعلی میرزا دولتشاه در غرب کشور». فصلنامه علمی ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی، سال هشتم، ش. ۲۸ (۱۴۰۰): ۱۰۳-۱۲۲.

۸. همان،۴۳-۴۲.

مقالهٔ «خاندان دولتشاهی در مواجهه با عثمانی»[۹] صرفاً به نقش مهم دولتشاه در مقابله با دولت عثمانی پرداخته است. حضور قدرتمند دولتشاه در اوج نبردها میان ایران و عثمانی و درست در هنگامه نبرد با روسیه باعث شد خاطر دربار از بابت مرزهای غربی آسوده باشد. بنابراین در این مقاله کارکرد نظامی و سیاسی محمدعلی میرزا دولتشاه مورد توجه بوده است.

۱- محمدعلی میرزا دولتشاه

یکی از ویژگی‌ها و یا امتیازات مهم فتحعلی‌شاه قاجار داشتن فرزندان زیادی بود که توانست به کمک آن‌ها حکومت خود را در مناطق مختلف ایران زمین تثبیت و تداوم بخشد. بنابراین شاهزادگان قدرت و استقلال کافی در مناطق تحت اختیار خود داشتند. فتحعلی شاه، محمدعلی میرزا دولتشاه را که از عباس میرزا بزرگتر بود به‌عنوان حکمران غرب ایران منصوب کرد.

یکی از تفاوت‌های مهم محمدعلی میرزا با سایر برادرانش در تقابل با عباس میرزا، آن بود که محمدعلی میرزا خود را ولیعهد برحق پدرش فتحعلی‌شاه تصور می‌کرد و چنین تصوری از همان اوان کودکی در وی شکل گرفته بود. در این باره روایتی ذکر شده است که آقامحمدخان قاجار یک شمشیر کهنه را به محمدعلی میرزا داد و از او پرسید که چگونه با این سن کم می‌خواهی از این شمشیر استفاده کنی؟ محمدعلی میرزا در همان کودکی در جواب گفت می‌خواهم در آینده با آن سرت را از تنت جدا کنم و برادرم عباس میرزا را به قتل برسانم، چون شما به من ظلم کردید و او را در مقام ولیعهدی بر من ترجیح دادید! آقا محمدخان دستور داد او را بکشند که با پادرمیانی اطرافیان بخشیده شد.[۱۰] مورخان دلیل عمده ترجیح عباس میرزا به محمدعلی میرزا را در تفاوت میان نسب مادری آن دو نفر ذکر کرده‌اند. مادر عباس میرزا از قاجاریه بود درحالی‌که مادر محمدعلی میرزا یک کنیز گرجی بود.[۱۱]

برخی مورخان سرآغاز حضور محمدعلی میرزا در کرمانشاه را به گرایش امرای کُرد بابان در سلیمانیه به دولت قاجاریه می‌دانند. حکمرانان سلیمانیه و شهرزور را حکمران بغداد با موافقت ایران برمی‌گزید. در سال ۱۲۲۱ق که عبدالرحمن پاشا بابان به جای ابراهیم پاشا نشست، علی پاشا حکمران بغداد او را از شهرزور بیرون کرد. مخالفت حکمران بغداد با درخواست فتحعلی شاه مبنی بر تأیید حکمرانی عبدالرحمن

---

۹. خاکسار بلداجی، ابراهیم و علی اکبر کجباف. «خاندان دولتشاهی در مواجهه با عثمانی». فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال شانزدهم، ش. ۶۳ (۱۳۹۴): ۸۰-۵۷.

۱۰. عضدالدوله، تاریخ عضدی، ۱۴۱.

۱۱. سپهر، ناسخ‌التواریخ، ۵۴۴/۱؛ خاوری، تاریخ ذو القرنین، ۹۷۳/۳.

پاشا موجب جنگ میان عثمانی و ایران شد و فرماندهی این جنگ با محمدعلی میرزا دولتشاه بود.[۱۲]

۲- امامقلی میرزا عمادالدوله

برخی محققان معتقدند که امیرکبیر، امرای زنگنه را بر شاهزادگان قاجار ترجیح می‌داد و لذا تا زمانی که وی بر منصب قدرت بود، عمادالدوله نتوانست حاکمیت کرمانشاه را به دست آورد و این اتفاق پس از به قتل رسیدن امیرکبیر رخ داد و برای تأیید گفته‌های خویش به ارتباط حسنه عمادالدوله با مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری اشاره می‌کنند و یا از انتساب پدر امیرکبیر به جغرافیای کرمانشاهان و رابطه نزدیک وی با امرای متنفذ زنگنه بحث کرده‌اند.[۱۳] به نوشتهٔ سپهر عمادالدوله در تهنیت خلع امیرکبیر و انتصاب میرزا آقاخان نوری یک دوبیتی به زبان عربی سروده است.[۱۴] به نوشتهٔ کرمانی «میرزا تقی‌خان امیر نظام پدرش از معاریف الناس و در خدمات میرزا ابو القاسم قائم مقام اجتماع حواس معروف می‌داشت چون قائم مقام در ناصیه میرزا تقی‌خان آثار رشد و شمائل شهامتی تفرّس کرد آن را در عداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمد خان زنگنه امیر نظام منسلك گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندك مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق ربوده بمناصب عالیه رسید مستوفی نظام شد».[۱۵]

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ق با عزل اسکندرخان، عماد الدوله را جانشین وی ساخت. این شخص حکومتی خردمندانه و عادلانه برقرار کرد. بازرگانی و صنعت شهر را رونق و ایالت را از قید مالیات‌های سخت و بی‌مورد رهائی بخشید.[۱۶] عمادالدوله تا سال ۱۲۸۸ق حاکمیت خود بر کرمانشاهان حفظ کرد. وی در مسافرت اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ق حضور داشت و پس از بازگشت به ایران، از طرف ناصرالدین‌شاه به‌عنوان وزیر عدلیه در هیئت وزیران شش نفره انتخاب شد.[۱۷] عمادالدوله تا اوائل ۱۲۹۱ق در سمت مزبور باقی بود. در این سال دوباره به سمت حکومت کرمانشاه و کردستان منصوب شد. در سال ۱۲۹۲ق عمادالدوله درگذشت و حشمت السلطنه با دادن پیشکشی به جای پدر خود به حکومت

---

۱۲. هدایت، روضه الصفای ناصری، ۷۶۳۰-۷۶۲۷.

۱۳. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ۴-۳۳۸/۵.

۱۴. سپهر، ناسخ التواریخ، ۱۱۵۸/۳.

- و من کانت عن صدر الناس حزنا — قلوبهم نفورا فی الدهور
و لما صرت بالاقبال صدرا — تراجعت القلوب الی الصدور

۱۵. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۵۰/۱.

۱۶. بایندر، کردستان بین النهرین و ایران، ۴۰۱.

۱۷. اعتمادالسلطنه، مرات البلدان، ۴۰/۱.

کردستان و کرمانشاه منصوب گردید.[۱۸]

مستوفی درباره میزان علاقه عمادالدوله به حاکمیت کرمانشاه و ترجیح دادن آن به وزارت نوشته است: «عمادالدوله که هر وقت می‌خوابد، پای خود را به سمت کرمانشاهان دراز می‌کند و جز پا کشیدن در عمادیه و استفاده از ضیاع و عقاری که خود و پدرش محمدعلی میرزا دولتشاه در آنجا دست‌وپا کرده‌اند، فکری ندارد. علاقه‌ای به این مجلس نشان نمی‌دهد، تا چه رسد به مسئولیت مشترک. بعد از دو سه ماه، عمادالدوله به مقصود خود رسید و به حکومت کرمانشاهان و کردستان امور گشت و هیئت شش نفری، پنج نفری شد».[۱۹]

۳- اقدامات فرهنگی و مذهبی دولتشاه و عمادالدوله

روی کار آمدن دولتشاه تغیراتی بنیادی در ساختار اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی و مذهبی کرمانشاه پدید آورد. اولین پیامد حضور دولتشاه و فرزندانش کنار زده شدن حاکمیت بومی بود که از دوره صفویه تاکنون در اختیار خاندان زنگنه بود.

از اواسط دوره شاه عباس اول بود که سران ایل زنگنه توانستند با درایت خود و با بسط نفوذ در دربار شاهان صفوی زمینه‌های قدرت‌گیری خود و خاندانشان را فراهم آوردند.[۲۰] اولین شخصیتی که از ایل زنگنه در تاریخ دوره صفویه ظهور نموده علی بیگ، مشهور به آلی بالی بیگ زنگنه است.[۲۱] در عهد شاه عباس دوم شیخ علی خان زنگنه جایگاه والایی داشت. شاه عباس دوم در باب صحت و سقم شایعات مربوط به گرایش‌های سلیمان خان اردلان از شیخ علی خان زنگنه مشاوره خواست.[۲۲] برای اولین بار در عهد شاه صفی، شاهرخ بیک زنگنه فرزند آلی بالی زنگنه به حکومت قسمتی از کرمانشاه منصوب شد و «هم در آن اوقات ایالت الکای سنقر و توابع و حکومت ایل کلهر به شاهرخ بیك امیرآخورباشی پسر اکبر علی بیك زنگنه مشهور به علی‌بالی بیك مفوض و مرجوع و منصب ارجمند امیر آخورباشی‌گری نخستین پله سلّم بلند پایه ترقّیات گوناگون شیخ علی بیك برادر کهتر وی گردید».[۲۳] در سال ۱۰۵۰ق با مرگ شاهرخ بیک زنگنه، برادرش به جای وی منصوب شد.[۲۴] شیخ علی خان زنگنه که سال ۱۰۴۹ق به جای برادرش به

۱۸. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ۱۹۵۸/۳.

۱۹. مستوفی، شرح زندگانی من، ۱۳۴/۱-۱۳۵.

۲۰. نوری، «اوضاع سیاسی کرمانشاه در عصر صفویه با تکیه بر ایل زنگنه»، ۴۶.

۲۱. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ۶۵۴.

۲۲. واله قزوینی، ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم، ۵۹۳.

۲۳. همان، ۲۸۲.

۲۴. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۳۰۱.

حکومت کرمانشاهان رسید تا سال ۱۰۷۹ ق که به مقام وزارت اعظمی شاه سلیمان رسید حاکم کرمانشاه بود.

کمپفر آلمانی که معاصر با شاه سلیمان بود به خوبی حضور قوی کردان زنگنه را توصیف کرده است: «شیخ علی خان زنگنه از نژاد کرد است و به طایفه زنگنه تعلق دارد. ... او بهترین مشاغل دولتی را به خویشان خود سپرده است. از دو تن برادر وی که اکنون درگذشته‌اند برادر بزرگتر میرآخور باشی و دیگری بیگلربیگی قندهار بود. از دو پسر او که هر دو جوان‌مرگ شدند یکی داروغه قزوین و دیگری حاکم کرمانشاه بود و برادرزاده او حاجی علی خان، بیگلربیگی آذربایجان را دارد. بدون اینکه وارد جزئیات امر شوم در اینجا فقط یادآور می‌شوم که قسمت اعظم اداره امور مملکت در دست طایفه‌ای متمرکز شده که وزیر اعظم بدان منسوب است. شأن و شوکت این خاندان اکنون به پایه حشمت و سطوت شخص پادشاه می‌رسد».[۲۵]

در دوران ضعف و فتور دولت صفوی، ایالت کرمانشاه به یمن وجود خاندان زنگنه که در دربار صفویان نفوذ پیدا کرده بودند و کرمانشاه تیول این خاندان محسوب می‌شد و همچنین صلح میان ایران و عثمانی با عهدنامه ذهاب در سال۱۰۴۹ق که مهر پایانی بر درگیری‌های همیشگی میان دو دشمن متخاصم بود، باعث شد کرمانشاه روی آبادانی و ترقی پیشرفت را در خود ببیند.[۲۶]

محققان و مورخان از قرابت کریم خان زند با ایل زنگنه نوشته‌اند. کریم خان وکیل که به روایت معمرین ایل از مادری زنگنه متولد گردید و قلعه پری در کنار کمازان زیستگاه طوایف زنگنه ملایر بود و دایی او اسحاق خان زنگنه نام داشت.[۲۷] قرابت و نزدیکی زنگنه و زند به حدی است که برخی محققان کریم خان زند را زنگنه دانسته‌اند.[۲۸] در دوره کریم خان زند، حاکم کرمانشاه الله قلیخان زنگنه بود.[۲۹] به نوشته گلستانه «کریم خان به قرب نود هزار خانوار از ایلات بختیاری و زنگنه و وند و لیلاوی و سایر فرق را در بیرون شهر شیراز و محالات قریبه سکنی داد جوانان آن طایفه را در سلک نوکران جا داد».[۳۰]

با توجه به مطالب ذکر شده لاجرم آقامحمدخان قاجار نیز که در مقابل حکومت زندیه بود، حکومت خاندان زنگنه را برنمی‌تابید. در دوره کوتاه مدت آقا محمدخان، نفوذ و حمایت آقا محمدعلی مجتهد باعث

۲۵. کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ۸۳.
۲۶. نوری، «اوضاع سیاسی کرمانشاه در عصر صفویه با تکیه بر ایل زنگنه»، ۴۷.
۲۷. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان(ایلات و طوایف)، ۶۵۹.
۲۸. آکوپف، کردان گوران و مساله کرد در ترکیه، ترجمهٔ سیروس ایزدی، ۷۲.
۲۹. غفاری، گلشن مراد(تاریخ زندیه)، ۳۲۰.
۳۰. گلستانه، مجمل التواریخ، ۳۴۲.

تداوم حاکمیت حاج علی خان زنگنه و جانشین او، مصطفی قلی‌خان زنگنه شد.[۳۱] اما عدم حمایت آقامحمدعلی مجتهد و توصیه او مبنی بر برکناری مصطفی قلی‌خان به فتحعلی‌شاه باعث برکناری وی شد.

علت این اختلاف مربوط به حضور معصوم علی‌شاه نعمت الهی در کرمانشاه بود. معصوم علی‌شاه توسط آقا محمدعلی به قتل رسید و مصطفی قلی‌خان مخالف این کار بود و خود از این قتل مبری کرد.[۳۲] آقامحمدعلی مجتهد از علمای نامدار آن زمان به شمار می‌آمد. سایه حضور آقا محمدعلی مجتهد بر حاکمان کرمانشاه سنگینی می‌کرد و پس از یک‌سال حاکم جدید نیز با نام محمد علی خان شامبیاتی از حکمرانی معزول شد.[۳۳] حاکم جدید این بار از دودمان قاجار منصوب شد و فتحعلی خان قاجار توانست از سال ۱۲۱۳ق تا ۱۲۲۱ق بر کرمانشاه حکمرانی کند و موفقیت این حاکم مرهون پذیرش بی‌چون و چرای امرونهی آقا محمدعلی مجتهد بود. آقا محمدعلی مجتهد در همان دوران امارت فتحعلی خان به سال ۱۲۱۶ق در کرمانشاه درگذشت.[۳٤]

تا قبل از روی کار آمدن دولتشاه، کرند مرز ایران و عثمانی بود، چون بنا بر عهدنامه ذهاب مناطق مابین کرند تا خانقین به دولت عثمانی داده شد. ژان اوتر که در دوره نادرشاه از منطقه ذهاب عبور کرده و به کرمانشاه رفته بود. به نوشته وی کرند اولین شهر ایران است و لذا مشخص می‌شود که تا شهر یاد شده در تابعیت دولت عثمانی و امارت کردهای باجلان بوده است: «... در ۱۶ ماه ژوئن به مدت دو ساعت کوه‌های سخت و بلند را پیمودیم و از آن پس چهار ساعت راه رفتیم، تا به کرند رسیدیم. این شهر نخستین آسایشگاه ما در ایران بود».[۳۵]

بعد از مرگ شاه عباس و در دوره شاه صفی و سلطان مراد چهارم بود که پاشانشین ذهاب با تابعیت دولت عثمانی از خانقین و قصرشیرین تا منطقه کرند گسترده بود. منطقه ذهاب بعد از آنکه سلطان مرادخان رابع بغداد را گرفت، به ایالت بغداد ملحق شد و ذهاب توسط سلطان مراد چهارم به ابدال بیک باجلان داده شد.[۳٦] جیمز باکینگهام که در سال ۱۸۱۸م/۱۲۳۳ق از منطقه ذهاب عبور کرده است چنین نوشته است که حاکم شهر «فتاح پاشا »- که خود از کردها است- است و او کل منطقه باجلان- که قسمت عمده جنوب کردستان را تشکیل می‌دهد- را اداره می‌کند و همه کردهای مناطق همسایه تابع قدرت او هستند، درحالی-

۳۱. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ۴-۵/ ۲۸۴.
۳۲. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ۴-۵/ ۲۸۹.
۳۳. بهبهانی، مرآت الاحوال جهان‌نما، ۱۵۸.
۳٤. سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ۴-۵/ ۲۹۰.
۳۵. اوتر، سفرنامه ژان اوتر، ترجمهٔ علی اقبالی، ۷۰.
۳٦. گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، ۷۵۴/۱-۷۵۷.

که او در این لحظه تابع دولت بغداد بود، با وجود اینکه قبلاً مدت‌ها تحت فرمانروایی ایران بوده است.[۳۷]

کردان اهل سنت باجلان، خانقین تا مرز کرند را در اختیار داشتند و لذا بـه پشـتوانه حکومـت عثمـانی نفوذ زیادی در میان قبایل کـرد پیرامـون ازجملـه جـاف، کلهـر و گـوران داشـتند. بـر ایـن اسـاس حضـور محمدعلی میرزا دولتشاه به حضور تأثیرگذار اهل سـنت در آن جغرافیـا پایـان داد و حتـی میـدان سیاسـت خویش را آن سوی مرزها و به جانب کردان بابان در سلیمانیه رساند و والیان بغداد را نیز تحت فشار قرار داد و در واقع این کار توانست بستر مناسبی برای گسترش تشیع در میان کردان اهل سنت و اهل حق فراهم کند.

هر چند کردان زنگنه بر مذهب شیعه بودند لیکن وجـه تمـایز آن‌هـا در قیـاس بـا محمـدعلی میـرزا و فرزندانش استفاده از روحانیت شیعه بومی بود. به‌عنـوان مثـال خانـدان کـرد جلیلـی کرکـوکی از نخسـتین خاندانی بودند که به‌عنوان عالمان شیعه در همان دوران صفوی وارد جغرافیای کرمانشاهان شدند. در زمان حکومت بلند مدت فرزندان شیخ علی‌خان زنگنه صدراعظم شاه سلیمان صفوی، روند آبادانی کرمانشاهان تسریع شده و زمینه جلب خاندان‌های بیشتری از خوانین و بزرگان ایـل زنگنـه از کردسـتان عـراق را فـراهم نمود.[۳۸] جد اعلای این خاندان مرحوم آیت الله آخوند ملا عبد الجلیل بن عبد الخلیل زنگنه کرکوکی بـوده که برای تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی در عنفوان جوانی از کرکوک واقـع در شـمال عـراق عـرب بـه کربلا مهاجرت نموده و سال‌های متمادی از محضر اساتید بـزرگ شـیعه اسـتفاده کامـل بـرده بـود.[۳۹] مـلا عبدالجلیل در سال ۱۱۸۵ق با حمایت حکام و خوانین ایل زنگنه-که در این زمان برای راضی نگـاه داشـتن پادشاهان ایران از حکومت خود بر کرمانشاه، به تشیع تظاهر می‌کردنـد- در محلـه فـیض آبـاد کرمانشـاه، اولین مسجد شهر را بنا کردند. ملا عبدالجلیل در ایام پیری اداره مسجد را به آقامحمدعلی بهبهانی سپرد که خود مدت‌ها نزد پدرش در کربلا تلمذ کرده بود.[٤۰]

با روی کـار آمـدن محمـدعلی میـرزا دولتشـاه روحانیـت شـیعه از جغرافیـای پهنـاور ایـران زمـین از قومیت‌های غیر از کرد وارد کرمانشاه شده و در این شـهر سـاکن گشـتند. یکـی از اقـدامات مهـم مـذهبی دولتشاه و فرزندانش حمایت از روحانی نامدار شیعه و فرزندانش بود. آقامحمد علی کرمانشـاهی مجتهـد معروف چند سال قبل از حکومت دولتشاه وارد کرمانشاه شده بود و فرزندانش به آل آقا مشهور بودند. آنـان نقش زیادی در کم‌رنگ نمودن حضور اهل حق در شهر کرمانشاه و یا تغییرمذهب آنـان بـه تشـیع داشـتند.

---

۳۷. بکنغهام، رحلتی الی العراق، ۲۳۹/۲.

۳۸. کشاورز، زندگان عرصه عشق، ۸۹-۸۶؛ عظیمی، تاریخ تشیع در کردستان، ۳۵۷.

۳۹. سلطانی، تاریخ تشیع در کرمانشاه، ۱۲۹.

٤۰. سلطانی، تاریخ تشیع در کرمانشاه، ۱۳۰؛ عظیمی، تاریخ تشیع در کردستان، ۳۵۷.

برخوردهای تند با یهودیان و مسیحیان و حتی اهل تسنن از دیگر اقدامات خانواده آل آقا در کرمانشاه است.[۴۱]

دربارهٔ تغییر نگرش مذهبی مردم کرمانشاه نسبت به خارجیان گروته نوشته است: «در یکی از این بازارها شاهد رفتار تعصب‌آمیز یک دکان‌دار بودم. آشپز یونانیم که برای ادامه سفرمان مشغول خرید آذوقه بود، به کله‌قندهای جلو مغازه دست زد و کاغذ آبی رنگشان را باز کرد تا از خوبی قندها اطمینان حاصل کند. صاحب مغازه خشمگین شد و با عصبانیت از او خواست که تمام کله‌قندها را بخرد زیرا در اثر تماس با دست‌های او که یک «فرنگی» است، نجس شده‌اند و دیگر نمی‌توان آن‌ها را به هیچ مسلمان مؤمنی فروخت. بر اثر مشاجره این دو، بعد از مدتی، عده‌ای کنجکاو جلوی مغازه جمع شدند. خدمتکار یونانی‌ام که به برتری هوشش اطمینان داشت، رفتار غیرمنطقی ایرانی‌ها را به رخشان کشید و گفت: «اگر تماس دست یک فرنگی قندها را کثیف می‌کند، پس شما اصلا نباید قند بخورید، زیرا تمام قندهایی که در بازارهایتان به فروش می‌رسد، توسط فرنگی‌ها تولید شده است!» به جای جواب قانع‌کننده چند مشت به پهلویش زدند. سرانجام موفق به میانجیگری شدم و خدمتکارم را از نوش جان کردن کتکی مفصل نجات دادم».[۴۲]

سردار مقتدر سنجابی نیز در این رابطه می‌نویسد: «مذهب قاطبه ایل سنجابی اهل حق بود. خانواده ما و بعضی از تیره‌های دیگر پیرو مذهب شیعه می‌شوند و این امر از زمان جدم مرحوم حسن خان و پدرم مرحوم شیرمحمدخان صمصام الممالک صورت گرفته است. موجبات آن از طرفی ارتباط دائم با مردم شهر و دوستی با خاندان آل آقا، فرزندان مرحوم محمدباقر بهبهانی و وصلت با خانواده شاهزاده‌ها و از طرف دیگر مسئولیت ممتد حکومت و سرحدداری و خدمت به زوار و برپا داشتن مراسم تعزیت عاشورا بوده است».[۴۳]

از شخصیت‌های مهم مذهبی که در دوران حکومت محمدعلی میرزا دولتشاه در کرمانشاه حضور داشت، شیخ احمد احسایی بود. شیخ احمد احسایی بنیان‌گذار طریقه شیخیه و از شیعیان بحرین بود. وی در رجب ۱۲۲۹ق به هنگام عزیمت به عتبات در کرمانشاه مورد استقبال محمدعلی میرزا قرار گرفت و دو

---

۴۱. آقا احمد بهبهانی اهتمام خاصی در گرایش سایر مذاهب اسلامی و اقلیت‌های دینی به تشیع داشت. به‌عنوان مثال وی درباره آقاجانی خان مکری نوشته است: «عالیجاه شوکت دستگاه محب خاندان رسالت و غلام با اخلاص شاه ولایت آقاجانی خان مکری که به یمن انفاس قدسیه ... از طریق اهل تسنن دست بردار شده مذهب حق اثنا عشریه را اختیار نموده. ...». بهبهانی، مرآت الاحوال جهان‌نما، ۱۸۴؛ گروته، سفرنامه گروته، ترجمهٔ مجید جلیلوند، ۹۶؛ floor, *Kermanshah City & Province 1800-1945*, 307.

۴۲. گروته، سفرنامه گروته، ترجمهٔ مجید جلیلوند، ۹۶.

۴۳. سنجابی، ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران(خاطرات سردار مقتدر سنجابی)، ۴۳.

سال در کرمانشاه ماندگار شد. در سال ۱۲۳۴ق که از حجاز و عراق بازمی‌گشت بار دیگر در کرمانشاه توقف کرد و تا زمان مرگ محمدعلی میرزا در این شهر ماند و از آن پس به مشهد، قم و اصفهان رفت. محمدعلی میرزا علاقه زیادی به شیخ احمد داشت و یک مستمری سالانه به مبلغ هفتصد تومان به شیخ احمد هدیه کرد.[٤٤] او تا زمان مرگ دولتشاه در سال ۱۸۲۱م تحت حمایت مالی شاهزاده بود و در کرمانشاه تدریس می‌کرد. بسیاری از علما از اقصی نقاط جهان تشیع برای تحصیل نزد شیخ احمد آمدند و تعالیم او مورد حمایت گسترده قرار گرفت.[٤٥] میرزا اسماعیل سمنانی در دوره حکومت محمدعلی میرزا دولتشاه به کرمانشاه آمد و ماندگار شد. ایشان نیای خاندان نجومی در کرمانشاه است.[٤٦] دولتشاه برای فرزندان خویش از آقا سیدابراهیم (فرزند سید محمد باقر موسوی از عالمان نامور عهد خویش) کمک گرفت.[٤٧] در واقع می‌توان گفت ورود ده‌ها عالم شیعی غیر کرمانشاهی به کرمانشاه بخشی از سیاست دولتشاه و فرزندانش برای ایجاد طبقات حامی خود در برابر ایلات بود.

مهم‌ترین جلوه‌های دین‌داری محمدعلی میرزا را می‌توان در ساخت مساجد مشاهده کرد. دو مسجد مهم و باشکوه دولتشاه و شاهزاده همچنان در شهر کرمانشاه باقی مانده است.[٤٨] محمدعلی میرزا دولتشاه در سال ۱۲۳۶ق نسبت به اجرای صیغه وقف مساجد مرسوم به مسجد شاه و مسجد دولتشاه و همچنین مسجد نواب از موقوفات همشیره اعیانی خود ام سلمه یا نواب عالیه در کرمانشاه عمل کرده است و وقف حمام، آب انبار، مدرسه طلاب علوم دینی در همین راستا در روستای سرتپه، حواشی تیمچه ملاعباسعلی و نزدیک عمارت‌های دولتی دوازده‌گانه احداثی خود و سربازخانه که به‌عنوان خیرات و باقیات و صالحات مانده است، قابل‌توجه و بااهمیت است.[٤٩] از دیگر اقدامات مهم محمدعلی میرزا می‌توان ساخت کاروانسرا در مسیر راه زائران عتبات عالیات و همچنین تعمیر و مرمت و بنای گنبد حرم امام حسن عسکری(ع) اشاره کرد.[٥٠]

یکی از اقدامات مهم عمادالدوله ساخت مسجدی در مرکز شهر و بازار بود. ناصرالدین شاه در جریان سفر عتبات که از نزدیک مسجد را مشاهده کرده بود در توصیف آن نوشته است: «مسجد عمادالدوله که تازه

---

٤٤. تنکابنی، قصص العلماء، ۴۴.

45. floor, *Kermanshah City & Province 1800-1945*, 293.

٤٦. سلطانی، تاریخ تشیع، ۴۹۲.

٤٧. تنکابنی، قصص العلماء، ۵.

٤٨. گلزاری، کرمانشاهان - کردستان، ۱۵۲.

٤٩. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۳۱۲.

٥٠. ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات، ۱۶۵.

ساخته و بنای مرتفع دارد و ساعت بزرگ، برای تعیین اوقات شبانه‌روزی نصب کرده است».[۵۱] بخشی از مسجد نیز به تدریس علوم دینی اختصاص پیدا کرد و در حال حاضر حوزه علمیه امام صادق(ع) نام دارد و قدیمی‌ترین مدرسه علوم دینی در کرمانشاه به شمار می‌آید. عمادالدوله مسجد و مدرسه را به همراه تعداد زیادی مغازه جهت تامین مخارج آن وقف کرد.[۵۲]

در دورهٔ امامقلی میرزای عمادالدوله، روحانیت به‌عنوان یک طبقه تاثیرگذار در جامعه کرمانشاه حضور خویش را تثبیت کرده بودند و به‌عنوان مثال در سال ۱۲۷۳ق نقش مهمی در اعزام افواج نظامی عشایری کرمانشاه برای مقابله با انگلیسی‌ها ایفا کردند. با توجه به هجوم انگلیسی‌ها، آقا عبدالله کرمانشاهی و سایر مجتهدین ساکن کرمانشاه با صدور فتوایی امر به بسیج و اعزام نیروهای نظامی عشایری کرمانشاهان کردند.[۵۳] سیاست‌های دینی دولتشاه و عمادالدوله ترویج و تبلیغ مذهب شیعه بود و در این راه روحانیون نامدار را به ورود و اقامت در کرمانشاه دعوت می‌کردند و هر کدام با ساخت مساجد و کلاس‌های دینی بستر و زمینه مساعدی برای حضور موفق و تأثیرگذار روحانیت فراهم می‌کردند. عمادالدوله در دوران حکومت خویش با دستگیری ملا علی اصغر بابی و کشتن تیمور گورانی در قیاس با پدرش شدت و حدت بیشتری در برخورد با سایر گرایش‌های دینی روزگار خویش در کرمانشاه داشت.

شورش تیمورخان گوران یکی از مهم‌ترین وقایع دوره عمادالدوله بود. بر اساس نوشته‌های لسان الملک سپهر مورخ دوره قاجاریه، مردی از گوران قلعه زنجیری با نام تیمور؛ خود را نایب امام زمان خواند و توانست جمعیت زیادی را دعوت کند و «وقت بود که مانند میرزا علی محمد باب خللی بزرگ در دین و دولت اندازد». امامقلی میرزا توانست با فرستادن گروهی از افراد تیمورخان را در بند کشیده و بدون آگاهی طرفدارانش به کرمانشاه بیاورد و در نهایت توسط امامقلی میرزا کشته شد.[۵۴]

تیمور بانیارانی از مریدان آقا سید حیدر از منطقه گوران در کوهپایه دالاهو بود. وی نزد استادش به کمال رسید و مدعی ظهور گردید. کرامات و خوارق عادت فراوانی از آغاز ظهور تا زمان شهادت برای تیمور نقل می‌کنند.[۵۵] در واقع تیمور بانیارانی ارتباطی با مذهب بابیه نداشت و از بزرگان آیین یارسان بود که عمادالدوله با تهمت بابیه وی را به سیاست کشانید و مجازات کرد.[۵۶]

---

۵۱. ناصرالدین شاه، شهریار جاده‌ها سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات، ۶۰.

۵۲. عظیمی، تاریخ تشیع در کردستان، ۳۸۴.

۵۳. سپهر، ناسخ التواریخ، ۱۴۰۷/۳.

۵۴. سپهر، ناسخ التواریخ،۱۱۸۰/۳.

۵۵. سلطانی، قیام و نهضت علویان زاگرس، ۱۴۷/۲.

۵۶. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، ۷۱.

برخی محققان برآنند که چون دو فوج گوران کرندی و گوران قلعه زنجیری تقریباً بـه طـور کامـل و نیـز بیشتر ایل سنجابی پیرو مذهب اهل حق بودند، مواجه نظامی با شورش تیمورخان می‌توانست تبعات زیان-باری برای حکومت داشته باشـد. بـه همـین خـاطر عمادالدولـه جمـاعتی از لشـکریان قابـل اعتمـادش را به‌صورت مخفیانه به نزد تیمورخان فرستاد و آن‌ها پیش از آگاهی مردم و طرفـدارانش وی را در بنـد کـرده و سپس به قتل رساندند.[۵۷]

منابع تاریخی به حضور ملا علی اصغر بابی در کرمانشاه اشاره کرده‌انـد کـه از طرفـداران میـرزا علـی محمد باب بود که «به اغوای مردم روز می‌گذاشت». این شخصیت با سیاست شاهزاده عمادالدولـه بـدون هیچ فتنه و خونریزی در غل و زنجیر کشیده به دارالخلافه تهران فرستاده شد.[۵۸]

از دیگر تمایزات دولتشاه و فرزندانش در قیـاس بـا کـردان زنگنـه ورود شـاعران نامـداری از شـهرهای مختلف ایران به کرمانشاه بود. در دوران زندیه شاعران نامداری همچون الماس خان کندوله‌ای، ملامحمـد باقر کلیایی، خانای قبادی، ترکه میرآزاد بخت، زبونی زنگنه، گلشن زنگنه، محمدآقا زنگنه، امیراحمد زنگنه، نظیر زنگنه، ملک بیستون کندوله‌ای، ولی دیوانه، ملا ولدخان گـوران، نـامی کلهـر و نجـف کلهـر حضـور داشتند. در شعر این شاعران در میان قاطبه آن‌ها که بر مـذهب شـیعه بودنـد، در کنـار ارداتـی کـه بـه ائمـه شیعه(ع) بود و اشعاری که در رثای آن‌ها سروده می‌شد، اغلب شعرها به زبان کردی بود و قالبی کـردی بـر آن حاکم بود. با وجود آنکه شاعران به زبان پارسی نیز می‌سرودند ولی اشعار کردی بیشتر بود و تا قبل از آن نیز محور ادبیات و اشعار کردی بر سروده‌های مذهبی یارسان بود. در تأیید آن می‌توان به‌عنوان نمونه به یکی از اشعار خانای قبادی اشاره کرد که البته در قلمرو کردان باجلان و بر مذهب سنت بود، اشاره کـرد. وی در شعری آورده است:

جـه لای عـاقلان صـاحیب عـه قـل و دیـن — دانـا بزورگـان کوردسـتان زه مـین
هەرچـەن مـەواچان فارسـی شـەکەرەن — کـوردی جـه شـەکەر بـەڵ شـیرین تـەرەن
یەقینـەن جـه دەور دونیـای پـڕ ئەنـدێش — هەرکـەس دڵشـادەن وه زوان وێـش[۵۹]

الماس خان که از شاعران نامدار و نیز سرداران نظامی سپاه نادر بود، شاهنامه کردی را سـروده اسـت و جنگنامه نادر از دیگر آثار وی است. الماس خان آثارش را به زبان هورامی سروده اسـت کـه در کنـار آن از

۵۷. مطلبی، ایلات کرمانشاهان و نقش آن‌ها در قشون ایران عصر قاجار، ۲۰۳.
۵۸. سپهر، ناسخ التواریخ، ۱۱۷۹/۳.
۵۹. خانای قوبادی. شیرین و خوسره‌و، ۱۴.

دیگر گویش‌های کردی همچون سورانی، کلهری و لکی استفاده کرده است. به‌عنوان مثال در یکی از اشعارش دربارهٔ رویارویی کردان باجلان با سپاه نادرشاه سروده است:

شـــێران ئێـــران دڵ نـــه قـــەهر و قـــین ڕشـــیان نـــه زەهـــاو دەســـت و تیـــغ کـــین
وەو تـــەور ژە زەهـــاو کەردشـــان دەمـــار ســـەر نـــه بـــان ســـەر لار لـــه بـــان لار
دەمـــای قـــەتڵ قـــین داوەی دارگیـــر دەســـت کـــەردن وە دیـــل وە وردەو ئـــه ســـیر
جـــۆ جـــۆ جـــۆش خـــوون خێزیـــا ژە لافـــاو مـــالا ســـەرو لـــەش چـــوین لاف هـــاڵاو
ئێرانـــی ژە قـــین قەســـەم ژە یـــۆردن تـــوخم زی حـــەیات ژە بـــەر نـــەکردن
شـــیرین مەهوەشـــان شـــۆخ باجـــەڵان لولـــوزاده شـــوور تـــورک تـــەڕ دڵان
وەخـــش واڵاپـــوش گـــوژین نـــه کـــوڵان لـــەرزان لـــەرزانان زەڕیـــن زەنگـــوڵان[۶۰]

زبونی زنگنه[۶۱] با کلمات لکی و کلهری، گلشن زنگنه[۶۲] در کنار سرودن اشعاری به زبان پارسی به زبان کردی نیز سروده است:

پـــاپوش پـــوس پـــا، ســـرینگام خـــاکن خـــوراکم زوخـــاو، بـــرگم پوشـــاکن
خـــدای لایـــزال تـــو ویـــت مزانـــی مـــردَن وَشـــتِرَن لَـــی زنـــدگانی[۶۳]

با روی کار آمدن محمدعلی میرزا دولتشاه، یکی از اتفاقات مهم حضور شاعران پارسی‌زبان از شهرهای دیگر ایران زمین بود که کرد نبوده و به زبان پارسی می‌سرودند و در این میان شاعر بودن دولتشاه و اغلب فرزندانش یک امتیاز در جذب این شاعران به کرمانشاه بود. دولتشاه با وجود داشتن دغدغه‌های فراوان از توجه به علم و ادب غافل نبود و توانسته بود همچون پدرش فتحعلی شاه درباری با حضور شاعران و عالمان بیاراید. دولتشاه توانست با جذب برجستگان علم و ادب و شعر در کنار بازماندگان این اقشار از دوره خاندان زنگنه هسته اصلی بافت شهرنشین کرمانشاه را از مهاجرین مزبور و احیاناً شخصیت‌ها و خاندان‌های بومی که سابقه سکونت ممتد در این سامان داشتند، تشکیل دهد. دراین‌باره می‌توان به خاندان‌های مغصوب دربار قاجاریه مانند بازماندگان حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله کلانتر شیرازی

۶۰. باوه ر، میژووی میرایەتی باجەلان-مەلا محەمەدی جوانرویی، ۴۹.
۶۱. سلطانی، حدیقه سلطانی، ۹۹.
۶۲. سلطانی، حدیقه سلطانی، ۱۴۹.
۶۳. سلطانی، حدیقه سلطانی، ۱۵۰.

و میرزا مهدی خان استرآبادی اشاره کرد.[٦٤]

از شاعران مهم می‌توان به میرزا محمد از خویشاوندان مهدی خان استرآبادی، حاجی ملاحسن بسمل،[٦٥] میرزا عبدالباقی اصفهانی،[٦٦] طایر شیرازی،[٦٧] اقبال مازندرانی،[٦٨] الفت نوری-اهل نور مازندران،[٦٩] الهامی کرمانشاهی-که اجدادش اصلاً از علمای بهبهانی بوده-،[٧٠] غوغای سوادکوهی،[٧١] فروغی اصفهانی[٧٢] و غیره اشاره کرد.

۴-اقدامات اقتصادی دولتشاه و عمادالدوله

در دورهٔ دولتشاه شهر کرمانشاه در سایه برقراری امنیت و فراهم کردن بستری مناسب برای تجارت جمعیت آن افزایش یافته و در نتیجه این شهر گسترش یافت. بناهایی که توسط وی ایجاد شد باعث شد که شهر کرمانشاه از لحاظ زیبایی با سایر شهرهای ایران برابری کند. مسجد دولتشاه که امروزه محل تحصیل طلاب علوم دینی است[٧٣] و مسجد شازده[٧٤] از آثار ماندگار دولتشاه در رعایت حال مردم و زائران بوده است. دولتشاه برای ایجاد و تأسیس بناهای دولتی و مذهبی طی مذاکراتی با کردان شیخوند و رئیس آن‌ها رجبعلی توانست موافقت آن‌ها را جلب نماید و با تملک زمین‌های آن‌ها رقبات وقفی و بناهای دولتی و مذهبی بنا کند.[٧٥] گسترش امنیت در غرب یکی از اساسی‌ترین عوامل رشد تجارت در کرمانشاه بود و همین باعث ورود مهاجران از شهرهای مختلف ایران به کرمانشاه بود. کرمانشاهی از ادغام اقوامی که در این شهر استقرار یافته‌اند، به دنیا می‌آید: کردان، که تعدادشان زیادتر است، بعد لرها، ترکان آذربایجانی، فارسی‌زبانان حکومت و تاجرهای بازاری، که از اصفهان، شیراز و تبریز به این شهر آمده‌اند.[٧٦]

تاجران با توجه به گرایش‌های مذهبی خویش، همواره یکی از بانیان برگزاری مراسم مختلف مذهبی و

---

٦٤. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۵۲۱.
٦٥. سلطانی، حدیقه سلطانی، ۳۰۲/۳.
٦٦. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۵۲۵.
٦٧. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۶۲۱.
٦٨. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۶۳۶.
٦٩. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، ۴۴۰.
٧٠. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، ۴۴۰.
٧١. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، ۴۶۵.
٧٢ . کشاورز، زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله، ۴۶۵.
٧٣. گلزاری، کرمانشاهان - کردستان، ۱۵۱.
٧٤. گلزاری، کرمانشاهان - کردستان، ۶۲۹.
٧٥. کشاورز، زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، ۲۱.
٧٦. اوبن، ایران امروز، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، ۳۴۵.

نیز ساخت تکایا و حسینیه‌ها بودند. چنین کارهایی زمینه هم‌گرایی بیشتر ساکنان کرمانشاه با زائران شیعی را فراهم می‌کرد.[۷۷] از آنجا که کرمانشاه در مرز با دولت عثمانی موقعیت مهمی در امر تجارت داشت، لذا تجار زیادی از شهرهای مختلف ایران در این شهر ساکن گشتند و برای همیشه در جغرافیای کرمانشاه باقی ماندند. در واقع محور اصلی تجارت کرمانشاه در دست تاجرانی بود که از شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، تبریز، یزد و غیره آمده بودند.[۷۸]

با توجه به موقعیت جغرافیایی کرمانشاه و امنیتی که دولتشاه فراهم کرده بود، تجارت گسترش یافت و چنین بستری موجب روی آوردن افراد مهمی به این شهر شد. خاندان سادات که ساکن بغداد بودند از این افراد است. بزرگ این خاندان سید اسماعیل بن سید یس بود که با چهار پسرش در دوره دولتشاه وارد کرمانشاه شدند و توانستند حوزه تجارت خویش را از همدان تا بغداد بگسترانند و در سایه نفوذ و قدرتی که به دست آوردند در کرمانشاه مورد احترام دولتین ایران و عثمانی بودند. خاندان وکیل الدوله نیز که تحت حمایت دولت انگلیس بودند، دیگر خاندانی بودند که با ورود به کرمانشاه حوزه تجارت خود را گسترش دادند.[۷۹]

آنچه که دربارهٔ اقدامات عمادالدوله در کرمانشاه، در متون تاریخی ثبت شده است بیشتر به‌خاطر مسافرت‌های ناصرالدین شاه به عتبات عالیات و نیز برخی خارجی‌ها در جغرافیای کرمانشاه است که به توصیف اوضاع اجتماعی، فرهنگی، دینی و اقتصادی آن توجه کرده‌اند. به نوشتهٔ فلور «عمادالدوله به فرمانداری خردمند و عادل شهرت داشت. او تجارت و صنعت شهر را رونق بخشید و مالیات‌های سنگین را در استان کاهش داد».[۸۰] در سال ۱۲۶۶ق به وجود شانزده کاروانسرا در راه‌های کرمانشاه به عتبات اشاره شده است که در تمام سال همواره در خدمت مسافران و زائران بود. البته بخش دیگری از افراد را تاجران مطرح تشکیل می‌داد که اغلب کالاهای انگلیسی را خرید و فروش می‌کردند.[۸۱]

از تمایزات مهم دوره دولتشاه با عمادالدوله می‌توان گفت محور اقدامات دولتشاه روابط خارجی و جنگ‌ها و تنش‌های ایران با عثمانی بود و با توجه به جنگ‌های ایران و روس، دولت عثمانی می‌خواست از موقعیت ضعیف ایران در مرزهای خویش ازجمله در کرمانشاه استفاده بیشتری را ببرد، لیکن حضور محمدعلی میرزا دولتشاه سد راه سیاست‌های آن‌ها شد. پس از مرگ دولتشاه و انجام دو معاهده ارزنه الروم،

۷۷. گروته، سفرنامه گروته، ترجمهٔ مجید جلیلوند، ۳۵۳.

۷۸. گروته، سفرنامه گروته، ترجمهٔ مجید جلیلوند، ۱۹۱.

۷۹. کشاورز، زندگان عرصه عشق، ۸۲۵.

80 . floor, *Kermanshah City & Province 1800-1945*, 300.

۸۱. اعتمادالسلطنه، مرات البلدان، ۱۶۶۴/۲.

در دوره عمادالدوله تنش‌های ایران و عثمانی پایان یافته بود و لذا آنچه که در دوره عمادالدوله نمود پررنگی داشت، تمردهای داخلی در ولایات تحت امر عمادالدوله بود.

ویلز کرمانشاه دورهٔ عمادالدوله را چنین توصیف کرده است: «به نظر من شهر خوش آب و هوا و پرنعمت کرمانشاه از لحاظ قیمت ارزاق و خوراکی ارزان‌ترین شهر ایران است. ... شاهزاده [عمادالدوله] مقتدر و عموی «ناصرالدین شاه» مردی فوق العاده ثروتمند در عین حال حاکمی مقتدر و لایق بود که مردم کرمانشاه لیاقت او در نحوه اداره و امنیت منطقه دوست داشتند ولی با این وجود ثروت زیاد و وجود اختلاف طبقاتی بین او و عوام الناس مانع نزدیکی کامل و احساس صمیمیت واقعی بین او و مردم می‌گردید».[۸۲] ادیب الممالک نیز که در دوره عمادالدوله از کرمانشاه دیدن کرده بود، نوشته است که کسی شهری پرنعمت‌تر از کرمانشاه سراغ ندارد.[۸۳]

نتیجه‌گیری

کرمانشاه میدانی برای ابراز وجود و نشان دادن شایستگی محمدعلی میرزا دولتشاه در تقابل با برادرش عباس میرزای ولیعهد بود. دولتشاه از نظر سیاسی در گام اول با حذف خاندان زنگنه از حکمرانی کرمانشاه – که از دوره صفویه در اختیار داشتند– با ورود شاهزادگان قاجار، روحانیان و تاجران از قومیت‌های مختلف زمینه تغییر بافت اجتماعی کرمانشاه از اکثریت کردی را فراهم کرد. تصرف زهاب و حذف پاشانشین زهاب با مذهب اهل‌سنت که تابع عثمانی بود، دومین اقدام مهم وی بود. محمدعلی میرزا در مقابله با دولت عثمانی توانست پس از سال‌ها نفوذ ایران را به نواحی غربی‌تر ببرد و زهاب را دوباره به قلمرو ایران الحاق کند و در ادامه با حمایت از کردان بابان بالاخص عبدالرحمن پاشا بابان، نفوذ و تسلط کافی بر پاشاهای بغداد داشته باشد. دولتشاه از نظر دینی به‌عنوان یک حاکم متشرع، رابطه نزدیکی با روحانیت شیعه برقرار کرد و امید داشت چنین وجهی از شخصیت وی نمود قوی‌تری در قیاس با اقدامات عباس میرزا باشد که توسط عده‌ای زیادی از قشر روحانیت مورد انتقاد قرار گرفته بود. در ادامه ساخت مساجد، کاروانسراها و تمهیداتی جهت رفاه حال زائران عتبات همگی محوریت مذهبی داشت و در نهایت امنیتی که در منطقه برقرار ساخت موجب حضور روحانیت در کرمانشاه و نیز روی آوردن عده زیادی از تاجران نامدار سایر شهرهای ایران به کرمانشاه شد. اقدامات دولتشاه در جهت ساخت بازارها باعث رشد توسعه اقتصادی در شهر نیز گشت.

---

۸۲. ویلز، ایران در یک قرن پیش، ترجمهٔ غلامحسین قراگوزلو، ۱۵۰.

۸۳. ادیب الممالک، سفرنامه ادیب الممالک به عتبات، ۵۷.

با توجه به اینکه عمادالدوله در قیاس با پدرش از نظر سیاسی جایگاهی پایین‌تر داشت، لذا دامنه اختیارات وی محدودتر بود. با توجه به معاهده ارزنه الروم و کاهش تنش‌ها اقدامات عمادالدوله به اوضاع داخلی کرمانشاه محدود شده است. عمادالدوله توانست ایلات متمرد کرد را سرکوب کند و در مقابل آن‌ها را تحت عنوان افواج بومی وارد ساختار نظامی حکومت خویش کند. سیاست مذهبی عمادالدوله نیز تابعی از اوامر دارالخلافه در تهران به مقابله با اهل حق و گرایش‌های بابیه بود و وی در تقابل با آن‌ها و رهبران اهل حق با خشونت و بدون اغماض برخورد کرد. ساخت مساجد و مدارس دینی توانست به حضور تأثیرگذار روحانیت شیعه تداوم بخشد، سرانجام باید گفت محوریت اقدامات عمادالدوله در ساخت کاروانسرا و گسترش بازار، در واقع موجب گسترش روابط تجاری شد.

فهرست منابع

آقازاده، جعفر؛ خوش‌آب، فرزاد و سجاد حسینی. «اقدامات امنیتی-انتظامی محمدعلی میرزا دولتشاه در غرب کشور». فصلنامه علمی ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی، سال هشتم، ش. ۲۸ (۱۴۰۰): ۱۰۳-۱۲۲.

آکوپف. کردان گوران و مساله کرد در ترکیه. ترجمهٔ سیروس ایزدی. تهران: زوار، ۱۳۸۶.

ادیب الممالک، عبدالعلی خان. سفرنامه ادیب الممالک به عتبات. به‌تصحیح مسعود گلزاری. تهران: انتشارات دادجو، ۱۳۶۴.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. تاریخ منتظم ناصری. به‌تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳٦۷.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. مرات البلدان. به‌تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

اوبن، ژان. ایران امروز. ترجمهٔ علی اصغر سعیدی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲.

اوتر،ژان. سفرنامه ژان اوتر. ترجمهٔ علی اقبالی. تهران: سازمان انتشارات جاویدان،۱۳۶۳.

باوەر، ئەحمەد.میژووی میرایەتی باجەلان-مەلا محەمەدی جوانرویی. عراق: ناوەندی توێژینەوەی میژوویی جەمیل روژبەیانی، ۲۰۱۷.

بایندر، هانری. کردستان بین النهرین و ایران. ترجمهٔ کرامت الله افسر. تهران: انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۷۰.

بکنغهام، جمس. رحلتی الی العراق. ترجمه به عربی سلیم طه التکریتی. بغداد: مطبعه اسعد، ۱۹۶۸.

تنکابنی، محمد بن سلیمان. قصص العلماء. به‌کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.

خاکسار بلداجی، ابراهیم و علی اکبر کجباف. «خاندان دولتشاهی در مواجهه با عثمانی». فصلنامه تاریخ روابط

خارجی، سال شانزدهم، ش. ۶۳ (۱۳۹۴): ۵۷-۸۰.

https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17352010.1394.16.63.3.6

خانای قوبادی. شیرین و خوسره‌و. به‌کوشش محمّدی مه لا کریم. بغداد: چاپخانه کوری زانیاری کورد، ۱۹۷۵.

خاوری میرزا فضل الله شیرازی. تاریخ ذو القرنین. به‌تصحیح ناصر افشارفر. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

خورموجی، میرزا جعفرخان حقایق‌نگار. نزهت الاخبار. به‌تصحیح سید علی آل داود. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، ۱۳۸۰.

رضا قلی میرزا. سفرنامه. به‌کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

سپهر، محمدتقی. ناسخ‌التواریخ. به‌کوشش جمشید کیانفر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

سلطانی، محمدعلی. تاریخ تشیع در کرمانشاه. تهران: انتشارات سُها، ۱۳۸۰.

سلطانی، محمدعلی. جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. تهران: موسسه فرهنگی نشر سُها، ۱۳۸۱.

سلطانی، محمدعلی. جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان(ایلات و طوایف).تهران: مولف، ۱۳۷۲.

سلطانی، محمدعلی. حدیقه سلطانی. تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سُها، ۱۳۸۶.

سلطانی، محمدعلی. قیام و نهضت علویان زاگرس. تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سُها، ۱۳۷۶.

سنجابی، کریم. ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران(خاطرات سردار مقتدر سنجابی). تهران: انتشارات پردیس دانش، ۱۳۹۳.

عضدالدوله، احمدمیرزا. تاریخ عضدی. به‌کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۷۶.

عظیمی، کیومرث. تاریخ تشیع در کردستان. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵.

فرمانفرماییان، مهرماه. زیر نگاه پدر (خاطرات مهرماه فرمانفرماییان از اندرونی). تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۷.

غفاری، ابوالحسن. گلشن مراد(تاریخ زندیه). به‌اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات زرین، بی‌تا.

بهبهانی، آقا احمد بن محمدعلی. مرآت الاحوال جهان‌نما. به‌کوشش علی دوانی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.

کشاورز، اردشیر. زندگی و زمانه‌ی امامقلی میرزای عمادالدوله. کرمانشاه: نشر سرانه، ۱۴۰۰.

کشاورز، اردشیر. زندگی و زمانه‌ی شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه. کرمانشاه: ناشر مولف، ۱۳۹۵.

کشاورز، اردشیر. زندگان عرصه عشق. کرمانشاه: انتشارات طاق بستان، ۱۳۸۲.

کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر به ایران. ترجمۀ کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.

گروته، هوگو. سفرنامه گروته. ترجمۀ مجید جلیلوند. تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی: دوره قاجاریه. واحد نشر اسناد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹.

گلزاری، مسعود. کرمانشاهان - کردستان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷.

گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین. مجمل التواریخ. به‌سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.

مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من. تهران: نشر زوار، ۱۳٤۳.

مطلبی، مطلب. ایلات کرمانشاهان و نقش آن‌ها در قشون ایران عصر قاجار. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵.

ناصرالدین شاه. شهریار جاده‌ها سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات. به‌کوشش محمد رضا عباسی و پرویز بدیعی. تهران: اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.

نوری، جعفر. «اوضاع سیاسی کرمانشاه در عصر صفویه با تکیه بر ایل زنگنه». تاریخ پژوهی، سال یازدهم، ش. ۴۱-۴۰ (۱۳۸۸): ۳۹-۵۲.

واله قزوینی، محمد یوسف. ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم. به‌تصحیح محمد رضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.

وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. تاریخ جهان‌آرای عباسی. به‌تصحیح سید سعید میر محمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

ویلز، چارلزجیمز. ایران در یک قرن پیش. ترجمهٔ غلامحسین قراگوزلو. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۸.

هدایت، رضاقلی خان. روضه الصفای ناصری. به‌تصحیح جمشید کیانفر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۳۹.

Floor, Willem. *Kermanshah City & Province 1800-1945*. Washington: DC, Mage Publishers. 2018.

Transliterated Bibliography

Adīb al-Mamālik, ʿAbd al-ʿAlī Khān. *Safarnāmah-yi Adīb al-Mamālik bi ʿAtabāt*. ed. Masʿūd Gulzārī. Tehran: Intishārāt-i Dādjū, 1985/1364.

Āqāzādah, Jaʿfar va Khushāb, Farzād va Sajād Ḥusaynī. "Iqdāmāt Amnīyatī-Intiẓāmī Muḥammad ʿAlī Mīrzā Dawlatshāh dar Gharb Kishvar". *Faṣlnāmih-yi ʿIlmī Tarvīgī Muṭāliʿāt Tārīkh Intiẓāmī*. Yr. 8, no.28 (2021/1400): 103-122.

Akupov. *Kurdān Gūrān va Mas'alah Kurd dar Turkīyah*. translated by Sīrūs Izadī. Tehran: Zawwār, 2007/1386.

Aubin, Eugene. *Irān Imrūz*. translated by ʿAli Aṣghar Saʿīdī. Tehran: Kitābfurūshī Zavār, 1983/1362.

ʿAẓīmī, Kiyūmarṯ. *Tārīkh Tashayyuʿ dar Kurdistān*. Tehran: Pazhūhishgāh Ḥawzah va Dānishgāh,

2016/1395.

ʿAżud al-Daulah. Aḥmad Mīrzā. *Tārīkh ʿAżudī.* ed. ʿAbd Ḥusayn Navāʾī. Tehran: Intishārāt Bābak, 1997/1376.

Bāwar, Aḥmad. *Mizhūy Mīrāyatī Bājalān, Mlā Muḥammadī Jawānrūyī.* ʿIrāq: Nāwandī Tiwīzhnaway Mizhūy Jamīl Rūzhbayānī, 2017/1396.

Bihbahānī, Āqā Aḥmad ibn Muḥammad ʿAlī. *Miʾāt al-Aḥvāl Jahānnumā.* researched by ʿAlī Davānī. Tehran: Intishārāt-i Amīr Kabīr, 1983/1362.

Binder, Henry. *Kurdistān* bayn al-Nahriyn va *Irān.* translated by Kirāmat Allāh Afsar. Tehran: Intishārāt-i Farhangsarā, 1991/1370.

Buckingham, James. *Riḥlatī ilā al-Irāq.* translated by Salīm Ṭāḥā al-Takrītī. Baghdād: Maṭbaʿa Asʿad, 1968/1346.

Farmānfarmāīyān, Mihrmāh. *Zīr Nigāh Pidar: (Khāṭirāt Mihrmāh Farmānfarmāīyān az Andarūnī).* Tehran: Intishārāt Kavīr, 2009/1387.

Ghafārī, Abū al-Ḥasan. *Gulshan Murād* (*Tārīkh Zandīyah).* researched by Qulām Riżā Ṭabāṭabāʾī majd. Tehran: Intishārāt Zarīn.

Grothe, Hugo. *Safarnāmah Grothe.* translated by Majīd Jalīlvand, Tehran: Nashr Markaz, 1990/1369.

Gulistānih, Abū al-Ḥasan ibn Muḥammad Amīn. *Mujmal al-Tawārīkh.* ed. Mudaris Rażavī. Tehran: Mūʾassisa-yi Intishārāt va Chāp University of Tehran, 1965/1344.

Gulzārī, Masʿūd. *Kirmānshāhān-Kurdistān.* Tehran: Anjuman Āṯār Millī. 1978/1357.

Hidāyat, Riżā Qulī Khān. *Rawḍa al-Ṣafāy Nāṣirī.* Ed. Jamshīd Kīyānfar. Tehran: Intishārāt-i Asāṭīr, 1960/1339.

Iʿtimād al-Salṭanah, Muḥammad Ḥasan Khān. *Miʾāt al-Buldān.* Ed. ʿAbd al-Ḥusayn Navāyī va Mīr Hāshim Muḥaddiṯ. Tehran: Intishārāt-i University of Tehran, 1990/1368.

Iʿtimād al-Salṭanah, Muḥammad Ḥasan Khān. *Tārīkh-i Muntaẓam-i Nāṣirī.* ed. Muḥammad Ismāʿīl Riżvānī. Tehran: Intishārāt-i Dunyā-yi Kitāb, 1989/1367.

Kaempfer, Engelbert. *Safarnāmah Kaempfer bi Irān.* translated by Kaykāvūs Jahāndārī. Tehran, Intishārāt-i Khārazmī, 1985/1363.

Khāksār Baldājī, Ibrāhīm va Kajbāf, ʿAlī Akbar. "Khādān Dawlatshāhī dar Muwājahah bā ʿŪṯmānī".

Faṣlnāmih-yi Tārīkh-i Ravābit-i Khārijī. yr. 16, no. 63 (2016/1394): 57-80.

Khānāy Qubādī. *Shīrīn wa Khasraw*. researched by Muḥammadī Malā Karīm. Baghdād: Chāpkhāniy Kurī Zāniyārī Kūrd, 1975/1353.

Khāvarī Mīrzā Faẓl Allāh Shīrāzī. *Tārīkh Ẕu al-Qarnayn*. Ed. Nāsir Afshārfar. Tehran: Sāzimān-i Chāp va Intishārāt Vizārat Farhang va Irshād-i Islāmī, 2002/1380.

Khūrmūjī, Mīrzā Muḥammad Jaʿfar Khān Ḥaqāyiqnigār. *Nuzhat al-Akhbār*. ed. Sayyid ʿAli Āl Dāvūd. Tehran: Kitābkhānah Mūzah va Markaz-i Asnād Majlis Shūrāy Millī, 2001/1380.

Kishāvarz, Ardishīr. *Zindigī va Zamāmah-yi Shāhzādih Muḥammad ʿAlī Mīrzā-y Dawlatshāh*. Kirmānshāh: Nāshr Mūʾalif, 2016/1395.

Kishāvarz, Ardishīr. *Zindigān ʿArṣah ʿIshq*. Kirmānshāh: Intishārāt Ṭāq Bustān, 2003/1382.

Kishāvarz, Ardishīr. *Zindigī va Zamāmah-yi Imām Qulī Mīrzā ʿImād Dawlah*. Kirmānshāh: Nashr Sarānih, 2021/1400.

Mustawfī, ʿAbd Allāh. *Sharḥ Zindagānī man*. Tehran: Nashr Zavvār, 1965/1343.

Muṭallibī, Muṭallib. *Īlāt Kirmānshāhān va Naqsh ān-hā dar Qushūn Irān ʿAṣr Qājār*. Tehran: Sāzimān-i Asnād va Kitabkhānah-yi Millī Jumhūrī Islāmī Irān. 2016/1395.

Nāṣir al-Dīn Shāh. *Shahrīyār Jādih-hā Safarnāmah-yi Nāṣir al-Dīn Shāh bi ʿAtabāt*. researched by Muḥammad Riżā ʿAbbāsī va Parvīz Badīʿī. Tehran: Asnād-i Millī Irān, 1994/1372.

Nūrī, Jaʿfar. "Awżāʿ Siyāsī Kirmānshāh dar Aṣr-i Ṣafavīyah bā Tikyah Bar Īl Zanganah". *Tārīkh Pazhuhī*. Yr. 11, no. 40-41 (2009/1388): 39-52.

Otter, Jean. *Safarnāmah Jean Otter*. translated by ʿAli Iqbālī. Tehran: Intishārāt-i Jāvīdān. 1984/1363.

Quzīdih Asnād Sīyās Irān va ʿŪsmānī: Dawrah-yi Qājārīyah. Vāḥid Nashr Asnād, Tehran: Daftar Muṭāliʿāt Siyāsī va Bayn al-Milalī, 1990/1369.

Riżā Qulī Mīrzā. *Safarnāmah*. researched by Aṣghar Farmānfarmāyī Qājār. Tehran: Intishārāt-i University of Tehran, 1968/1346.

Sanjābī, Karīm. *Īl-i Sanjābī va Mujāhidāt Millī Irān (Khāṭirāt Sardār Muqtadir Sanjābī)*. Tehran: Intishārāt Pardīs Dānish, 2014/1393.

Sipihr, Muḥammad Taqī. *Nāsikh al-Tawārīkh*. researched by Jamshīd Kīyānfar. Tehran: Intishārāt-i Asāṭīr, 1998/1377.

Sulṭānī, Muḥammad ʿAlī. *Ḥadīqa Sulṭānī*. Tehran: Mū'assisa-yi Farhangī Nashr Suhā, 2007/1386.

Sulṭānī, Muḥammad ʿAlī. *Jughrāfīyā-yi Tārīkhī va Tārīkh-i Mufaṣṣal Kirmānshāhān (Īlāt va Ṭavāyif)*. Tehran: Mū'alif, 1993/1372.

Sulṭānī, Muḥammad ʿAlī. *Jughrāfīyā-yi Tārīkhī va Tārīkh-i Mufaṣṣal Kirmānshāhān*. Tehran: Mū'assisa-yi Farhangī Nashr Suhā, 2002/1381.

Sulṭānī, Muḥammad ʿAlī. *Qiyām va Nahżat ʿAlavīyān Zāgrus*. Tehran: Mū'assisa-yi Farhangī Nashr Suhā, 1997/1376.

Sulṭānī, Muḥammad ʿAlī. *Tārīkh Tashayyuʿ dar Kirmānshāh*. Tehran: Intishārāt-i Suhā, 2001/1380.

Tunukābunī, Muḥammad ibn Sulaymān. *Qiṣaṣ al-ʿUlamā'*. researched by Muḥammad Riżā Barzigar va ʿIfat Karbāsī. Tehran: Nashr ʿIlmī va Farhangī. 2011/ 1389.

Vaḥīd Qazvīnī, Mīrzā Muḥammad Ṭāḥir. *Tārīkh Jahānārāy ʿAbbāsī*, ed. Sayyid Saʿīd Mīr Muḥammad Ṣādiq. Tehran: Pazhūhishgāh-i ʿUlūm-i Insānī va Muṭāliʿāt-i Farhangī, 2004/1383.

Vālih Qazvīnī, Muḥammad Yūsuf. *Irān dar Zamān Shāh Ṣafī va Shāh ʿAbbās Duvvūm*. ed. Muḥammad Riżā Naṣīrī. Tehran: Anjūman Āṯār va Mafākhir Farhangī, 2003/1382.

Wills, Charles James. *Irān dar Yik Qarn pish*. translated by Ghulām Ḥusayn Qarāgūzlū, Tehran: Intishārāt-i Iqbāl, 1989/1368.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.129-156

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 08-12-2024 Revise Date: 20-01-2025 Accept Date: 20-01-2025

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2025.90596.1345 Article type: Translated Article

A Translation of "'The Jewels of Wonder': Learned Ladies and Princess Politicians in the Provinces of Early Safavid Iran"

Kosar Habib Kazemi

MA Student, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: kosarhabibkazemi@gmail.com

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ ـ شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۵۶ - ۱۲۹

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶ x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱

نوع مقاله :ترجمه

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2025.90596.1345

ترجمهٔ «جواهرالعجایب: زنان فرهیخته و شاهدخت‌های سیاست‌مدار در ایالت‌های عصر متقدم صفوی»[۲]

ماریا زوپه[۳]

کوثر حبیب کاظمی

دانشجوی کارشناسی ارشد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: kosarhabibkazemi@gmail.com

---

۲. این مقاله ترجمهٔ فصلی از کتابی است با مشخصات پایین:

Szuppe, M. "'The jewels of wonder': learned ladies and princess politicians in the provinces of early Safavid Iran" in *Women in the medieval Islamic world: Power, Patronage, and piety*. Ed. G. R. G. Hambly Basingstoke: Macmillan 1998 (The New Middle Ages. 6), pp. 325-347.

3. Maria Szuppe.

ماریا زوپه دکتری خود را در ۱۹۹۱م از دانشگاه سوربن نووِله پاریس گرفت. زمینهٔ اصلی کار وی تاریخ و فرهنگ جوامع ایرانی در اواخر قرون وسطی و عصر مدرن (رنسانس) به‌ویژه در دورهٔ تیموریان، صفویان و ازبکان است. همچنین کتاب‌ها و مقالات بسیاری نیز در این زمینه‌ها نگاشته است. او در حال حاضر در مقام مدیریت تحقیقات در مرکز تحقیقات میانه ایرانی (CeRMI) که یکی از مراکز تحقیقاتی مشترک CNRS و دانشگاه سوربون نوول است، فعالیت می‌کند.

این مقاله بر پایهٔ منابع دورهٔ صفوی، داده‌های جدیدی از مشارکت زنان نخبه سلطنتی و شهری در زندگی عمومی و ادبی در اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی ایران، ارائه می‌دهد.

منابع دست‌اول تاریخ صفوی (حک.۹۰۷-۱۱۳۵ق/۱۵۰۱-۱۷۲۲م) در زبان فارسی، به نقش زنان در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی، توجه چندانی نکرده است. در رویکرد رایج تاریخ‌نگاران مسلمان، زنان در مرکز توجه قرار نمی‌گرفتند؛ بااین‌حال، امکان ندارد نقش زنان کاملاً نادیده گرفته شود. با کنار هم قرار دادن اطلاعاتی نسبتاً پراکنده، قدرت زنان عصر صفوی ما را شگفت‌زده خواهد کرد.[۱] گزارش‌های مسافران اروپایی سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی، اطلاعاتی درمورد زنان، به‌ویژه در ارتباط با حرم‌سرای سلطنتی ارائه می‌دهد، ولی این قبیل منابع اروپاییِ مربوط به سدهٔ شانزدهم میلادی، بسیار اندک است. بنابراین، برای شناخت اوایل دورهٔ صفوی لازم است تا حدودی صرفاً به تألیفات فارسی تکیه کنیم؛ تألیفاتی که به کمبود اطلاعات در مورد زنان شناخته می‌شود. بیشتر این منابع تاریخ‌هایی درباری و محلی است که مجموعه‌ای از شرح‌حال‌ها و برخی اسناد آرشیوی را شامل می‌شود.[۲] به‌طورکلی، این منابع اطلاعاتی را در مورد زنان نخبهٔ سلطنتی و سیاسی و همچنین فعالیت‌های آن‌ها در زمینه‌های مختلف زندگی، نه‌تنها در دربار مرکزی، بلکه در ولایات و لشکرکشی‌های دولت صفوی ارائه می‌دهد.

شاعران زن در خراسان (شرق ایران) پس از دورهٔ تیموری

هرات که پایتخت تیموریان بود، در اوایل قرن شانزدهم میلادی و در سال ۹۱۲ق/۱۵۰۷م به دست ازبکان و در ۹۱۵ق /۱۵۱۰م به دست صفویان افتاد. این شهر در نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی، کانون فرهنگ ایرانی_تیموری و الگوی مطلوب سبک زندگی اجتماعی بود. به‌دلیل اینکه نخستین والیان نظامی صفوی، عموماً نگرشی ناآگاهانه به مسألهٔ هنر، فرهنگ و حمایت از هنرمندان داشتند، فرهنگ تیموری، در خراسان و به‌ویژه در هرات تا دورهٔ صفوی در سطح متوسطی باقی ماند.[۳]

در این باب، مجموعه‌ای نادر از زندگی‌نامه شاعران و زنان دانشمند با عنوان جواهرالعجایب [گوهرهای شگفت] به‌مثابهٔ منبع اولیه و مهم برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی شرق ایران در اواسط قرن شانزدهم میلادی، توسط سلطان محمد بن محمد امیری، معروف به فخری هروی، تألیف شد. این کتاب که اساساً به زنان مشهور پرداخته است، اطلاعات بسیار ارزشمندی را در ارتباط با اوضاع اجتماعی خراسان، در اواخر دورهٔ تیموری و اوایل دورهٔ صفوی و به‌خصوص دربارهٔ موقعیت زنان و مشارکت آنان در زندگی فکری ارائه می‌دهد.[۴]

فخری در زمان دو پادشاه نخست صفوی، اسماعیل اول (حک. ۹۰۷-۹۳۰ق/۱۵۰۱-۱۵۲۴م) و شاه

طهماسب (حک. ۹۳۰-۹۸۴ق/۱۵۲۴-۱۵۷۶م) ظهور کرد. وی آثار خود را به شاه اسماعیل اول و حبیب‌الله ساوجی (د. ۹۳۰ق/۱۵۲۴م)، وزیر مالی خراسان در عهد صفوی، تقدیم کرد. فخری همچنین شعری در مدح شاه طهماسب سرود و دلبستهٔ دورهٔ تیموریان و شیفتهٔ استعداد ادبی امیرعلی شیر نوائی (د.۹۰۶ق/۱۵۰۱م) بود.[۵] او نیز مانند بسیاری از معاصران خود، در جست‌وجوی فضای فکری گذشتهٔ تیموریان و حمایت سخاوتمندانهٔ دربار بود و سرانجام در تاریخ نامعلومی در دورهٔ سلطنت شاه طهماسب، هرات را ترک کرد و در سِند در دربار ارغونیان اقامت گزید. ارغونیان سلسله‌ای برخاسته از ذوالنون ارغون (د. ۹۱۳ق/۱۵۰۷م)، آخرین امیر مشهور تیموریان در هرات بود. فخری در آنجا نه‌تنها مجموعه‌ای از زندگی‌نامهٔ امرا و سلاطین شاعر را تحت عنوان روضة‌السلاطین نگاشت، بلکه جواهرالعجایب که «شگفتانه» ادبی است را نیز نوشت، که بیشتر بر اساس مشاهدات شخصی خود، نوشته بود. وی این کتاب را به بانفوذترین بانوی دربار مغولان هند، مهام (د. ۹۶۹ق/۱۵۶۲م) که دایهٔ اکبرشاه (حک. ۱۰۱۴-۹۶۳ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م) بود، تقدیم کرد.[۶]

جواهرالعجایب علاوه‌بر اینکه گلچینی از حدود بیست شاعر زن (تعداد مدخل‌ها بسته به نسخهٔ خطی) با برخی ابیات آن‌ها است؛ منبع اولیهٔ مهمی برای تاریخ اجتماعی اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی است. همچنین اطلاعاتی دربارهٔ زنان تحصیل‌کرده از طبقات بالای شهری، یعنی نخبگان ادبی، اداری، مذهبی و سیاسی خراسان ارائه می‌دهد. این کتاب حاکی از تداوم مشارکت زنان در فعالیت‌های فکری و اجتماعی (و گاه در جامعهٔ مختلط) سراسر دورهٔ تیموریان،[۷] ازبکان [۸] و ظاهراً در سطح بسیار کمتر در سال‌های نخست تسلط صفویان بر خراسان است. نمی‌توان با اطمینان گفت که کمبود اطلاعات در مورد زنان فرهیخته در هرات دورهٔ صفوی، به‌دلیل عواقب تغییر نظام (ازجمله تحمیل تشیع اثناعشری) یا به‌خاطر خروج فخری هروی است.

زنان نام‌برده شده در جواهرالعجایب، غالباً جزء طبقات اجتماعی بالا هستند، ازجمله ایرانیان و ترکان جغتای (تیموری) و ما بیشتر آن‌ها را با نام مستعار (تخلّص) می‌شناسیم. به نظر می‌رسد که بیشتر آن‌ها در دورهٔ آخرین فرمانروای مهم تیموریان هرات، سلطان حسین بایقرا (د.۹۱۲ق/۱۵۰۶م) زندگی و کار می‌کرده‌اند. به هر روی، مطالعات دقیق در این زمینه نشان می‌دهد که اغلب زنان در سال‌های بعد یعنی در دوران حکومت اوزبیگ (حک.۹۱۳-۹۱۵ق/۱۵۰۷-۱۵۱۰م)[۹] و بعد از آن در دوران حکومت صفویان در هرات (از ۹۱۵ق/۱۵۱۰م به بعد) فعال بوده‌اند.[۱۰]

بسیاری از خانواده‌های اصیل و علمای خراسان و استان‌های شمال (و جنوب) شرق ایران ازجمله گرگان و کرمان، در هرات ساکن شده بودند. در برخی موارد، چند نفر (مرد یا زن) یا بیش از یک نسل از

یک خانواده، به فعالیت‌های فکری می‌پرداختند. جمالی، دختر مولانا هلالی (د.۹۳۶ق/۱۵۳۰م) غزل‌نویس و شاعر مشهور هرات[۱۱] بود. شاعر دیگر فردی به نام حیات یا حیاتی (معروف به اتون یا بی‌بی اتون) که از نوادگان شیخ آذری (اندیشمند صوفی و شاعر مشهور قرن پانزدهم میلادی) بود. او با شاعری به نام مولانا بقایی ازدواج کرد که تقی اوحدی او را صرفاً «شوهر بی‌بی اتون»[۱۲] توصیف می‌کند. بیدلی همسر شیخ عبداللّه دیوانه پسر خواجه حکیم و مادر شیخ‌زاده انصاری بود. بیدلی و شوهر وی، هر دو به تبادلات شعری (جواب) معروف بودند. پسر آن‌ها در سرودن و حل معما، ازجمله معماهای کلامی در قافیه‌های پیچیده، خبره بود.[۱۳] احتمالاً پدر شیخ عبداللّه دیوانه همان خواجه حکیم است یا هم خواجه عبدالعزیز حکیم که در اواسط قرن پانزدهم میلادی با مهری ازدواج کرد. این بانو شاعری مشهور و از دوستان گوهرشاد بیگم، همسر شاهرخ تیموری بود.[۱٤]

زنانی از خانواده‌های بلندپایهٔ اداری و دینی نیز از نخبگان فکری آن دوره بودند. نهانی، بانویی دانشمند و شاعری نیکو بود که خواهر خواجه افضل [خواجه فضل‌الله]، وزیر سلطان حسین بایقرا بود.[۱۵] فخرالنساء معروف به نسایی، غزل می‌نوشت و از خانواده‌ای سادات در ناحیهٔ زاوه و دوغ‌آباد خراسان بود.[۱٦] بانویی دیگر به نام شاه‌الملک معروف به سیده بیگم یا بیگم شعیر، دختر سیدحسن کارکیا از گرگان (استرآباد)[۱۷] بود. همچنین بانوی ترکی از میمنه که اسم او تروی (تروّی) و از خویشاوندان مولانا آهی بود.[۱۸]

در نهایت، سایر افراد به خانواده‌های بلندپایهٔ نظامی اواخر دورهٔ تیموری تعلق داشتند. ازجمله آفاق بیگم جلایر (آپاق بیگم) (متوفی پس از ۹۳٤ق/۱۵۲۸م)، دختر و خواهر امیران سرشناس جلایر و همسر برادر میرعلی شیرنوائی است.[۱۹] همچنین بی‌بی عصمت که اهل منطقهٔ خواف در خراسان و خواهر یکی از فرماندهان نظامی (حکیم) آن محل بود.[۲۰]

از اوضاع مالی و امکانات زنان، اطلاعات چندانی در دست نیست؛ اما مسلم است که هلالی، پدر جمالی، در هرات به داشتن ثروت فراوان معروف بوده است.[۲۱] از سوی دیگر، بانویی به نام بیجه (یا بیگه) منجّمه که بیوه بود، امکانات کافی برای تأسیس حمام، مدرسه و حتی مسجد را داشت.[۲۲] شعر آفاق بیگم جلایر در ولایت هرات مشهور بود و شعر او را بر شعر برادر او (محمد) برتری می‌دادند. وی فردی ثروتمند بود و گاو، گوسفند، اسب‌ها، شترها، باغ‌ها و دکان‌هایی داشت.[۲۳] او حامی علما و شاعرانی بود که رویکرد سکولار داشتند و به آن‌ها به‌عنوان حقوق، غلات [غلا] می‌داد. ازجمله افراد تحت حمایت وی، خواجه آصفی (د.۹۲۰ق/۱۵۱۵م) بود.[۲٤]

زنان فرهیخته اوایل قرن شانزدهم میلادی، به فارسی و برخی از آن‌ها به ترکی جغتایی می‌سرودند و می‌نوشتند.[۲۵] فخری، دیوان سیده بیگم را می‌خواند و آن را نیکو می‌دانست.[۲٦] ظاهراً بانوان شاعر بر

قالب‌های شعر کلاسیک نظیر رباعی، غزل یا قصیده تسلط داشتند. نمونه‌هایی از ابیات آن‌ها در نوشته‌های فخری آورده شده است و همچنین چند مورد از آن‌ها در مجموعه‌های شرح‌حال عمومی متأخر نقل شده است. به نظر می‌رسد که آن‌ها در فنون شعری دشوارتر نیز خبره بودند: روایتی متأخر می‌گوید که یکی از بانوان، به دلیل تسلط بر هنر عروض و قافیه‌های خاص (علم عروض و قافیه)، مشهور بود.[۲۷]

جواهرالعجایب نمایانگر آن است که این بانوان به بسیاری از حوزه‌های فعالیت فکری و اجتماعی دسترسی داشتند. این حوزه‌ها شامل ارتباطات درون جامعهٔ فکری مانند تبادلات ادبی، کشمکش‌ها و بازخوانی‌های عمومی می‌شد و این‌ها در پیوند با دربار شاهزاده‌ها، به‌ویژه دربار تیموریان و ازبکان بود. بنابراین، آفاق بیگم اشعار سیده بیگم را در دربار بدیع‌الزمان میرزا (د. ۹۱۹ق/۱۵۱۴م)، پسر سلطان حسین بایقرا خواند. وی مشهور بود که توبه کرده است تا شراب ننوشد.[۲۸] حیات (اتون) و همسرش مولانا بقایی، هر دو شاعران دربار ازبکان در دورهٔ عبیدالله خان (د. ۹٤٦ق/۱۵۴۰م) بودند و از دوستان صمیمی وی شدند.[۲۹] احتمالاً آنان در سفر عبیدالله خان از هرات تا بخارا، همراه ایشان بوده‌اند.

از چهره‌های مهم در میان زنان دانشمند دورهٔ تیموری، بیجه منجّمه بود. او زن عاقلی بود که می‌توان گفت هم‌رده با یک عالم هراتی آن عصر بود. وی عارف سرشناسی بود که بیش از همه در طالع‌بینی و نجوم [علوم نجوم] صاحب‌نظر بود. او به‌دلیل استعداد خود در محاسبهٔ تقویم‌ها (مهارتی که به دانش ریاضیات پیشرفته دلالت دارد)، بسیار مورد تحسین بود. علاوه‌بر این، اشعار «نسبتاً خوبی» را نیز می‌نوشت. بیجه منجّمه در هرات به‌خاطر رقابت شدیدی که با عبدالرحمن جامی (د. ۸۹۸ق/۱۴۹۲م)، متفکر و شاعر معروف صوفی داشت، شهرت یافته بود و خود را در خلق آثار ادبی و کارهای خیر دینی، همتای او می‌دانست.[۳۰]

سواد زنان در اوایل دورهٔ صفوی

از بانوان شاعر دربار صفوی در هرات و مناطق دیگر در کتاب فخری یا سایر منابع، ذکری به میان نیامده است. به هر روی، احتمال دارد که این فقدان مشهود زنان هنرمند و دانشمند در اوایل دورهٔ صفوی، صرفاً نسبی باشد.

در اوایل دورهٔ صفویه هنر خواندن و نوشتن، خوشنویسی و نامه‌نگاری تنها در میان زنان دربار رواج داشت و از آن برای مکاتبات شخصی و فعالیت‌های سیاسی استفاده می‌کردند. از آن جمله می‌توان به تاجلو بیگم، همسر اول شاه اسماعیل اول و برخی دیگر از اعضای خاندان صفویه اشاره کرد.[۳۱] شاهزاده خانم مهین بانو معروف به شاهزاده سلطانم (د. ۹٦۹ق/۱۵۶۲م)، دختر شاه اسماعیل اول و تاجلو بیگم،

نزد استادان مشهور و ممتاز، دستور زبان فارسی، قرآن و خوشنویسی را فرا گرفت.[۳۲] احتمالاً به شاهزاده سلطانم نقاشی نیز آموزش داده شده باشند؛ اما صحّت این مطلب قطعی نیست؛ به‌هرحال، او خوشنویسی ماهر بود و نمونه‌هایی از خط وی، تا به امروز باقی مانده است.[۳۳] برخی از دختران شاه طهماسب نزد معاصران خویش، در جایگاه دانشمندی برجسته تلقی می‌شوند. برای مثال گوهر سلطان خانم (د. ۹۸٤ق/۱۵۷۷م) با پسر عموی خود، سلطان ابراهیم میرزا (د. ۹۸٤ق/۱۵۷۷م) ازدواج کرد که از حامیان هنر در عصر صفوی و والی مشهد بود. ایشان به دلیل تقوا و دانش گوهر سلطان خانم، مورد تحسین همگان بود. یکی از حکایت‌های مربوط به وی چنین نقل می‌کند که پس از اعدام شوهرش، مقدمه‌ای بر کتابی نوشت و در آن اشعار همسرش را گردآوری کرد.[۳٤]

همچنین نقل شده است که در اواخر قرن هفدهم میلادی، شخصی به نام نهانی، شاعر مادر شاه سلیمان (حک.۱۰۷۷-۱۱۰۵ق/۱۶۶۶-۱۶۹۴م) بود. پدر وی یکی از والیان نامدار بود.[۳۵] گفته شده که نهانی بسیار زیبا بود، پس رباعی نوشت و در ورودی بازار [اصفهان] آویزان کرد و گفت که با فردی که مهارت کافی برای نوشتن یک جواب برای رباعی او داشته باشد، ازدواج خواهد کرد. سرانجام، هیچ‌کدام از شاعران زمان او نتوانستند این چالش را انجام دهند.[۳٦] کارهای نسبتاً مستقل شاردن، نشانگر آن است که در اواخر دورهٔ صفوی، زنان در بسیار از زمینه‌ها آگاهی داشتند. به‌گفته شاردن، پدر و مادر میرزا ابراهیم (حک. ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق/۱۶۲۸-۱۶۴۸م) که از پزشکان دربار شاه صفی بودند، در دورهٔ شاه عباس اول (حک. ۹۹۶-۱۰۳۸ق/۱۵۸۶-۱۶۲۸م) نیز در دربار طبابت می‌کردند.[۳۷]

رسم بود که صاحب منصبان عصر صفوی، تحصیلات بالا داشته باشند؛ اما در میان فقرا نسبتاً استثنائی بود ولیکن آن‌ها ناامید نشده بودند. یکی از موقوفات منسوب به شاه طهماسب، ایجاد مؤسسهٔ آموزشی برای چهل پسر یتیم و چهل دختر یتیم در بسیاری از شهرهای ایران بود. به‌گفتهٔ اسکندر بیگ (مورخ) تشیّع در مناطق مشهد، سبزوار، استرآباد، قم، کاشان، یزد، تبریز و اردبیل بیشتر بود. در این مناطق، دختران توسط معلمان زن آموزش می‌دیدند.[۳۸] در میان شاعران هرات که فخری و نوائی از آن‌ها نقل‌قول می‌کنند، افرادی همچون آتون و مُقریه به فعالیت‌های آموزشی و خواندن قرآن توصیه کرده‌اند.[۳۹]

فقدان مستنداتی که پیش‌تر در بالا ذکر شد، می‌تواند به این دلیل باشد که اولاً هنرمندان و ادبای زن اندک بوده‌اند و ثانیاً تا آنجا که ما می‌دانیم، منبعی وجود ندارد که متعلق به اواخر دورهٔ صفوی و قابل مقایسه با جواهرالعجایب باشد. جواهرالعجایب در اواسط قرن شانزدهم میلادی به‌صورت اختصاصی به زنان پرداخت و یک اثر ادبی استثنائی و در واقع اثری «نادر» است.[٤۰] بااین‌حال، مجموعه شرح‌حال‌های عمومی به‌طور پراکنده به زنان مشهور پرداخته است. در دورهٔ تیموری، دولتشاه از دو شاعر و نوائی از پنج

شاعر (که بعدها فخری آن‌ها را فهرست می‌کند) نام می‌برند.[۴۱] مهم‌تر از این‌ها، تقی اوحدی در اوایل قرن هفدهم میلادی، اثر فخری را به‌مثابهٔ منبعی برای تذکرهٔ خود با عنوان عرفات‌العاشقین، استفاده می‌کند و در آن هفت‌تن از شاعران اوایل قرن شانزدهم میلادی در خراسان و دیگر شاعران را طبقه‌بندی کرده است.[۴۲] تذکرهٔ مرآةالخیال در قرن هفتم هجری توسط شیرخان لودی نوشته شده است و از منابع دورهٔ مغول است و مؤلف از پانزده شاعر نقل‌قول می‌کند که هشت نفر از آنان قبلاً در جواهرالعجایب آمده بودند.[۴۳] در آخر، کتاب آتشکده اثر آذر، تذکرهٔ اصلی دوران پس از صفوی است که شامل فصلی دربارهٔ شاعران زن است که سده‌های دوازدهم تا هجدهم میلادی را شامل می‌شود و در مجموع هشت نام وجود دارد که چهار مورد از آن‌ها را پیش‌تر فخری ذکر کرده بود.[۴۴]

اگرچه به زنان دربار صفوی آموزش داده می‌شد، اما در منابع موجود به‌صورت هنرمند یا نویسندهٔ ماهر ظاهر نشدند. درحالی‌که دربار مغولان هند هم‌زمان با دورهٔ صفوی، وارث سنت ایرانی_تیموری بودند و توانستند نویسندگان، شاعران و هنرمندان زن بسیاری را پرورش دهند.[۴۵] بااین‌حال، زنان دربار صفوی در عرصهٔ سیاست بسیار فعّال ظاهر شدند.

فعالیت‌های سیاسی زنان عصر صفوی

تحصیلات و استقلال مالی زنان اشرافی عصر صفوی،[۴۶] آن‌ها را قادر ساخت تا با مهارت‌های فکری خود نه‌تنها برای پرداختن به مسائل ادبی یا علمی، بلکه مهم‌تر از همه در مسائل سیاسی و دولتی نیز از آن بهره ببرند. شماری از شاهزاده خانم‌ها و همسران شاه در قرن شانزدهم میلادی، فعالیت سیاسی داشتند. ازجمله تاجلو بیگم، شاهزاده سلطانم (به ترتیب مادر و خواهر مجرد شاه طهماسب)، پریخان خانم دوم (د. ۹۸۵ق/۱۵۷۸م) (دختر مجرد شاه طهماسب)، خیرالنساء بیگم (د. ۹۸۶ق/۱۵۷۹م) (همسر شاه محمد خدابنده)، و برخی دیگر.[۴۷] این زنان در دربار صفوی درجات مختلفی برای انجام امور دولتی کسب کرده و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اداری و گاه نظامی شرکت می‌کردند.

این زنان سیاست‌مدار، الگوی قدرتمند (البته نه منحصربه‌فرد) در درون خاندان صفوی بودند و همچنین زنان نخبهٔ نظامی عصر صفوی، عمدتاً ترک (قزلباش) بودند. شاهزاده سلطانم، جانشین مادر خود تاجلو بیگم شد و در جایگاه مشاور و معتمد شاه طهماسب قرار گرفت. نفوذ ایشان بسیار قوی بود و در مناسبت‌های رسمی ازجمله شکارهای سلطنتی، شاه را همراهی می‌کرد.[۴۸] در دورهٔ بعد، پریخان خانم دوم در انتظار موقعیتی بود که در کنار برادرش، شاه اسماعیل دوم (حک. ۹۸۴-۹۸۵ق/۱۵۷۶-۱۵۷۸م) نفوذ داشته باشد. موقعیت ایشان در مقایسه با شاهزاده سلطانم در دربار شاه طهماسب، به‌گونه‌ای برابر و یا حتی

فراتر از آن بود. خیرالنساء بیگم مازندرانی، همسر ایرانی شاه محمد خدابنده (حک. ۹۸۵-۹۹۶ق/-۱۵۸۸ ۱۵۷۸م)، عملاً حدود هفده ماه به‌تنهایی بر کشور حکومت کرد. زمانی‌که شاه در اثر بیماری ناتوان شده بود، ایشان به مشغله‌های دینی رسیدگی کردند. وی ادارهٔ مرکزی و استانی را از طریق میرزا سلمان [۴۹] (وزیر اعظم)، پیروان و خویشاوندان مازندرانی خود کنترل می‌کرد و همچنین با نفوذ سیاسی امیران قزلباش نیز مخالفت می‌کرد، هرچند ناموفق بود. قدرت خیرالنساء بیگم را می‌توان با این واقعیت سنجید که او در واقع فرماندهی ارتش سلطنتی صفویان را در جنگ برعهده داشت. وی در طول لشکرکشی به عثمانی در زمستان ۹۸۵-۹۸۶ق/۱۵۷۸-۱۵۷۹م، عضو شورای جنگ امیران قزلباش بود و در آنجا به استدلال و وضع تصمیمات نظامی پرداخت.[۵۰] نکتهٔ قابل‌توجه این است که نمونه‌های بیشتری از زنان قزلباش و صفوی وجود دارند که فعّالانه در لشکرکشی‌ها شرکت می‌کردند.[۵۱]

درحالی‌که مطالعات جامعی دربارهٔ دربار سلطنتی صفویان صورت گرفته است، ولیکن پدیدهٔ زنان دربار صفوی که فعال سیاسی نیز بوده‌اند را باید در سایر نقاط ایران مشاهده کرد. داده‌ها اگرچه کمیاب و پراکنده هستند، اما جالب توجه‌اند، زیرا با نگاهی اجمالی به واقعیت‌های اجتماعی می‌توان دریافت که زنان با توجه به برخی شرایط، در صحنه‌های سیاسی نقش داشتند. اطلاعات موجود عمدتاً مربوط به استان‌های مرزی (مانند شیروان، شکّی، گیلان و مازندران) است که صفویان خواهان تسلّط بر آن‌ها بودند. زنان فعّال، از یک‌سو شاهزاده خانم‌های صفوی بودند که با حاکمان محلی ازدواج می‌کردند تا بتوانند در جهت رشد صفویان بکوشند و از سوی دیگر زنان ایرانی که از خانواده‌های والیان بودند که در زمینهٔ سیاست داخلی ایالت‌های محلی خود و نیز سیاست‌های صفویان فعالیت می‌کردند.

چهره‌های سیاسی زنان در استان‌های شمالی ایران: شیروان و مازندران

در اوایل قرن شانزدهم میلادی، دست‌کم یک یا دو شاهزاده صفوی در شیروان حضور داشت. نام پریخان خانم اول (نباید با پریخان خانم دوم، همنام و خواهرزاده او اشتباه گرفته شود)، دختر شاه اسماعیل اول، در زمینهٔ سیاست تنها در یک منبع آمده است. این بانو با سلطان خلیل، حاکم موروثی شیروان (حک. ۹۳۰-۹۴۱ق/۱۵۲۴-۱۵۳۵م) ازدواج کرد.[۵۲] در یکی از تواریخ معاصر گفته شده که پریخان خانم اول (د. پیش از ۹۵۷ق/۱۵۵۱م) همسر درویش محمدخان (د. ۹۵۷ق/۱۵۵۱م)، حاکم شکّی است. محتملاً او برای بار دوم با ایشان ازدواج کرده است.[۵۳] اما این مسئله در ادامه پیچیده‌تر می‌شود، زیرا یک منبع دیگر همسر پریخان خانم اول را امیر قزلباش عبدالله‌خان استاجلو، والی شیروان در سال‌های ۹۵۷ق/۱۵۵۱م الی ۹۷۳ق/۱۵۶۶م می‌داند و مورخ دیگری این سال‌ها را میان ۹۶۰-۹۶۱ق/۱۵۵۴-۱۵۵۳م یعنی چند سال

پس از مرگ «احتمالی» وی، بیان می‌دارد.[٥٤] پس بر اساس شواهد، عبداللّه خان نمی‌توانست همسر این بانو باشد؛ اما می‌توان احتمال داد که با همسر شیروانشاه یکی باشد.[٥٥] این حقیقت که دو شاهزاده خانم از یک نسل و با یک نام وجود داشته است، نشانگر آن است که حداقل یکی از این‌ها، «پریخان» نام افتخاری وی بوده است. به هر روی، حتی اگر در تعداد و ترتیب ازدواج‌های متوالی آن‌ها ابهامی وجود داشته باشد، باز هم می‌توان گفت که حداقل یکی از دختران شاه اسماعیل اول در سیاست شیروان فعالیت داشته است.[٥٦]

پریخان خانم اول (همسر شیروانشاه)، پس از مرگ شوهرش در سال ۹۶۰ق/۱۵۵۳م (بدون فرزند)، در مبارزه برای قدرت شرکت کرد و به یک شخصیت مهم سیاسی در شیروان تبدیل شد. وی نخست امیر دباج رشتی معروف به مظفرخان را که پناهنده‌ای گیلانی (یکی از دامادهای صفویان) بود را به حکومت تحویل داد. مظفرخان کسی بود که بر ضد صفویان قیام کرد و سپس به شیروان گریخت و سلطان خلیل از او پذیرایی کرد.[٥٧] بعدها پریخان خانم اول از میان دو نامزد تاج و تخت (یعنی قلندر بیگ ناشناخته که وانمود می‌کرد از نوادگان پادشاهان کهن شیروان است و شاهرخ سلطان، برادرزاده جوان شیروانشاه که بیشتر امرای شیروان از او پشتیبانی می‌کردند)، از شاهرخ سلطان حمایت کرد. می‌توان حدس زد که برای صفویان آسان‌تر بود که یک مدعی ناشناخته را کنترل کنند تا فرمانروایی یک سلسله حاکم. این موضوع مؤید آن است که وقتی سپاه شاهرخ سلطان پیروز شد، صفویان سپاهی را به شیروان فرستادند، درحالی‌که شاهزاده خانم به دربار صفوی رفت و شاه را به فتح استان تشویق کرد. بنابراین، مورخ نتیجه می‌گیرد که به‌دلیل دشمنی میان پریخان خانم اول و امرای شیروان، این شیروانشاهان هستند که در کشور خود قدرت را از دست می‌دهند.[٥٨]

پس از فتح شیروان توسط صفویان، درویش محمدخان، حاکم شکّی که از طرفداران شاهرخ سلطان بود، تسلیم صفویان شد و صفویان در سال‌های ٩٤٤ق/١٥٣٨م تا ٩٤٥ق/١٥٣٩م، محمد را در جایگاه والی شکّی منصوب کردند.[٥٩] او در همان سال با پریخان خانم اول ازدواج کرد.[٦٠] نفوذ همسر درباری او باعث شد که به صفویان وفادار بماند؛ اما پس از مرگ پریخان خانم اول در سال ۱۵۵۱م یا اندکی پیش از آن، دست به شورش زد.[٦١]

همچنین نظراتی وجود دارد که خدیجه بیگم، دختر دیگر شاه طهماسب که با یکی از والیان گیلان ازدواج کرده بود، پس از مرگ شوهرش، مراودات سیاسی برقرار می‌کرد. بااین‌حال، منابع فارسی جزئیات بسیار محدودی را در این باره ارائه داده‌اند.[٦٢]

علاوه‌بر شاهزاده خانم‌های صفوی که در دربارهای استانی ایران پراکنده شده بودند، زنان خانواده‌های

والیان نیز در امور سیاسی شرکت می‌کردند. تاریخ‌نگاران محلی مازندران دربارهٔ زنان سیاسی مازندران، به نوشته‌های میرتیمور مرعشی استناد می‌کنند.

مشهورترین اینان خیرالنساء بیگم، دختر میرعبداللّه خان دوم بود که در سال‌های ۹۲۱-۹۷۲ق/-۱۵۶۵ ۱۵۱۶م همسر شاه محمد خدابنده صفوی شد. او بین فوریهٔ ۱۵۷۸ و ژوئیهٔ ۱۵۷۹، فرمانروای دولت صفوی بود. خانواده وی از نوادگان مرعشی سیّدمیر بزرگ (د. ۷۸۰ق/۱۳۷۹م) بودند که حدود دویست سال بر مازندران حکومت کردند.[۶۳] اطلاعات اندکی در مورد پیشینهٔ خیرالنساء بیگم وجود دارد؛ اما حداقل این‌طور به نظر می‌رسد که او الگویی برای زنان سیاست‌مدار دربار مازندران بوده است. چندین بانو از خانوادهٔ وی در تاریخ میرتیمور، جزء افراد با نفوذ سیاسی و فعّال نام برده می‌شوند. یکی از آن‌ها همسر میرعبدالله خان دوم بود که نام این بانو مشخص نیست (منظور ما خیرالنساء بیگم نیست). دیگری، بی‌بی زهره، مادربزرگ میرسلطان مراد (د. ۹۸۳-۹۸٤ق/۱۵۷۶-۱۵۷۷م)، پسر عموی رقیب میرعبدالله خان است. بانوی بعدی، خانمی به نام تیتی بیگم است که همسر اول همان میرسلطان مراد بوده است.[٦٤]

تیتی بیگم در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی در دربار شوهرش در شهر ساری، منصب مهمی داشت. مورخان از این بانو یاد نکرده‌اند اما وی اهل گیلان که ولایتی ثروتمند در حاشیهٔ دریای خزر بود. وی در خانوادهٔ سلطنتی کیاییان بزرگ شده بود که ازجمله سادات مهم شرق گیلان و والی لاهیجان بودند. این بانو عمهٔ خان احمدخان گیلانی، حاکم وقت لاهیجان نیز بود که بعدها با خاندان صفوی وصلت کرد.[٦٥]

تیتی بیگم در حدود ۹۷۲-۹۷۳ق/۱۵۶۵-۱۵۶۶م با گروهی از امیران مازندرانی که علیه میرسلطان مراد قیام کرده بودند، پیمان اتحادی بست. میرتیمور چنین می‌نویسد که دلیل دشمنی این بانو این بود که شوهرش عاشق همسر جدیدش شده بود. ولیکن خود میرتیمور که او نیز از خاندان مرعشی بود، از چنین تعبیری راضی نبود. وی به‌طور غیرمستقیم بیان می‌کند که شورش‌های امرا، دارای اهداف سیاسی بوده و هدف آن‌ها دستیابی به قدرت و حفظ آن بوده است.[٦٦] در حقیقت میرسلطان مراد به تازگی با همسر جدیدی ازدواج کرده بود. مشکل اینجا بود که همسر وی، ماه‌پرور خانم (خواهرزاده شاه طهماسب)، عضو خاندان صفوی بود و فرزند پریخان خانم اول و عبداللّه خان استاجلو بود.[٦٧] تیتی بیگم در کنار شورشیان از این نگران بود که تاج و تخت ساری به دست فرزندان (هنوز متولد نشده) عروس صفوی بیفتد. وی به دنبال تضمینی قطعی برای به قدرت رسیدن پسر خود در مازندران بود.[٦٨]

نتیجه‌گیری

بررسی‌های دقیق در منابع دست‌اول نشان می‌دهد که زنان، سهم زیادی در زندگی اجتماعی مردم در اوایل

حکومت صفویان داشتند. پژوهش حاضر، برخی از داده‌های جدید و نظریات محدودی را ارائه داد.

منابع معاصر صفوی از لحاظ اجتماعی، گزینشی هستند و اساساً فقط به زنان اشراف جامعه می‌پردازند. اگرچه موارد استثناء را به‌طور قاعده‌مندی توصیف می‌کنند. جواهرالعجایب فخری، مجموعه زندگی‌نامهٔ نویسندگان زن است که قطعاً یکی از ارزشمندترین منابع دست‌اول برای تاریخ اجتماعی_فرهنگی آن دوره است. تنها بیست مورد از زنان در این کتاب ذکر شده‌اند، اما بانوان فرهیخته در جواهرالعجایب، گروه اجتماعی وسیعی از زنان تحصیل‌کرده خراسان را در سال‌هایی نشان می‌دهد که صفویان به‌طور آشکار در این منطقه مستقر نشده بودند. در این کتاب، عمق نفوذ فرهنگ ادبی فارسی را در اوایل قرن شانزدهم میلادی، میان محافل نخبگان ازجمله زنان نشان می‌دهد.

آثار فخری به شرح زندگی الگوهای اجتماعی و فرهنگی تیموری پرداخته است که در دورهٔ صفوی نیز زندگی می‌کردند. نفوذ میراث تیموریان در دولت صفوی بارها مورد تأکید بوده است و نباید آن‌ها را دست‌کم گرفت. اگر نوشته‌های فخری نبود، احتمالاً مشارکت‌های مهم زنان ایرانی در زندگی فکری سدهٔ پانزدهم و اوایل سدهٔ شانزدهم میلادی بسیار کم‌ارزش تلقی می‌شد.

مسائل مربوط به میزان دسترسی زنان صفوی به فعالیت‌های فکری، حل نشده باقی مانده است. دربار مشهد، یکی دیگر از دربارهای استانی خراسان در دورهٔ صفویه بود که در اواسط قرن شانزدهم میلادی، تحت حمایت سلطان ابراهیم میرزا، نوهٔ شاه اسماعیل اول بود و آنجا را به مرکز شکوفایی هنر تبدیل کرد و مورد توجه قرار گرفت.

علاوه‌بر آثار فخری که زندگی اشراف و طبقات بالا را شرح می‌دهد، بسیاری دیگر از منابع صفوی تأیید می‌کنند که سواد، غالباً در میان زنان اشرافی دربار بوده است. به نظر می‌رسد سواد و به‌طورکلی دسترسی و کیفیت آموزش و حتی نحوهٔ به‌کارگیری عملی،[۶۹] از عوامل مهم ارتقاء موقعیت اجتماعی زنان صفوی بوده است.

درحالی‌که سنت‌های ایرانی_تیموری، زنان را قادر ساخت تا در زندگی فکری و هنری مشارکت داشته باشند اما پیشینه فرهنگی صفویان، قزلباش‌ها و حامیان نظامی آن‌ها (یعنی ترکان نیمه کوچ‌نشین) بود که امکان مشارکت زنان را در عرصه‌های سیاسی و گاه نظامی فراهم کرد. احتمالاً مبنای موقعیت اجتماعی زنان در دوران صفویه، میراث ترکان قدیم در جوامع کوچ‌نشین بوده است که باعث شد امتیازات اجتماعی ویژه‌ای را برای زنان درباری به ارمغان آورد.[۷۰] بااین‌حال، ذکر این نکته ضروری است که بر اساس داده‌های جدید دربارهٔ ولایات مازندران و گیلان که در این پژوهش ارائه شد، زنان خانواده‌های والیان محلی نیز قادر به اعمال قدرت بودند.

به‌طورکلی، اغلب زنان سلطنتی برای پیشبرد منافع خود یا خانواده، در صحنه‌های سیاسی فعالیت می‌کردند و از نظر عقلی قادر به انجام چنین فعالیت‌هایی بودند. از منظر اجتماعی آن‌ها اجازه داشتند تحت شرایطی خاص، در جایگاه مشاور سیاسی و حتی در شرایط بحرانی یا زمانی که حاکم مرد در دسترس نبود، در مقام رهبر باشند. اصلاحات شاه عباس در قرن هفدهم میلادی، ازجمله اصلاح ساختار نیروهای سیاسی و قطع نفوذ قزلباش‌ها (ترکان) بود که منجر به انزوای زنان سلطنتی شد و در نتیجه شرایط جدیدی برای اعمال نفوذ سیاسی زنان درباری ایجاد کرد. اما تا آن زمان، بسیاری از شاهزاده خانم‌های صفوی در زندگی اجتماعی فعالیت داشتند. در خلال قرن شانزدهم میلادی، زنان مرتباً در سیاست دولتی مداخله می‌کردند و حتی آن را هدایت نیز می‌کردند.

پی‌نوشت‌ها

بخشی از مطالب در این فصل، برای اولین‌بار در سومین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی در آلمان در ۱۵-۱۲ سپتامبر ۱۹۹۵م (۲۴-۲۱ شهریور ۱۳۷۴ش) در شهر کمبریج انگلستان، تحت عنوان «تذکرهٔ فخری هروی از شاعران جواهرالعجایب: منبعی برای خراسان تیموری و صفوی» ارائه شد.

1. M. Szuppe, "La participation des femmes de la famille royale à l'exercice du pouvoir en Iran safavide au xvIe siècle," part 1: *Studia Iranica* 23.2 (1994): 211-58, part II: *Studia Iranica* 24.1 (1995): 61-122.

همچنین بنگرید به کتاب دیگری از همان نویسنده:

"Status, Knowledge and Politics: Women in 16th century Safavid Iran," forthcoming in Guity Nashat, ed, *Women in Iran from Medieval to Modern Times.*

برای اطلاع در مورد زنان مسلمان در خاورمیانه (ازجمله اطلاعات مربوط به دورهٔ پیش از اسلام)، مراجعه کنید به:

EI(2), s.v."al-Mar'a," by several contributors.

برای بررسی تاریخ کلی از مشارکت زنان مسلمان در فعالیت‌های فرهنگی و زندگی عمومی، نگاه کنید به:

W. Walther, *Women in Islam from Medieval to Modern Times*, trans. G. Nashat (Princeton & New York: Markus Wiener Publishing, 1993) 3rd ed, esp. pp. 47-72 ("Women in Islamic Law, in the Qur'an and in Tradition"), pp. 103-42 ("Women in Islamic History"), and pp. 143-53 ("Women in Islamic Culture").

همچنین مراجعه کنید به:

L.P. Peirce, *The Imperial Harem.*

در مورد اعمال قدرت سیاسی توسط زنان سلطنتی عثمانی، به‌ویژه در دورهٔ از قرن شانزدهم تا هجدهم میلادی، رجوع کنید به:

Women and Sovereignty in the Ottoman Empire (Oxford: Oxford University Press, 1993).

۲ .ازجمله مسافران اروپایی قرن هفدهم میلادی می‌توان به ژان شاردن فرانسوی در کتاب

Voyages en Perse, et d'autres lieux de l'Orient, 10 vols. (Paris: L. Langlès, 1811);

آدام اولئاریوس آلمانی در کتاب

Vermehrte Neue Beschreibung der Muscowitischen und Persischen Reyse (Schleswig, 1656) rpt., ed. D. Lohmeier (Tübingen: Max Niemeyer Verlag, 1971);

پیترو دلاواله ایتالیایی

Viaggi di Pietro della Valle il Pellegrino, descritti da lui medesimo in lettere all'erudito suo amico Mario Schipano. La Persia, 2 Partes (Roma, 1658);

توماس هربرت انگلیسی

A relation of some yeares travaile...especially the territories of the Persian monarchie (London, 1634);

و همچنین بسیاری دیگر. برای کتاب‌شناسی منتخب گزارش‌های اروپایی، مراجعه کنید به:

The Cambridge History of Iran, vol. 6: "The Timurid and Safavid Periods," ed. P. Jackson & L. Lockhart (Cambridge, Eng.: Cambridge University Press, 1986), pp. 1018-20 [hereafter: CHI].

در قرن شانزدهم میلادی میشل ممبره ونیزی (که در کتابشناسی CHI ذکر نشده است) که در سال‌های ۹۴۷ق/۱۵۴۰م-۹۴۸ق/۱۵۴۱م در دربار صفوی اقامت گزید. در کتاب خود اطلاعات جالبی در مورد زنان ارائه می‌دهد:

"Relazione di Persia" (ed. G.R. Cardona, Napoli 1969).

اخیراً ترجمهٔ انگلیسی این کتاب با تفسیر و حواشی‌های تاریخی منتشر شده است:

A.H. Morton (*Michele Membrè, A Mission to the Lord Sophy of Persia, 1539-1542*, SOAS [London: University of London, 1993).

همچنین رجوع کنید به:

R. Ferrier, "Women in Safavid Iran: the Evidence of European Travellers," in the present volume.

برای استفاده از منابع فارسی و اروپایی مراجعه کنید به:

the bibliography to Szuppe, "La participation" parts I and II.

۳. وزیر ایرانی خراسان، حبیب الله ساوجی (در سمت وزیر از ۹۲۹ق/۱۵۲۲م-۹۳۳ق/۱۵۲۶م) فرد سرشناسی بود. وضعیت وی در اواخر دهه ۹۳۷ق/۱۵۳۰م با ورود امیر قزلباش محمدخان تکلو (د. ۹۶۳ق/۱۵۵۷م) به هرات تغییر

کرد. رجوع کنید به:

M. Szuppe, *Entre Timourides, Uzbeks et Safavides: Questions d'histoire politique et sociale de Hérat dans la première moitié du xvie siècle* (Paris: Cahiers de Studia Iranica 12, 1992), pp. 109-17.

در مورد علاقهٔ محمدخان و پسرش به فعالیت‌های هنری، رجوع کنید به:

M. Szuppe, "Kinship Ties of the Safavids and the Qizilbash Amirs in Late Sixteenth-Century: A Case Study of the Political Career of Members of the Sharaf al-Din Oghli Tekelu Family," in C.P. Melville, ed., *Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*, Pembroke Papers 4 (London: I.B. Tauris Ltd., 1996), pp. 79-106.

٤. فخری هروی، جواهرالعجایب، چاپ سنگی (لکنهو، ۱۸۷۳؛ ذیلاً: فخری). نسخهٔ چاپی و ویرایش شده آن: سیدحسام الدین راشدی، تذکرة روضة السلاطین و جواهرالعجایب مع دیوان فخری هروی، (حیدرآباد، ۱۹۶۸). همچنین مراجعه کنید به:

C.A. Storey, Persian Literature: *Bio-Bibliographical Survey* (London, 1927-), no. 1099;

و همچنین:

A. Sprenger, *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts in the Libraries of the King of Oudh*, vol.1: *Persian and Hindustany Poetry* (Calcutta, 1854), no. 5, pp. 9-11.

و همچنین مقایسه و اطلاع از شاعران زن معاصر، رجوع کنید به:

Walther, *Women in Islam*, pp. 143-53, on female poets in the medieval period.

۵. فخری اولین ترجمه به فارسی از مجالس النفایس میرعلی شیر نوایی (نگاشته به ترکی جغتای) را در سال ۱۵۲۲م نگاشته است. اطلاعات چاپ: شیرنوائی، امیرعلی، تذکرة مجالس النفائس، به‌اهتمام علی اصغر حکمت (تهران ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴م). فخری تنها نویسنده تیموری-صفوی نبود که نوشته‌هایش دستخوش حسرت دوری بود، بلکه خواندمیر از مشهورترین‌های این سبک بود (برای مشاهده اطلاعات کوتاه دربارهٔ او مراجعه کنید به مقاله زوپه، Entre Timourides، صص۵۵-۵۷). برای اطلاع دربارهٔ زندگی و آثار نویسنده و شاعر دیگر هرات، واصفی، رجوع کنید به:

A.N. Boldyrev, *Zajnaddin Vasifi, tadzhikskij pisatel'* XVI v. (opyt tvorcheskoj biografii) (Stalinabad, 1957).

خاطرات واصفی دربارهٔ هرات، به‌نام بدایع الوقایع، توسط بولدیرف در دو جلد منتشر شد. (دوشنبه، ۱۹۵۷؛ چاپ مجدد در مسکو، ۱۹۶۱؛ تهران، ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م) دربارهٔ مورخ امیر محمود بن خواندمیر، نویسندهٔ تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (به عناوین مختلف معروف است اما عمدتاً ذیل حبیب السیر یا جنگ‌نامه شاه

طهماسب می‌آید)، مراجعه کنید به مقاله زوپه، *Entre Timourides*، صص۵۹-۵۷. دو نسخهٔ تصحیح از این کتاب وجود دارد (هر کدام آن‌ها سودمند اما به دلایل مختلف رضایت‌بخش نیستند): تصحیح غ. ر. طباطبایی، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسپ صفوی، تألیف امیر محمود بن خواندمیر (تهران، ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م)، و تصحیح م.ع. جراحی، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسپ صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر)، (تهران، ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م).

٦. رجوع کنید به مقدمهٔ فخری هروی، تذکرة روضه السلاطین، ویرایش ع. خیامپور، تبریز: دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م. برای اطلاع از جزئیات زندگی فخری مراجعه کنید به:

.Storey, no. 1099

۷. برای اطلاع در مورد زنان سلطنتی و همسران والیان که در مراسمات سمرقند تیموری (اوایل قرن پانزدهم میلادی) شرکت می‌کردند یا میزبان آن‌ها بودند، مراجعه کنید به:

G. Le Strange, trans., *Clavijo: Embassy to Tamerlane, 1403-1406* (London: Routledge & Sons, 1928), pp. 244-45, 258-61.

در مورد بانوان حاضر در مجالس ادبی شاهزادگان در اواخر دورهٔ تیموری در هرات (اواخر پانزدهم تا اوایل قرن شانزدهم میلادی)، به زیر مراجعه کنید. برای اطلاع از اعیاد مختلط در دربار مغولان هند در نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی و همچنین دربارهٔ شاهزاده گل بدن، رجوع کنید به:

The History of Humayun (همایون نامه), trans. A.S. Beveridge (London: Royal Asiatic Society, 1902), pp. 31-35 (Persian text), and pp. 118-29 (trans).

۸. ازجمله بانوان هرات که در دربار ازبکستان شعر می‌سرودند، مغول خانم تیموری (عایشه- سلطان خاتون دختر سلطان محمود خان)، همسر محمدخان شیبانی (متوفی ۱۵۱۰) و حیات از هرات که شاعر دربار عبیدالله خان (متوفی ۱۵۴۰م) بود. رجوع به صفحات ۱۱-۱۲، ۲-۱۹ در کتاب فخری و همچنین رجوع کنید به پایین.

۹. سپس دوباره در مدت کوتاه‌تری بین سال‌های ۱۵۱۲م-۱۵۱۳م، ۱۵۲۹م-۱۵۳۰م، ۱۵۳۶م-۱۵۳۷م.

۱۰. به‌عنوان مثال، آفاق بیگم جلایر تنها در سال ۱۵۲۸م به دربار بابر در هند رفته است. به پی‌نوشت ۱۹ مراجعه کنید.

۱۱. فخری، صص۲۰-۲۱. جمالی با نام حجابی در نسخهٔ جواهرالعجایب شرح داده شده است:

Sprenger, p. 11, no. 17.

دربارهٔ مولانا بدرالدین هلالی، رجوع کنید به خواندمیر، فصلی از خلاصه‌الاخبار، به‌کوشش گویا اعتمادی، کابل، ۱۳۲۴ش/۱۹۴۶م، ص۶۵؛ سام میرزا، تحفه سامی، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۴ش/۱۹۳۶م،

صص۹۰-۹۴؛ واصفی، تهران، صص۹۷ و ۴۰۵؛ همچنین ببینید:

s.v. "Hilali, Badr al-Din," E(2)1.

در مورد متهم شدن هلالی به همدردی با شیعیان (درحالی‌که او سنی بود) و اعدام او توسط ازبک‌ها، رجوع کنید به:

Szuppe, *Entre Timourides*, p.128.

۱۲. دربارهٔ حیات (اتون)، رجوع کنید به فخری، صص۱۹-۲. همچنین مراجعه کنید به:

Sprenger, p. 11, no. 16;

تقی اوحدی، عرفات العاشقین، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ دفتر هند، شماره ۳۶۵۴، ص۱۴۶. و شیرخان لودی، مرآة الخیال، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ ملی فرانسه، ضمیمه فارسی ۳۲۳، ص۱۹۰ الف-ب. در مورد مولانا بقات، رجوع کنید به تقی اوحدی، ص۲۶۴ب.

۱۳. فخری، ص۱۵. دربارهٔ شیخ زاده انصاری و مادرش بیدلی، مراجعه کنید به:

Navāt, pp. 102-103.

درمورد نام پدر شیخ عبدالله دیوانه رجوع کنید به شیرخان، ص۱۹۱ب.

دربارهٔ معمّه، یکی از متداول‌ترین قالب‌های شعری اوایل قرن شانزدهم میلادی خراسان، رجوع کنید:

M.E. Subtelny, "Scenes from the Literary Life of Timürid Herät," in *Logos Islamikos: Studia Islamica in Honorem Georgii Michaelis Wickens*, ed. R.M. Savory and D.A. Agius, *Papers in Mediaeval Studies 6* (Toronto, 1984): 137-155, esp. 140-143.

۱٤. دربارهٔ مهری مراجعه کنید به فخری، صص۱۰-۱۱؛ و مراجعه کنید به:

Navāt, p.350.

وی همچنین در برخی از تذکره‌های قرن هفدهم و هجدهم میلادی آمده است. برای مثال رجوع کنید به شیرخان، ص۱۸۹ب؛ لطفعلی بیگ شاملو متخلص به آذر، آتشکده، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ ملی فرانسه، شمارهٔ ۱۳۲۷، برگ۲۰۵ الف.

۱۵. فخری،صص ۱۳-۱۴. در مورد خواجه افضل رجوع کنید به نوائی، ص۱۱۹.

۱٦. فخری، صص ۱۶-۱۷. پدرش امیر یادگار نام داشت. خواهرش معروف به خان‌زادهٔ تربتی نیز شاعر بود. فخری، صص ۱۸-۱۷. همچنین رجوع کنید به:

Sprenger, p. 11, no.10.

۱۷. فخری، صص ۱۸-۱۹. در آن بیان می‌دارد که گرگان مورد بحث همان مکانی است که در گذشته به نام استرآباد شناخته می‌شد. این نکته مهم نشانگر انتقال نام یک شهر خاص است. این نکته نشانگر آن است که محل تولد سید با

گرگان امروزی، استرآباد سابق، یکسان بوده و با گورگان قرون وسطایی فرق دارد، که اکنون به نام گنبد قابوس شناخته می شود. بااین‌حال، باید توجه داشت که اگر واقعاً خانواده کارکیاها در اینجا مورد بحث هستند، به جای گرگان، با گیلان ارتباط داشتند. همچنین به زیر و پی‌نوشت ۶۵ مراجعه کنید.

۱۸. فخری، ص۲۱. دربارهٔ مولانا آهی، ترکی الاصل جغتایی، که صوفی و شاعر معاصر سلطان حسین بایقرا نیز بود، رجوع کنید به سام میرزا، ص۱۸۲.

Terevvı appears as "Nizdi" in the list of Sprenger, p. 11, no. 20.

در مورد معنای احتمالی تروی، نگاه کنید به:

J.W. Redhouse, *A Turkish and English Lexicon* (Constantinople, 1890).

۱۹. فخری، صص ۱۲-۱۳. پدر آفاق بیگم، علی جلایر، امیری که در خدمت فرمانروای تیموری به‌نام یادگار محمد میرزا، پسر عموی سلطان حسین بایقرا بود (Navat, p. 108). برادران او حسن و محمد نیز به ترتیب در صفحات ۱۰۸ و ۱۱۱ نام‌برده شده‌اند. بر اساس تحلیل این منبع:

Beveridge to Gul-Badan, p. 26 (commentary pp. 204, 215),

نام او به احتمال زیاد با شاهزاده خانم تیموری یکی بوده و در خاطرات بابر در تاریخ ۹۳۵ق/۱۵۲۸م به‌عنوان دختر شاهزاده سلطان‌بخت بیگم دختر سلطان ابوسعید میرزا، بدون ذکر نام پدر وی آمده است. رجوع کنید به:

Babur (Zahiru'd al-din Muhammad Babur Padshah Ghāzi), *Bābur-nāma [Memoirs of Babur]*, trans. A.S. Beveridge (New Delhi, 1922; reprint: 1979), p. 616.

۲۰. فخری، صص۱۴-۱۵.

21. Szuppe, *Entre Timourides*, p. 128.

۲۲. فخری، ص۱۴. همچنین ببینید:

Navat, pp. 350-51.

۲۳ .تقی اوحدی، صص۱۶۲ ب-۱۶۳ الف؛ دربارهٔ ثروت ایشان رجوع کنید به شیرخان، ص۱۹۰ب.

۲٤. شیرخان، ص۱۹۰ب.

دربارهٔ خواجه آصفی، رجوع کنید به خواندمیر، خلاصة، ص۵۹: خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تصحیح جلال الدین همایی، ۴جلد. (تهران، ۱۹۵۵/۱۳۳۳)، ج۱، ص۱۳۸ و ج۴، ص۳۵۴ ; همچنین مراجعه کنید به:

s.v. "Āṣifi," E(2)1.

۲۵. برای مثال، مغول خانم و تروی. فخری، صص۱۲-۲۱.

۲٦. فخری، صص۱۸-۱۹.

۲۷. در مورد آقا دوست، دختر [درویش پیر] قیام سبزواری، که در متن چاپ سنگی فخری (صص۲۱-۲۲) با نام نساء دوستی یاد شده است، یا در نسخهٔ خطی اسپرنگر با عنوان فاطمه خاتون ذکر شده است. (ص ۱۱، شماره ۱۹)، جایی که گفته می‌شود او دختر «درویش زاده» (فرزند درویش) است که برادر قیام الدین سبزواری بود.

۲۸. فخری، ص۱۳. پس از سقوط هرات به دست اوزبیگ‌ها در سال ۱۵۰۷، بدیع الزمان میرزا به دربار شاه اسماعیل اول پناه برد و سپس به عثمانی‌ها رفت.

۲۹. فخری، صص ۱۹-۲۰.

۳۰ . فخری، ص۱۴؛ نوائی، صص۳۵۰-۳۵۱.

۳۱. قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ج۱، تصحیح احسان اشراقی، ج۲. [به شماره یک] (تهران، ۱۳۶۲-۱۳۵۸ش/۱۹۸۴-۱۹۸۰م)، ص۱۷۶. برای مشاهده مکاتبات مریم بیگم و زینب بیگم (دختران شاه طهماسب) و حوری‌خان خانم (مادرشان)، رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 61-62.

زینب بیگم بعدها به یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های دربار شاه عباس اول (برادرزاده‌اش)، تبدیل شد. رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 100-102.

و همچنین:

Kathryn Babayan, "The 'Aqa'id al-Nisa: A Glimpse at Safavid Women in Local Isfahani Culture," ch.16 in the present volume.

۳۲. اسامی استادان او در تواریخ ثبت شده‌اند. رجوع کنید به قمی، صص ۱۳۸، ۴۳۰ و همچنین قاضی احمد قمی، گلستان هنر، تصحیح آ. سهیلی خوانساری (تهران، ۱۹۷۳/۱۳۵۲). همچنین مراجعه کنید به بوداق قزوینی، جواهر الاخبار، نسخهٔ خطی در کتابخانه ملی سن پترزبورگ (کتابخانه عمومی دولتی)، دورن ۲۸۸، ص۱۱۱ الف. من از پروفسور جی.کالمارد سپاسگزارم که فتوکپی متن قزوینی که نسخهٔ خطی معروف و ارزشمند از تواریخ دورهٔ صفوی است را در اختیار من قرار دادند. همچنین رجوع کنید به:

C. Adle, "Les artistes nommés Dust- Mohammad au XVIe siècle," *Studia Iranica* 22/2 (1993): 219-96, esp. 228.

۳۳. رجوع کنید به:

Adle, "Dust-Mohammad," pp. 226-27.

جایی که او این احتمال را مطرح می‌کند که دوست محمد هروی، که خوشنویسی را به شاهزاده سلطانم آموزش

می‌داد، نقاش نیز بوده است. همچنین نگاه کنید به:

A. Welch, *Artists for the Shah: Late Sixteenth Century Painting at the Imperial Court of Iran* (New Haven and London: Yale University Press, 1976), p.171.

۳٤. قمی، ص۶۳۷.

۳۵. شیرخان، صص۱۸۹ ب-۱۹۰ الف.

۳٦. به نقل از ربانی، شیرخان، صص۱۸۹ ب-۱۹۰ الف.

37. Chardin, 8, pp. 27-28.

درمورد تشکیلات حرم‌سرا و مناصب زنان پس از عصر صفوی، به نقل از شاردن رجوع کنید به:

(Chardin, 6, pp.13 sqq.). Babayan, "The 'Aqaid al- Nisa".

۳۸. اسکندر بیگ منشی ترکمان، تاریخ علم آرای عباسی، چ اول، افشار، ج۲. (تهران، ۱۳۳۴ ش/۱۹۵۵م)، ص۱۲۳. همچنین ببینید:

R.M. Savory, trans., *History of Shah Abbas the Great*, 2 vols. (Boulder, Co.: Persian Heritage Series, Westview Press, 1978), p284..

39. Sprenger (p. 11, no. 16),

در نسخهٔ سنگی فخری (صص۱۹-۲۰) با نام حیاتی آمده است.

همچنین رجوع کنید به تقی اوحدی، ص۱۴۶ب (بی بی اتون). همچنین او را تونی اتون نیز می‌نامند: شیرخان، صص۱۹۰ الف- ۱۹۰ ب. اتون یک معلم زن در خواندن، نوشتن و خیاطی تعیین می‌کند، نگاه کنید به ع.ا. دهخدا، لغات‌نامه، ۳۷ج، (تهران، ۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م). برای اطلاع از عایشه مقریه رجوع کنید به نوائی، ص۳۵۰. از نظر دهخدا، مقری کسی است که خواندن و قرائت قرآن را تعلیم دهد.

٤۰. تا قرن نوزدهم میلادی تذکره‌های زنان مشهور، منتشر نشد. تذکرة النساء معروف به اختری تابان، اثر ابوالقاسم محتشم شیروانی، مشتمل بر هشتاد و دو شاعر است، درحالی‌که خیرات حسان اثر محمد حسن خان مراغی سه جلدی است. رجوع کنید به:

Storey, nos. 1231, 1641.

همچنین در اواخر قرن نوزدهم میلادی بود که عهدنامهٔ معروف، با عنوان معایب الرجال [عیب الرجال] توسط بی بی خانم استرآبادی در پاسخ به تأدیب النسوان (مجازات زنان) از خوانساری نوشته شد. نگاه کنید به نسخهٔ اخیر دربارهٔ بی‌بی خانم توسط ج. متینی، در مجلهٔ ایران‌شناسی، شماره ۵/۲ (۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م): صص۴۳۶-۴۴۲. من مدیون آقای ایرج افشار هستم که آثار قرن نوزدهم میلادی را در مورد زنان را به من معرفی کرد.

41. Dawlatshah b. 'Alà u'd-Dawla Bakhtishah al-Ghazi of Samarqand (Dawlatshah), *The Tadhkiratu'Sh-Shu'arà [Memoirs of the Poets)*, ed. E.G. Browne (London and Leiden: Luzac & Co. and E.J. Brill, 1901,) pp. 65-66 (Mahisti), pp. 289-90 (Jahan Khatun)

دولتشاه (ص۶۶) از شاعر دیگری به نام پری نیز یاد می‌کند که همراه با مهستی در دربار سلطان سنجر سلجوقی بود. نوائی، صص۱۰۲-۱۰۳ (بیدلی)، ص۱۴۶ (آفاق بیگم)، و ص۵۳۰ (مهستی، مهری و بیجه منجّمه).

٤۲. تقی اوحدی از مجموعهٔ شرح‌حال فخری با عنوان تذکرة النساء در صفحه ۷۸۳ ب یاد می‌کند. غالباً به‌طور دقیق از وی نقل می‌کند. لازم به ذکر است که نسخهٔ خطی دفتر هند از متن تقی اوحدی که در اینجا استفاده شده است: (ش۳۶۵۴) از حرف «قاف» نمی‌گذرد.

٤۳. شیرخان، ص۱۸۹ب-۱۹۲ الف.

44. Adhar, fol. 204b-05b.

٤۵. ازجمله گل‌بدن بیگم (د.۱۰۱۲ق/۱۶۰۳م)، دختر امپراتور بابر، و نویسندهٔ همایون‌نامه است. (برای مشاهده جزئیات کتاب‌شناختی به پی‌نوشت ۷ مراجعه کنید و همچنین رجوع کنید به:

s.v. "Gulbadan Bēgam, "EI,)

و همچنین یکی از خواهرزاده‌های او (از طریق خواهر)، سلیمه سلطان بیگم، که شاعری با نام مستعار مخفی بود. رجوع کنید به:

Gul-Badan, pp. 276-79)

دیگری نورجهان بیگم (۱۵۷۷م-۱۶۴۵م)، ایرانی‌الاصل خراسانی و همسر مشهور امپراطور جهانگیر. نگاه کنید به:

E1 (2), s.v. "Nür-Jahan Begam,"

و همچنین:

Adhar, fol. 205b, who quotes Nür-Jahan Begam's verses)

شاهزاده خانم مهرانگیز بیگم، دختر مظفر حسین میرزا بن سلطان حسین بایقرا و شاد بیگم و از خاندان سلطنتی بود. وی همچنین «آلات موسیقی بسیاری می‌نواخت» رجوع کنید به:

Gul-Badan, p.32 (Persian text), and p.121 (trans).

46. Szuppe, "La participation," I, pp. 242-52, and footnotes for references to the sources.

٤۷. در مورد مشارکت بانوان سلطنتی صفوی در زندگی سیاسی قرن شانزدهم میلادی، رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 70-102.

48. Gul-Badan, p. 69 (Persian text) and pp. 169-70 (trans).

۴۹. در مورد میرزا سلمان وزیر، مراجعه کنید به:

R.M. Savory, "The Significance of the Political Murder of Mirzā Salman," in R.M. Savory, *Studies on the History of Safawid Iran* (London: Variorum Reprints, 1987), xv (originally published in *Islamic Studies*, Journal of the Central Institute of Islamic Research, Karachi, 3 (1964): 181-91).

وزیر بعداً با علیه بیگم مخالفت کرد و در شورشی علیه این بانو، شرکت کرد.

۵۰. قمی، صص۶۸۰ و ۶۸۷-۶۸۵؛ همچنین مراجعه کنید به:

Iskandar Beg, pp. 235-39; *Don Juan [Urūj Beg Bayät], Don Juan of Persia, a Shi'ah Catholic, 1560-1604*, trans. Sir E. Denison Ross & E. Power, intro. G. Le Strange, (London: Routledge & Sons, 1926), p. 150.

همچنین رجوع کنید به نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباسی اول، ۳ج. (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲-۱۳۳۹ش/۱۹۵۳ -۱۹۶۰م) و ج۱، صص۵۰-۵۳. خیرالنساء بیگم توسط شاهدان اروپایی، عثمانی و گرجی در جایگاه فرماندهٔ کل ارتش صفوی دیده شده است. مراجعه کنید به:

A. Jenkinson (and other Englishmen), *Early Voyages and Travels to Russia and Persia,* ed. E. Delmar Morgan and C.H. Coote (London: The Hakluyt Society, 1886), pp.447-48; Müneccimbaşı Ahmed Dede, *Saha if al-akhbar fi vakāyi al-a'sër*, Turkish trans. of the Jami al-Duwal by Ahmed Nedim, 3 vols. (Istanbul, 1868/1285), vol. 3, p. 202; ed. and trans. M. Brosset, jeune, *Chronique géorgienne* (Paris: La Société Royale Asiatique de France, 1830), p.21.

۵۱. برخی از نمونه‌های دیگر، پریخان خانم اول (دختر شاه اسماعیل اول)، در سال‌های ۱۵۵۳م-۱۵۵۴م است. (قمی، ص۳۷۲؛ فضلی اصفهانی خوزانی، افضل التواریخ، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ بریتانیا، ش ۴۶۷۸، صص۲۰۲ ب- ۲۰۳ ب؛

Szuppe, "La participation," II, pp. (64-65));

همچنین همسر برون سلطان روملی، فرماندار قزلباش طوس، در سال ۱۵۲۷م (خورشاه قبادالحسینی ایلچی، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ بریتانیا، ش ۱۵۳، ص۳۵ب.)؛ همچنین مادر یکی از امیران کرد (دولتیار خان)، در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی (امیر شرف‌خان بدلیسی، شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، تصحیح محمد عباسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴ش/۱۹۸۳م، ص۴۲۷).

۵۲. ایلچی، صص۵۲۲، ۵۵۶ الف، ۵۷۹ ب، ۵۸۰ الف. وی مسلماً قبل از ۱۵۱۹م، سالی که شاهزاده سلطانم، کوچک‌ترین دختر شاه اسماعیل، به دنیا آمده است (رجوع کنید به: قمی، صص۱۵۵ و ۴۳۰). پریخان خانم (رجوع کنید به ذیل، زیرا او از زنی متأهل در شکّی صحبت می‌کند) خواهر تنی شاه طهماسب بود. این گفته به نقل از عبدی

بیگ شیرازی متخلص به نویدی، تکملة الاخبار، تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هجری قمری، تصحیح عبدالحسین نوائی (تهران، ۱۳۶۹ش/۱۹۹۰م)، صص۹۱، ۱۰۴.

۵۳. عبدی بیگ، صص۹۱، ۱۰۴.

٥٤. قمی، صص۳۷۲، ۷۵۶.

۵۵. شیروانشاه بدون فرزند درگذشت. همچنین هیچ فرزندی از شاهزاده خانم صفوی در خاندان حاکم شاکّی ثبت نشده است. برعکس، عبداللّه خان دست‌کم یک پسر به‌نام شاه قلی میرزا داشت.

(Szuppe, "La participation" I, p.222)

و یک دختر به نام ماه‌پرور خانم (نگاه کنید به ذیل)، از همسر صفوی خود داشت. در مورد تاریخ تولد این دو فرزند اشاره نشده است، اما دختر ایشان در سال‌های ۱۵۶۵م-۱۵۶۶م ازدواج کرد.

٥٦. در مورد هویت این زنان، رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 75-76.

در مورد بخش‌های نظامی که مادر یا به نقلی دیگر همسر عبدالله خان (یعنی پریخان خانم اول) نقش اصلی را ایفا کرده بودند، مراجعه کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 64-65.

در مورد خود پریخان خانم، رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," II, pp. 72-75 (and the footnotes for the sources and secondary literature).

۵۷. برای اطلاع از منابع این قسمت، مراجعه کنید به:

Szuppe, "La participation," II, p. 72-75.

دربارهٔ امیر دباج رشتی و ازدواج او (در ۱۵۱۹م یا ۱۵۲۱م) با خانیش خانم اول، دختر شاه اسماعیل اول، رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," I, p. 217 and especially footnotes 25-27.

۵۸. ایلچی، صص۵۲۳، ۸۰۲.

۵۹ .قمی، ص۲۷۵؛ خوزانی، ص۱۰۴۳.

٦۰. عبدی بیگ، صص۹۱، ۱۰۴.

٦۱. عبدی بیگ، صص۱۰۴.

62. Szuppe, "La participation," II, p. 66.

خدیجه بیگم با جمشید، (خان شهر رشت و برادرزاده شاه طهماسب) ازدواج کرد. جمشیدخان، نوهٔ خواهر شاه

طهماسب یعنی از خانیش خانم اول و امیره دباج رشتی بود (نگاه کنید به پی‌نوشت ۵۷).

٦٣ . برای بررسی دقیق دربارهٔ تاریخ سیّد مرعشی- مازندرانی، رجوع کنید به:

s.v. "Mar'ashis," J. Calmard, E(2)1.

٦٤. میرتیمور مرعشی، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، با تصحیح م. ستوده (تهران، ۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م)، صص ۱۲۱، ۲۷۵، ۲۸۵-۲۸۴. میرتیمور، صص ۱۶۰، ۱۷۴.

٦٥. ازدواج خان احمدخان با مریم بیگم، دختر شاه طهماسب در نوامبر ۱۵۷۷م-دسامبر ۱۵۷۷م اتفاق افتاد. رجوع کنید به:

Szuppe, "La participation," I, p. 229 (and footnotes for the sources).

در مورد ارتباطات کارکیاییان با صفویان در سال‌های اولیهٔ مبارزه برای قدرت، رجوع کنید به:

M.M. Mazzaoui, *The Origins of the Safawids. Si'ism, Şüfism and the Gulat*, Band III (Wiesbaden: Freiburgen Islamstudien, 1972), p. 80; Gh. Sarwar, *History of Shah Isma' il Safawi* (Aligarh, 1939), pp. 31-33, 51-52.

٦٦. میر تیمور، ص۱۷۵.

٦٧. میر تیمور، صص۱۷۴-۱۷۶.

٦٨. میرتیمور، ص۱۷۴. ماه‌پرور خانم خیلی زود پس از ازدواج، درگذشت. سپس میرزا خان (پسر بزرگ تیتی بیگم)، جانشین پدرش شد، اما در سال ۱۵۷۸م به دستور خیرالنساء بیگم در قزوین به اسارت گرفته شد و برای انتقام مرگ پدرش، اعدام شد. ببینید:

(and footnotes for the sources) s.v. "Marashis," E1(2); Szuppe, "La participation," II, pp. 95-96.

٦٩. در مورد ساحت‌هایی از آموزش شاهزاده خانم‌های صفوی ازجمله اسب‌سواری، تیراندازی با تیر و کمان، مراجعه کنید به منابع:

Szuppe, "La participation," I, pp. 245-47, and Szuppe, "Status, Knowledge and Politics" (forthcoming).

قابل‌توجه است که در دربار مغول بابر، دو شاهزاده تیموری که نوه‌های سلطان حسین بایقرا بودند. ازجمله شاد بیگم و مهرانگیز بیگم که گفته می‌شود «لباس مردانه می‌پوشیدند و به کارهای گوناگون مانند ساختن انگشتر و تیر، چوگان بازی و تیراندازی با تیر و کمان می‌پرداختند». رجوع کنید به:

Gul-Badan, p. 32 (Persian text) and pp. 120-21 (trans).

70. Szuppe, "La participation", I, pp. 212-13, 252-53, and II, pp. 104-05.

ضمیمه ۱:

شاعران *جواهر العجایب* در سایر تذکره‌ها (با اسامی مختلف)

فخری، جواهر العجایب، نیمه ۱۶م/۱۰ق	نوائی، اواخر ۱۵م/ ۹ق	تقی اوحدی،● اوایل ۱۷م/۱۱ق	شیرخان، اواخر ۱۷م/ اوایل ۱۲ق	آذر، ۱۸م/۱۲ق
زنان شاعر قبل از قرن پانزدهم میلادی				
۱. مهستی	×	–	–	×
۲. پادشاه خاتون	–	×	–	× (لالا خاتون)
۳. جهان خاتون	–	–	–	–
۴. حیات	–	–	–	–
زنان شاعر قرن پانزدهم میلادی				
۵. مهری	×	–	×	×
زنان شاعر اواخر قرن پانزدهم یا نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی				
۶.مغول خاتون	–	–	–	–
۷.آفاق بیگم جلایر	×	×	×	–
۸. نهانی	–	–	–	–
۹. بیجه منجّمه	×	–	–	–
۱۰. بی‌بی عصمتی	–	–	× (؟)	×(؟)
۱۱. بیدلی	×	–	×	–
۱۲. نهانی شیرازی	–	–	–	–
_.دخترِ قاضیِ سمرقندی ●●	–	–	–	–
۱۳. نسائی	–	×	–	–
۱۴. خانزادهِ تربتی	–	–	× (خانم تبریزی)	–
۱۵. پرتوی تبریزی	–	–	–	–
۱۶. سیده بیگم (شاه ملک)	–	×	×	–

_. دختر غزالی یزدی ••	–	–	–	–
۱۷. بی‌بی آرزوی سمرقندی	–	–	×	–
۱۸. ضعیفی	–	×	–	–
۱۹. حیاتی هروی (اتون)	–	× (بی‌بی اتون)	× (تونی اتون)	–
۲۰. جمالی (حجابی)	–	× (حجابی)	–	–
_.فاطمه اسفراینی ••	–	–	–	×
۲۱. تِرِوّی، تَروی (؟) (نیزدی)	–	–	–	–
۲۲. نسائی (دوستی، فاطمه خاتون)	–	–	× (آقا دوست)	–
۲۳. نسائی نساوی	–	–	–	–
• نسخهٔ مورد نظر صرفاً حاوی مدخل‌هایی از حرف «الف» تا «قاف» است. •• این اسامی در اثر Sprenger ذکر شده است اما در نسخهٔ سنگی نیست.				

ضمیمه ۲:

زنان برجستهٔ خاندان صفوی و خانواده‌های آن‌ها که در این مقاله ذکر شدند

گوهر سلطان خانم (د. ۹۸۴ق/۱۵۷۷م)	دختر بزرگ شاه طهماسب؛ همسر سلطان ابراهیم میرزا پسر بهرام میرزا صفوی؛ معروف به تقوا و دانش؛ ظاهراً مقدمه‌ای بر مجموعه اشعار شوهرش نوشته است.
خدیجه بیگم (د. ۱۱ق/ اوایل قرن ۱۷م)	دختر شاه طهماسب؛ همسر جمشید خان گیلانی.
خانیش خانم اول (د. ۹۷۱ق/۱۵۶۴م)	دختر شاه اسماعیل اول؛ اولین ازدواج او با امیره دباج رشتی بود؛ مادربزرگ جمشید خان رشتی.

خیرالنساء بیگم (د. ۹۸۶ق/۱۵۷۹م)	از خاندان سید مرعشی مازندرانی؛ دختر میر عبدالله خان دوم؛ همسر شاه محمد خدابنده؛ حاکم غیررسمی دولت صفوی از اواسط فوریه ۱۵۷۸ تا ژوئیه ۱۵۷۹؛ رهبر یک لشکرکشی؛ در کودتای سازماندهی شده توسط قزلباش‌ها به قتل رسید.
ماه پرور خانم (د. تقریباً ۹۷۴-۹۷۳ق/۶۷-۱۵۶۶م)	دختر عبدالله خان استاجلو و پریخان خانم اول؛ همسر میرسلطان مراد مازندرانی.
مریم بیگم (د. ۱۸-۱۰۱۷ق/۰۹-۱۶۰۸م)	دختر شاه طهماسب؛ همسر خان احمدخان گیلانی؛ مکاتبات او با خواهرش، زینب بیگم و مادرشان، حوریخان خانم، باقی مانده است.
پریخان خانم اول (د. ۹۶۵ق/۱۵۵۱م یا بعد از ۹۶۸ق/۱۵۵۴م)	تواریخ مختلف از یک یا دو (؟) دختر شاه اسماعیل اول با نام پریخان خانم یاد کرده‌اند: همسر سلطان خلیل شیروانشاه؛ پس از مرگ شوهرش در مبارزه برای قدرت شرکت کرد. همین شخص (یا دختر دیگری) بعداً با درویش محمدخان شکّی ازدواج کرد؛ دیگری با امیر عبدالله خان استاجلو ازدواج کرد و در جنگی همراه شوهرش شرکت کرد.
پریخان خانم دوم (د. ۹۸۵ق/۱۵۷۸م)	دختر شاه طهماسب؛ مجرد؛ مشاور شاه طهماسب؛ در جریان مبارزه برای قدرت (پس از مرگ شاه طهماسب)، رهبر حزب طرفدار شاه اسماعیل دوم بود. حاکم غیررسمی دولت صفوی از نوامبر ۱۵۷۷ تا اواسط فوریه ۱۵۷۸؛ خیرالنساء بیگم قدرت را از پریخان خانم دوم گرفت و او را به قتل رساند.
شاهزاده سلطانم (مهین بانو) (د. ۹۶۹ق/۱۵۶۲م)	دختر شاه اسماعیل اول و تاجلو خانم؛ مجرد؛ تأثیرگذار در امور سیاسی؛ مشاور و معتمد برادرش شاه طهماسب؛ تعلیم یافته توسط استادان برجسته؛ خوشنویس ماهر و احتمالاً نقّاش.
تاجلو خانم (د. ۹۴۷ق/۱۵۴۰م)	ترکمان موصل؛ همسر شاه اسماعیل اول؛ مادر شاه طهماسب، بهرام میرزا، پریخان خانم اول و شاهزاده سلطانم (مهین بانو)؛ تأثیرگذار در امور سیاسی.

تیتی بیگم (د. ؟)	از خاندان سادات کارکیا؛ عمهٔ خان احمدخان (حاکم گیلان و داماد صفوی)؛ همسر میرسلطان مراد مازندرانی؛ تأثیرگذار در امور سیاسی.
زینب بیگم (د. ۵۲-۱۰۵۱ق/۴۲-۱۶۴۱م)	دختر شاه طهماسب؛ مجرد؛ مکاتباتی با خواهرش، مریم بیگم و مادرشان، حوریخان خانم داشت؛ بعدها در امور سیاسی دربار شاه عباس اول تأثیرگذار بود.

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir/ Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025, p.157-163

Online ISSN: 2538-4341 Print ISSN: 2028-706x

Receive Date: 25-06-2024 Revise Date: 23-07-2024 Accept Date: 23-07-2024

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88664.1312 Article type: Book Review Article Research

Analysis and Introduction of the Book *Zindagānī-hā-yi Muḥammad (Lives of the Prophet) (Peace be Upon Him)*

Leili Abdi

PhD Candidate, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: Leyliabdi223@gmail.com

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

History & Culture

تاریخ و فرهنگ

سال ۵۶ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۶۳ - ۱۵۷

HomePage: https://jhistory.um.ac.ir

شاپا چاپی ۷۰۶ x -۲۲۲۸

شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲

نوع مقاله :نقد کتاب

DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2024.88664.1312

نقد و معرفی کتاب *زندگانی‌های محمد[ص]*

لیلی عبدی

دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: Leyliabdi223@gmail.com

مقدمه

کشیا علی[1] پژوهشگر آمریکایی و متخصص مطالعات اسلامی است که بر مطالعه فقه اسلامی، اخلاق، زنان، جنسیت و سیره پیامبر (ص) تمرکز دارد. وی در حال حاضر استاد دانشگاه بوستون است. علی کتاب خود را با عنوان زندگانی‌های محمد[2] در سال ۲۰۱۴ میلادی در انتشارات دانشگاه هاروارد و در ۳۴۲ صفحه به چاپ رسانده است.

کتاب شامل یک مقدمه و شش فصل است: «محمد تاریخی»، «پیامبر راستین»، «مسلمانان برجسته»، «همسر محمد»، «مادر مؤمنان » و «مرد روشن‌فکر». همچنین یک گاه‌شماری ساده از چهار رویداد که شامل هجرت به مدینه، جنگ بدر، جنگ احد و فتح مکه است، قبل از مقدمهٔ کتاب آمده است. ازدواج پیامبر(ص) که در فصل چهار و پنج به آن پرداخته شده، بیشتر مباحث این کتاب را تشکیل می‌دهد. نتیجه‌گیری، پی‌نوشت‌ها، فهرست منابع، سپاسگزاری و ضمائم از موارد پایانی کتاب است.

توصیف

کتاب علی مطالعه‌ای جذاب از سیرهٔ پیامبر (ص) است. نویسنده در مقدمه بیان می‌کند که زندگی پیامبر (ص) از زمان رحلت ایشان در سدهٔ هفتم هجری، موضوع صدها و شاید هزاران سیره‌نگاری بوده است. این سیره‌ها که توسط مسلمانان و غیرمسلمانان نگاشته شده، به دور از یکنواختی بوده و در آن‌ها دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به پیامبر (ص) ارائه شده است. چنانچه گاهی به ساحت مقدس پیامبر اعظم اهانت شده و گاهی مورد احترام واقع شده‌اند. این کتاب به جای فرو رفتن در این مجادلات اخیر، محمد (ص) را آن‌طور که در طول قرن‌ها ترسیم شده است، به تصویر می‌کشد.

نویسنده در ابتدای هر فصل، گزیده‌ای از روایت‌های معمول از زندگی محمد (ص) را بیان می‌کند. وی در فصل اول به تصویر تاریخی پیامبر می‌پردازد و به دنبال پاسخ به سؤالاتی از این قبیل است: چه چیزی در مورد محمد (ص) می‌توان دانست؟ آیا فردی به نام محمد (ص) واقعاً وجود داشته است یا خیر؟ وی اشاره می‌کند که در روایت‌های سده‌های میانه در میان مسیحیان، پیامبر(ص) به‌عنوان فردی «بدعت‌گذار» و پیامبری «غیرراستین»[3] به تصویر کشیده شده است، اما با ترجمه قرآن و برخی کتب سیره به زبان‌های غربی در سده‌های میانه، برداشت اروپایی‌ها به طرز چشمگیری تغییر کرده است.

---

1. Ali, Kecia.

2. Ali, Kecia. *The lives of Muhammad*. Cambridge: Harvard University Press, 2016.

۳. نقل این اندیشه‌های رایج مسیحی در سده‌های میانه به معنای تأیید آن از سوی نویسندهٔ کتاب و نگارندهٔ این نقد نیست.

نویسنده در فصل دوم در پی اثبات نبوت بر اساس کتاب مقدس و برخی شخصیت‌های مسیحی است. چنانچه وی بیان می‌کند تأیید ورقة بن نوفل مسیحی از نزول وحی به محمد (ص) و تشخیص راهب بحیرا به مهر نبوت، نشان از تأیید غیرمسلمانان از نبوت پیامبر (ص) دارد. بدین وسیله نویسنده قصد دارد نبوت واقعی و نیز برتری اسلام را در برابر مخالفان مسیحی اثبات کند. وی همچنین تلاش می‌کند برخی باورهای غلط غربی که در مطالعات اسلام فراگیر شده را اصلاح کند و توافقی را در مورد معیارهای اثبات و گفتگو، بین مسلمانان و غیرمسلمانان فراهم کند.

نویسنده در فصل سوم، بیشتر به دو اثر دربارهٔ پیامبر(ص) توجه دارد، یکی ولی‌نعمت،[4] اثر فقیر سید وحیدالدین و دیگری زندگانی محمد،[5] نوشتهٔ محمدحسین هیکل. هر دوی این آثار مربوط به عصر جدید هستند که دربارهٔ پیامبر(ص)، اسلام و مسلمانان نوشته شده‌اند. به عقیده این نویسندگان، محمد نه‌تنها رهبر سیاسی یا مذهبی جامعه اسلامی، بلکه یک مصلح اجتماعی نیز بود. آن‌ها پیامبر(ص) را به‌صورت یک انسان عادی و به دور از معجزه و رسالت معرفی می‌کنند.

نویسنده در فصل چهارم به ازدواج محمد (ص) پرداخته و پس از بیان تفاوت دیدگاه‌های نویسندگان دوره‌های پیشین و عصر جدید به نحوه برخورد پیامبر (ص) با همسرانش اشاره می‌کند که در نزد نویسندگان دورهٔ جدید، ازدواج او با خدیجه (س) برای نشان دادن اینکه محمد (ص) واقعاً چه کسی بوده، مهم است، چرا که از طریق ازدواج، سیمای انسانی وی به تصویر کشیده شده است، تا تصویری از یک پیامبر. نویسنده همچنین کم‌توجهی برخی منابع ازجمله تاریخ طبری در بیان نقش خدیجه (س) در زندگی پیامبر(ص) را ذکر می‌کند.

نویسنده در فصل پنجم به ازدواج پیامبر(ص) با عایشه اشاره کرده و این مسئله را یکی از موضوعات بحث برانگیز در میان دانشمندان می‌داند. به گفته وی برخی این ازدواج و همچنین تعدد زوجات را با انگیزه‌های دنیوی پیامبر(ص) مرتبط دانسته‌اند. وی در رد این نظریه بیان می‌کند که به عقیده برخی از نویسندگان، پیامبر (ص) عایشه را در شش یا هفت سالگی عقد کرد و در نه سالگی بود که با ایشان ازدواج کرد. بنابراین بین واژه «عقد»، «انعقاد»، و «ازدواج» تفاوت وجود دارد. همچنین برخی نیز بر این عقیده هستند دخترانی که در آب و هوای گرم زندگی می‌کنند به سرعت بالغ می‌شوند و در سن نه یا ده سالگی به بلوغ کامل می‌رسند، پس مناسب برای ازدواج هستند. بنابراین در آن زمان اتهام کودک‌همسری و انگیزه‌های نفسانی بیهوده و نابه‌جا بوده است.

4. Waheed-Ud-Din, Fakir Syed. *The Benefactor*. trans. Faiz Ahmed Faiz. World Community of Islam in the West, n.d. [1964].

5. Haykal, Muhammad Husayn. *The Life of Muḥammad*. trans. Ismail Al Faruqi. Kuala Lumpur: Islamic Book Trust, 2002 [1976].

در آخرین فصل، نویسنده به سیره‌نگاری‌های اخیر می‌پردازد که توسط دانشگاهیان و روشنفکران عمومی نوشته شده است. به گفتهٔ علی، به استثنای گزارش‌های اسپنسر،[۶] دیگران نگرش مثبتی نسبت به زندگی محمد (ص) دارند و اطلاعات دقیق‌تری ارائه می‌دهند. وی در پایان نگاشته‌های محققان پیشین و دورهٔ جدید دربارهٔ زندگی پیامبر (ص) را مقایسه کرده، بیان می‌کند که سیره‌نویسان جدید، پیامبر را دولتمردی آرمانی یا مصلحی اجتماعی معرفی کرده‌اند.

تحلیل

کتاب زندگانی‌های محمد، داستان زندگی پیامبر (ص) نیست. چنانچه نویسنده خود نیز در مقدمه بیان می‌کند «این کتابی است نه در مورد زندگی محمد، بلکه در مورد روش‌هایی که زندگی او را بیان کرده‌اند».[۷] نویسنده با تکیه بر روش تاریخی و بر اساس منابع قدیم و جدید هم یک سیر کامل از زندگی پیامبر(ص) ارائه می‌کند و هم به منابعی که به سیره آن حضرت پرداخته‌اند، اشاره کرده، آن‌ها را مقایسه می‌کند. به عبارت دیگر، هدف نویسنده مروری جامع بر شرح‌حال‌های نگاشته شده دربارهٔ محمد (ص) است که توسط مسلمانان و غیرمسلمانان نوشته شده، و همچنین در پی نشان دادن وابستگی متقابل بین گفتمان‌های رایج میان پژوهشگران مسلمان و غیرمسلمان است.

تاکنون محققان بسیاری به پژوهش دربارهٔ زندگی پیامبر (ص) پرداخته‌اند که ازجمله آن‌ها می‌توان به مارتین لینگز نویسندهٔ کتاب محمد بر پایه کهن‌ترین منابع[۸] و محمد حسین هیکل مصری، نویسندهٔ کتاب زندگانی محمد[۹] اشاره کرد. اما این پژوهش‌ها تنها شرح‌حالی از زندگی محمد (ص) است. اگرچه مارتین لینگز نیز به مانند کشیا علی سیره پیامبر (ص) را بر اساس منابع مختلف بررسی کرده است، اما وی تنها به منابع کهن و بیشتر منابع اهل‌سنت تکیه کرده است. تفاوت این اثر با چنین پژوهش‌هایی این است که نویسنده مجموعه‌ای از موضوعات زندگی پیامبر(ص) را بر اساس آنچه که نویسندگان مختلف اعم از غربی و مسلمان از آغاز تا عصر جدید نوشته‌اند، با هم مقایسه می‌کند. بااین‌وجود، اثر علی بیشتر بر سیره‌های قرن نوزدهم به بعد، که توسط مسلمانان و غیرمسلمان مصری، هندی و مسیحی و به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و عربی نگاشته شده، تمرکز می‌کند. روش او همچنین نظریه معروف «برخورد تمدن‌ها» را نیز به چالش می‌کشد که در آن هویت‌های فرهنگی و مذهبی به‌عنوان منبع اصلی درگیری بین

6. Spencer.

6. Ali, Kecia. 2016, p 1.

8. Lings, Martin. *Muhammad: His Life Based on the Earliest Sources*. Rochester, VT: Inner Traditions International,1983.

9 .Haykal, Muhammad Husayn. *The Life of Muḥammad*. trans. Ismail Al Faruqi. Kuala Lumpur: Islamic Book Trust, 2002 [1976].

غرب مسیحی و شرق مسلمان، بیان شده است. کشیا علی بیان می‌کند که به مرور زمان نویسندگان مسلمان و غیرمسلمان بر سر برخی مسائل روش‌شناختی و همچنین تبادلات اخیر دانشمندان شرق و غرب، با هم مصالحه کرده، به نظریات مشترکی در مورد زندگی پیامبر (ص) دست یافته‌اند که در نتیجهٔ آن، مجموعه‌ای از ادبیات پژوهشی تعدیل‌شده دربارهٔ اسلام و شخصیت محمد (ص) شکل گرفته است.

نویسنده با ارزیابی آثار و ارتباطات بینامتنی آن‌ها اثبات می‌کند که درک زندگی محمد (ص) در طول قرن‌ها تغییرات چشمگیری داشته و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه به وجود آمده است. به عقیدهٔ وی، نویسندگان پیشین و قبل از دوره استعمار، که عمدتاً مسیحی بودند، تصویری نادرست از محمد (ص) داشته‌اند. استدلال‌های نویسنده نشان می‌دهد آغاز نگارش سیره‌نگاری‌های همدلانه به قلم غیرمسلمانان در مورد پیامبر با دوران جدید مقارن است و شاید به همین دلیل است که وی بیشتر بر منابع قرن نوزدهم و بیستم تمرکز می‌کند. او قصد دارد ارتباط متقابل بین سیره‌نویسان مسلمان و غیرمسلمان را آشکار کند. وی می‌کوشد از طریق مطالعات موردی خود در موضوع حیات زناشویی پیامبر (ص) با خدیجه (س) و عایشه، تحولات منابع مرتبط با سیرهٔ آن حضرت، پس از قرن نوزدهم، را با جزئیات به تصویر کشد. علی در راستای پژوهش‌های پیشین خود در مورد زنان و جنسیت در اسلام، تحلیل‌هایی مستدل و متفاوت از زندگی‌نامه‌های دورهٔ پیشین و جدید در مورد جنجال‌برانگیزترین مراحل زندگی محمد (ص) را ارائه می‌کند.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

کتاب زندگانی‌های محمد دارای نقاط ضعف و قوت است. یکی از کاستی‌های کتاب این است که نویسنده خود را به سیره‌نویسان عربی محدود می‌کند و تقریباً هیچ اشاره‌ای به آثار دیگر مسلمانان کشورهای مختلف و پژوهش‌های متأخر به زبان‌های آلمانی، ترکی و فارسی نمی‌کند. علت این نگرش انحصارگرایانه شاید ناآشنایی نویسنده با زبان‌های ترکی، فارسی و دیگر زبان‌های نقاط مختلف جهان باشد. علاوه‌براین، اگرچه نویسنده سیره‌های مختلف را بررسی می‌کند اما در توضیح یا دفاع از آن‌ها ناتوان است، به گونه‌ای که خواننده نمی‌تواند رویکرد نویسنده به برخی از رویدادها یا گزارش‌های مرتبط با آن را درک کند. همچنین، به نظر می‌رسد ارتباط بین فصل‌ها به اندازه کافی قوی نیست و فاقد انسجام هستند. نویسنده در ارجاعات اثر خویش دربارهٔ پیامبر (ص)، مفاهیم و واژه‌هایی نامناسب را نقل کرده است که بهتر بود از کاربرد مستقیم آن پرهیز می‌کرد. از مواردی دیگری که جای نقد دارد ادعای نویسنده درباره ترس و تردید پیامبر(ص) به هنگام نزول وحی و اطمینان ایشان درباره این امر بعد از تأیید ورقه بن نوفل است. نمی‌توان پذیرفت که پیامبر از یک فرد نابینای مسیحی بخواهند که ایشان را راهنمایی کنند! چرا که پیامبر(ص) قبل از بعثت، به

پیغمبری بشارت داده شده بودند و زمینه‌های لازم برای پذیرش وحی را داشتند. نکته دیگر اینکه نویسنده بیان می‌کند که اکثر ازدواج‌های محمد (ص) زمینه‌ای سیاسی داشتند و برای حفظ موقعیت سیاسی و جلب حمایت قبایل این ازدواج‌ها صورت گرفته است. این ادعای نویسنده را زمانی می‌توان پذیرفت که این ازدواج‌ها در مکه صورت گرفته باشد یعنی زمانی‌که پیامبر(ص) تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار داشتند و نیاز به حمایت و پشتیبانی قبایل داشتند، درحالی‌که تمام ازدواج‌های پیامبر(ص) به جزء خدیجه (س) در مدینه و زمانی‌که هواداران بسیار داشتند و از جایگاه سیاسی مهمی برخوردار بودند، اتفاق افتاد.

بااین‌وجود کتاب نقاط قوتی نیز دارد ازجمله اینکه نویسنده طیف وسیعی از اطلاعات را ارائه می‌دهد و حتی به منابعی که بیشترین اطلاعات دربارهٔ زندگی پیامبر(ص) را شامل می‌شود مانند تاریخ طبری و سیره ابن اسحاق اشاره کرده و آنان را ارزیابی می‌کند. به نظر می‌رسد نویسنده به دور از سوگیری و تعصب خاصی سعی کرده تا اطلاعاتی درخور ارائه دهد. نویسنده کتاب را به گونه‌ای به رشته تحریر درآورده که برای آن دسته از افرادی که آشنایی با حوادث صدر اسلام ندارند نیز قابل‌فهم باشد. کتاب یک سیره‌نگاری جدید برای دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به داستان زندگی حضرت محمد (ص) است. علاوه‌براین، اثر علی مأخذشناسی زندگی پیامبر(ص) نیز می‌تواند باشد. نویسنده با این کتاب خواننده را متوجه این مسئله می‌کند که همه ما تابع تاریخ هستیم و زندگی پیامبر یک روند مداوم و بی‌پایان است که هیچ سیره‌نویسی نمی‌تواند به آن پایان دهد.

Table of Contents

Authorial Presence in the Mythography of Ṣā'ib Tabrīzī 11

Dr. Mojde Mokhlesi

Typology and Classification of Swords in The Greater Khorasan (*Khurāsān-i Buzurg*) Museum 31

Dr. Hasan Nami - Farzane Forouzan Nia - Dr. Seyed Ebrahim Rayegani - Mohammad Sadegh Davari

Analyzing the Economic Capacities of Arts and Handicrafts During the Timurid Era (771-913 A.H./1392-1507 A.D.) 55

Dr. Masoumeh Samaei Dastjerdi - Dr. Vahid Abedinpoor Josheghani

A Study of the Historical Background and Evolution of Echmiadzin and Its Role During the Qājār Era According to Historical Sources 83

Dr. Mohammadreza Alam - Dr. Arsen Avakian - Abbas Eqbal Mehran

A Comparative Analysis of the Cultural and Economic Measures Taken by Muḥammad-'Alī Mīrzā Dawlatshāh and Imāmqolī Mīrzā 'Imād al-Dawlah in Kermanshah 105

Ghobad Radeh - Dr. Mohammad Qorban Kiany - Dr. Mohammad Sheikh Ahmadi - Dr. Sajjad Dadfar

A Translation of the Article "'The Jewels of Wonder': Learned Ladies and Princess Politicians in the Provinces of Early Safavid Iran" from the Book "Women in the Medieval Islamic World: Power, Patronage, and Piety" 129

Kosar Habib Kazemi

Analysis and Introduction of the Book *Zindagānī-hā-yi Muḥammad (Lives of the Prophet) (Peace be Upon Him)* 157

Leili Abdi

In the Name of Allah

Islamic Studies

Journal of History & Culture

Semi – Annual Research Journal of

The Faculty of Theology and Islamic Studies

Vol. 56, No.2: Issue 113, Autumn & Winter 2024-2025

Director & Editor in chief

Abdolrahim Ghanavat

Editorial Board

Mohamad Taghi Imanpour, Prof of the Department History, Ferdowsi University of Mashhad

Ahmad Badkubeh Hazaveh, Associate Prof of the Department of History and Civilization of Islam, University of Tehran

Abdolrahim Ghanavat, Associate Prof of the Department of History and Civilization of Islam, Ferdowsi University of Mashhad

Sayyid Jamal Moosavi, Associate Prof of the Department of History and Civilization of Islam, University of Tehran

Morteza Nouraei, Prof of the Department History, University of Isfahan

Andrew J. Newman, Personal Chair of Islamic and Middle Eastern Studies

Mohammad Bagher Vosoghi, Prof of the Department History, University of Tehran

Abdullāh Himmatī Gulyān, Associate Prof of History and Civilization of Islam, Ferdowsi University of Mashhad

License Holder

Ferdowsi University of Mashhad

Translation of Abstracts: Mina Mollaie

ISSN-Print:2228 – 706X

ISSN-Online:2538 - 4341

Address:

Faculty of Theology and Islamic Studies

Ferdowsi University of Mashhad Campus

Azadi Sq. Mashhad – Iran

Zip Code: 9177948955

Tel: +98(51) 38803863

Ferdowsi University of Mashhad

ISSN-Print:2228 - 706X

ISSN-Online:2538 - 4341

Journal of History and Culture

Faculty of Theology and Islamic Studies

Semi – Annual Research Journal

113

Autumn & Winter 2024 - 2025